



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



پرسش‌ها



و پاسخ‌های اعتقادی

مؤسسه جهانی سیدالین م (ش)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پرسش‌ها و پاسخ‌های اعتقادی

نویسنده:

موسسه جهانی سبطين عليهما السلام

ناشر چاپی:

موسسه جهانی سبطين (عليهما السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	پرسش ها و پاسخ های اعتقادی
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۵	سخن موسسه
۱۷	پیشگفتار
۱۹	فصل اول: توحید
۱۹	اشاره
۲۱	عوامل بی توجهی به معرفت فطری
۲۳	خدا خالقی ندارد
۲۵	ناشدنی ها و حیطة ی قدرت خداوند
۲۹	قانون علیت، ویژه ممکنات
۳۰	بالاتر از افق حس
۳۱	تعدد خدا و فساد در آفرینش
۳۵	آفریدگار بی نیاز
۳۷	واجب الوجود، کمال مطلق است
۳۸	حقیقتی انکارناپذیر
۴۰	ادامه بقای هستی نیازمند خداست
۴۲	تفکر در ذات خداوند ممنوع است
۴۸	ابدی بودن واجب الوجود
۴۹	اثبات صداقت خدا
۵۱	برهان صدیقین
۵۳	پیامبران نیز آفریده های خداوند
۵۵	بدا چیست؟

- ۵۸ رابطه قضا و قدر با اختیار انسان
- ۶۲ ثابت بودن مقدار ماده و انرژی جهان
- ۶۳ علم خدا به آینده
- ۶۵ فلسفه بنای کعبه
- ۶۷ محبت خداوند به بندگان نشانه نیاز نیست
- ۷۳ فصل دوم: نبوت
- ۷۳ اشاره
- ۷۵ عصمت انبیا و اختیار آنان
- ۷۶ مکرهای شیطانی و عصمت انبیا
- ۷۸ عصمت انبیا و برخی آیات قرآن
- ۷۹ آیا در قرآن گناهی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده؟
- ۸۲ عصمت انبیا در افکار
- ۸۳ وجود انبیا در همه مناطق
- ۸۵ معجزه برای چه و چه هنگام؟
- ۸۷ قرآن، معجزه جاودان
- ۹۲ معجزه، دلیل صدق گفتار پیامبران علیهم السلام
- ۹۴ قرآن، گنجینه علوم
- ۱۰۰ بی اعتنایی انبیا به علوم جدید
- ۱۰۳ کج روی بشر با وجود تلاش انبیا
- ۱۰۷ فصل سوم: امامت
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۹ علت نیامدن نام ائمه علیهم السلام در قرآن
- ۱۱۵ عصمت امام
- ۱۲۳ عصمت امام پیش از تصدی امامت
- ۱۲۴ چگونگی امکان عصمت در پیامبر و امام علیه السلام
- ۱۲۶ آیه تطهیر فقط بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد

- ۱۲۹ وجود امام در هر زمان
- ۱۳۱ چگونگی دریافت و درک حقایق در معصوم
- ۱۳۳ دلایل جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله
- ۱۳۷ استدلال امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام به حدیث غدیر
- ۱۴۳ توجه امام در نماز به خالق و مخلوق
- ۱۴۸ به حکومت نرسیدن امام دلیل لغو بودن نصب امام نیست
- ۱۵۲ جمع بین سیره امام مجتبی و روش سیدالشهدا علیه السلام
- ۱۵۶ فلسفه غیبت امام عصر علیه السلام
- ۱۶۳ فواید و برکات امام غایب علیه السلام
- ۱۶۶ سازگاری علم غیب امام علیه السلام با وقوع حوادث
- ۱۶۹ فصل چهارم: عدل
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۱ اختلاف در آفرینش مخلوقات و عدل پروردگار
- ۱۷۱ تفاوت استعداد افراد، همگام با مسأله عدل
- ۱۷۲ پایان پذیر بودن زندگی دنیا و عدالت الهی
- ۱۷۴ عذاب جاوید کافران و عدالت پروردگار
- ۱۷۵ رویداد حوادث تلخ، حکمت و عدالت خداوندی
- ۱۷۸ موهبت عصمت، عین عدل الهی
- ۱۸۱ فصل پنجم: معاد
- ۱۸۱ اشاره
- ۱۸۳ آیا مرگ پایان زندگی انسان است
- ۱۸۴ لقای پروردگار
- ۱۸۶ «خدایی را که نمی بینم نمیپرستم»
- ۱۸۷ جاودانگی انسان
- ۱۸۸ قبر چیست؟
- ۱۸۹ فشار قبر

- ۱۹۱ مراحل برزخی
- ۱۹۴ زمان در عالم برزخ
- ۱۹۶ پیکر انسانی در عالم برزخ
- ۱۹۷ عذاب بر روح است یا بر بدن
- ۱۹۹ ماهیت روح و مسأله تناسخ در اسلام
- ۲۰۵ دیدار از مردگان
- ۲۰۸ دیدار مردگان با خانواده
- ۲۰۹ ترازوی قیامت
- ۲۱۳ یک روز هزار سال
- ۲۱۵ خدا بی نیاز است، عذاب چرا؟ پرسش شانزدهم: با اینکه خداوند از همه چیز بی نیاز است و
- ۲۱۷ خداوند رحمان است، غضب و دوزخ چرا؟
- ۲۲۰ پاداش نیکان
- ۲۲۱ عبور از صراط
- ۲۲۳ شفاعت
- ۲۲۶ فهرست منابع کتاب
- ۲۳۱ فهرست مطالب
- ۲۳۸ دستاوردهای علمی مؤسسه جهانی سبطين علیهماالسلام
- ۲۳۸ به زبان فارسی
- ۲۳۹ به زبان عربی
- ۲۴۳ به زبان انگلیسی
- ۲۴۳ به زبان فرانسه
- ۲۴۳ به زبان اردو
- ۲۴۴ دستاوردهای در دست اقدام مؤسسه جهانی سبطين علیهم السلام
- ۲۴۶ درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: پرسش ها و پاسخ های اعتقادی / موسسه جهانی سبطین (ع).

مشخصات نشر: قم: موسسه جهانی سبطین (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۲۳۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۷۰-۵۰-۵

یادداشت: چاپ قبلی: موسسه جهانی سبطین (ع)، ۱۳۸۴ (۲۲۴ ص).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۱۸ - ۲۲۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: شیعه -- عقاید -- پرسش ها و پاسخ ها.

موضوع: شیعه -- عقاید.

موضوع: شیعه -- اصول دین -- پرسش ها و پاسخ ها.

شناسه افزوده: موسسه جهانی سبطین (ع)

رده بندی کنگره: BP۲۱۱/۵ پ ۴ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۸۶۸۹۶

ص: ۱

اشاره

یکی از نخستین و مهم ترین برنامه هایی که انبیای الهی در تعالیم خویش مدنظر داشته و پیرامون آن با مردم عصر خود سخن گفته اند همان شناخت مبدأ و معاد و اصلاح جهان بینی و عقاید امت خود بوده است؛ چرا که در سایه سار اندیشه پاک، زندگی سعادت‌مندانه و رسیدن به کمال مطلوب تحقق خواهد یافت و در حقیقت رفتارهای صحیح در انسان همواره ناشی از اعتقادات سالم است و در این میان دین مبین اسلام، کامل ترین اصول اعتقادی و جامع ترین برنامه سعادت بخش را برای بشریت به ارمغان آورده است.

در عصر حاضر که مردم جهان پس از سرگردانی و گمراهی در گرداب مکتب های بشری، به دین اسلام تمایل پیدا کرده و خواهان شناخت دقیق تر از این آیین آسمانی می باشند، حملات تبلیغاتی گسترده دشمنان اسلام علیه این مکتب و به خصوص فرهنگ والای اهل بیت عال افزایش یافته و با شبهه افکنی و اشکال تراشی در مسائل اعتقادی سعی در جلوگیری از گرایش به این دین آسمانی دارند و این عوامل موجب شده تا در ذهن جوانان پاکدل و پرسشگر سؤالاتی پیرامون اصول اعتقادی اسلام مطرح شود، بنابراین باید گفت با توجه به شرایط کنونی، رسالت مؤسسات فرهنگی و پژوهشی دو چندان شده است تا به مقوله پرسش و پاسخ و در رأس آن پرسش و پاسخ های اعتقادی اهمیت فراوان دهند.

مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام که در راستای احیای فرهنگ آسمانی اسلام و مکتب والای اهل بیت از فعالیت دارد، پاسخگویی به سؤالات نسل پویا و جوان جامعه را از وظایف اصلی

خود می داند، حسب الامر حضرت آیه الله موسوی اصفهانی (مد ظله العالی) مأموریت یافت تا به سؤالاتی که از سوی دانشجویان و جوانان فهیم جامعه به این مؤسسه ارسال شده بود پاسخ دهد.

از این رو گروه پژوهش های فارسی ، عهده دار این امر گردید و هم اکنون اثری که پیش رو دارید مجموعه ای از آن پرسش هاست که با همت این گروه به صورت ساده و روان و در عین حال علمی و دقیق پاسخ داده شده که امید است با این اثر گامی کوتاه در جهت پاسخ به نیاز نسل امروز برداشته باشیم.

در پایان، مناسب است از پژوهش گران بخش فارسی و به ویژه حجه الاسلام و المسلمین شاه رجیبیان و آقایان حمزه کریم خانی و سید محمد علی صمدانی تشکر و قدردانی نموده و علاوه بر آن آمادگی این مؤسسه را جهت دریافت سؤالات و نظرات شما عزیزان و پاسخگویی به آنها اعلام می داریم.

مؤسسه جهانی سبطیر علیهم السلام

- اردیبهشت ماه ۱۳۸۴ -

ص: ۸

پرسشگری و کجنگاوی، یکی از ابعاد روحی انسان است و پاسخ گویی به چنین بعدی مایه تکامل روحی و روانی و سبب پیشرفت تمدن انسانی است و اگر خداوند متعال چنین بعدی را در روح انسان به ودیعت نمی نهاد، کاروان علم از تکاپو می ایستاد. با مطالعه اندکی در تاریخ علوم در می یابیم که اصلی ترین عامل رشد و توسعه علوم، پاسخ گویی به پرسش های مطرح شده پیرامون آن علوم است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله وسلم می فرمایند: «العلم خزائن مفتاحها السؤال؛ علم گنجینه هایی است که کلید آن سؤال است»^(۱). از اساسی ترین و پرثمرترین پرسش ها، پرسش هایی است که به هویت حقیقی انسان مربوط شود و هویت افراد چیزی جز جهان بینی و مبانی اعتقادی او نیست چرا که زندگی سعادت‌مندانه و فرجام هر فرد در گرو اعتقادات اوست و سعادت جاودانه بشری جز از راه ایدئولوژی صحیح و اعتقادی سالم به دست نخواهد آمد. در جهانی که دنیا زدگی و رفاه طلبی و ارضای بعد حیوانی انسان فکر بشر را به خود مشغول کرده، فطرت انسان های پاک به دنبال گم شده ی خویش که همان سعادت واقعی است در تکاپو هستند و در مقابل دستان پلید شیطان صفتان که جز به منافع شرک آمیز خویش نمی اندیشند و در صدد انحراف و گمراهی جوامع بشری از رسیدن به کمال مطلوب هستند، هجمه های فکری و طوفان های فرهنگی منحرف، دین اسلام را به عنوان آخرین و کامل ترین دستورات خالق هستی برای سعادت بشری مورد هدف قرار داده اند و مسلمانان به

ص: ۹

۱- علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۷ - متفی مندی، کنز العمال: ۲۸۶۵۷

ویژه جوانان را در گردابی از سؤالات و شبهات، سرگردان نموده اند. در این شرایط، مطرح شدن پرسش های اعتقادی از سوی جوانان، بیانگر پاکی قلب و روحیه کمال جویی آنان است. از این رو پاسخگویی به این پرسش ها و آشناسازی جوانان به اصول اعتقادی صحیح یکی از ضروری ترین مباحثی است که باید فرهیختگان و دانشمندان اسلامی به آن بپردازند و وجود تشنه جوانان را از علم و دانش سیراب نمایند تا جوانه های ایمان و سعادت در آن پرورش یابد. چشمه سار اندیشه اهل بیت علیهم السلام به عنوان اسلام ناب، قلب های جوانان را صفا و جلا بخشیده و مکتب علوی از صدر اسلام تا کنون با آغوشی باز از مباحث علمی و اعتقادی استقبال کرده است. مجموعه حاضر دربرگیرنده پرسش ها و پاسخ هایی در زمینه مسایل مهم اعتقادی است که در حد توان با بیانی ساده و روان به محضر شیفتگان مکتب والای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تقدیم می شود. امید است با این تلاش ناچیز گامی کوتاه در راستای تقویت بنیان های اعتقادی جامعه به ویژه نسل جوان برداشته باشیم.

گروه پژوهش های فارسی مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام

ص: ۱۰

فصل اول: توحيد

اشاره

ص: ۱۱

پرسش اول: چرا شناخت فطری انسانها از خداوند مورد بی توجهی قرار می گیرد؟ عوامل بی توجهی به معرفت فطری چیست؟

پاسخ: به طور خلاصه می توان موارد ذیل را بر اساس آیات قرآن، موانع بی توجهی به معرفت فطری، قلمداد کرد: ۱. غفلت و فراموشی از یاد خداوند:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (۱) «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۲) «و مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا

خودشان را فراموششان ساخت، نباشید.» از این آیه و آیات مشابه آن، دانسته می شود که هر انسانی حتی کافران، پیشینه معرفت نسبت به خداوند بزرگ دارند، ولی در حال کفر، خدا را از یاد برده اند و همین نسیان، بستر انکار خدا یا بی اعتنایی نسبت به او را در وجود آنان مهیا کرده است. ۲. توجه به اسباب و وسایل مادی:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (۳)

«پس هرگاه در کشتی سوار شوند، خدا را با اخلاص و اعتقاد بی شائبه، بخوانند و چون به سوی ساحل نجات

راهی شان سازد آنگاه شرک می ورزند.» به طور کلی زمانی که انسان از همه چیز و همه کس قطع امید

ص: ۱۳

۱- سوره حشر: آیه ۱۹

۲- سوره توبه: آیه ۶۷.

۳- سوره عنکبوت: آیه ۶۵

کرد، یکباره متوجه خالق هستی - مسبب الاسباب - می شود و آن معرفت فطری که در عمق جاننش خفته است بیدار می گردد. از آیات متعدد قرآن به خوبی استفاده می شود که توجه به آنچه اطراف انسان را احاطه کرده و آدمی را به خود مشغول داشته، عامل عمده بی توجهی به معرفت فطری نسبت به خداوند است.

۳. رفاه و آسایش:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱) «بگو به من خبر دهید، اگر عذاب خدا شما را در رسد، یا رستاخیز شما را در یابد، اگر راست گوید کسی غیر از خدا را می خوانید؟» این آیه شریفه نشان دهنده آن است که فطرت انسان در تنگناها و شداید همچون قیامت یا زمان مرگ، بیدار و آشکار می گردد. از این رو می توان دانست که فراهم شدن وسایل رفاه و آسایش، زمینه پوشیدگی فطرت را فراهم می آورد.

۴. دوستی با شیطان:

{وَلَا ضَلَنَّهُمْ وَلَا مَنِينَهُمْ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتَكَنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فليغيرن خلق الله ومن يتخذ الشيطان وليا

ص: ۱۴

۱- سوره انعام: آیه ۴۰

«مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرْنَا مُبِينًا» (۱)

«شیطان گفت): و آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد و وادارشان می کنم تا گوش های دام ها و چهارپایان را شکاف دهند و آفریده خدا را دگرگون سازند؛ و هر کس شیطان را به جای خداوند، دوست گیرد، قطعاً دست خوش زیان

آشکاری شده است». تغییر در آفریده خدا، خروج از حکم فطرت و خداشناسی فطری است (۲) و این، در سایه دوستی با شیطان است. اگر کسی با شیطان دوست بود، این خداشناسی فطری در او تغییر کرده، به توجه نکردن به خدا، یا انکار او منجر خواهد شد. به هر حال خداوند به ما نزدیک است (۳) و ما با کردار خود، او را در دور دست ها می جوئیم: «یار نزدیک تر از من به من است

وین عجبت که من از وی دورم»

خدا خالق ندارد

پرسش دوم: خالق خدا چه کسی بوده است؟

پاسخ: این پرسش در اذهان بسیاری از جوانان مطرح می شود و البته از ابتدایی ترین پرسش هایی است که میان مادی گرایان و

ص: ۱۵

۱- سوره نساء آیه ۱۱۹

۲- طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۸۵.

۳- {و نحن أقرب إليه من حبل الوريد}؛ «و ما به او از رگ قلبش نزدیک تریم» سوره ق آیه ۱۶.

موحدان از دیرباز مطرح بوده است.

اگر بر این عقیده باشیم که علت‌ها یکی پس از دیگری کنار هم قرار می‌گیرند و تا بی نهایت ادامه دارند به این جا می‌رسیم که خداوند هم که نخستین علت است خود نیاز به علت دیگری دارد؟ سؤال این جاست که چه چیزی علت به وجود آمدن خداست و یا به عبارت ساده تر چه کسی خدا را آفریده؟

ذکر این نکته لازم است که اعتقاد به قانون علیت و لزوم وجود علت نخستین، فقط در بین فلاسفه الهی نیست بلکه ماتریالیست‌ها نیز به آن معتقد هستند، با این تفاوت که مادی‌گرایان علت العلل یا علت نخستین را فاقد علم و اراده تصور می‌کنند و نام آن را ماده و یا در جایی ماده و انرژی می‌دانند ولی خداپرستان آن علت اولیه را دارای علم و اراده می‌دانند و نام آن را خدا می‌گذارند. پس این سؤال فقط متوجه خداپرستان نبوده و سؤالی است که مادی‌گرایان هم باید به آن پاسخ دهند.

با توجه به دلایل محکم، منطقی و عقلی که به باطل بودن تسلسل (یک سلسله علت و معلوم بی پایان) منتهی می‌شود، همه فلاسفه اعم از مادی و الهی به وجود یک مبدأ ازلی قائل می‌باشند؛ نکته مهم دیگر که باید در نظر داشت این که هر موجودی به علت و آفریننده‌ای نیاز دارد در همه جا صحیح نیست، یعنی این که این قانون کلیت ندارد و تنها در موجودی درست است که قبلاً نبوده و سپس هستی پیدا کرده است، نه در موجودی که همیشه بوده و نیازی به علت ندارد.

ص: ۱۶

موجودی که همیشگی و ازلی است، وجودش از درون ذاتش می جوشد، نه از بیرون آن که محتاج به آفریننده باشد. انسان، زمین، آسمان ها و... محتاج آفریننده اند. ولی علت العلل نیازی به علت ندارد. پس وجود خداوند که علت العلل است نیاز به هیچ علتی ندارد. در نتیجه، خداوند از خالق بی نیاز است.

ناشدنی ها و حیطة ی قدرت خداوند

پرسش سوم: آیا خداوند می تواند مانند خود را خلق کند؟ از آن جا که خداوند بر همه چیز قدرت دارد پس حتما می تواند برای خود شریک بیافریند.

پاسخ: بی شک، خداوند بر هر کاری تواناست؛ با این حال شاید در ذهن ها موضوعاتی مطرح شود که عقل باور نمی کند که خداوند قادر به انجام دادن آن باشد حال چگونه خداوندی که بر همه کار توانایی دارد، نمی تواند چنین کارهایی را انجام دهد؟ مثلا سؤالاتی از قبیل این که:

. آیا خداوند می تواند جهان هستی را با همین وسعت در یک تخم مرغ با همان کوچکی جای دهد؟

. آیا خداوند می تواند موجودی را خلق کند که نتواند آن را نابود کند؟

. آیا خداوند قادر به انجام دادن کار محال می باشد؟

-آیا خداوند می تواند جمع نقیضین بنماید؟ پاسخ همه این پرسش ها در یک جمله خلاصه می شود که:

قدرت هر چه قدر هم نامتناهی و نامحدود باشد، به امری تعلق می گیرد که عقل و خرد امکان آن را تصدیق کند و باور نماید که یک چنین امری شدنی است. یعنی اموری که محال و ممتنع است از قلمرو تعلق قدرت خارج بوده، به کار بردن لفظ قدرت در این موارد، نادرست است و همواره قدرت بر امور ممکن که قابلیت وجود و هستی را دارند تعلق میگیرد.

هنگامی که امور را در دایره عقل می سنجیم به چند دسته تقسیم می شوند:

۱. کارهایی که انجام آن برای بشر با موقعیت کنونی ممکن است؛ مانند ساختن ماشین و هواپیما

۲. کارهایی که با وضعیت کنونی بشر، انجام آن امکان ندارد، ولی ممکن است با گذشت زمان و فراهم آوردن وسایل جدید، انجام آنها ممکن شود؛ مانند زندگی در کرات آسمانی.

۳. کارهایی که با وسایل عادی و طبیعی به هیچ وجه ممکن نبوده، ولی با علل ماورای طبیعی امکان پذیر است: مانند: گلستان شدن آتش و اژدها شدن عصا که انجام دادن این کارها برای بشر عادی و با علل طبیعی ممکن نیست، ولی برای پیامبران الهی و مردان خدا با اتکا به نیروی غیبی قابل انجام است.

۴. کارهایی که به هیچ وجه امکان وقوع ندارد، نه با علل طبیعی و نه با علل ماورای طبیعی، مانند اجتماع دونقیض یعنی بودن و نبودن یک چیز در یک زمان، پنج شدن حاصل ضرب 2×2 و....

سه قسم اول، کارهایی است که ممکن است انجام شود و خرد

پس از مطالعه و بررسی، تحقق آنها را ممکن می‌داند و اگر بشر عادی، قدرت انجام آن را نداشته باشد، پیامبران و کسانی که با قدرت الهی ارتباط دارند، می‌توانند انجام دهند. اما قسم چهارم، محال ذاتی است و قابل انجام شدن نیست، یعنی از موضوعاتی است که در ترازوی عقل و خرد، به وجود آمدن آنها محال و امکان هستی برای آنها نیست، نه اینکه آفریننده قادر به انجام آن نباشد، بلکه نارسایی از جانب خود آن هاست؛ مثل اینکه از یک فرد هنرمند نقاش بخواهیم روی نسیم نقاشی کند و یا از خیاطی چیره دست بخواهیم با هیزم و آجر، پیراهن بدوزد. محال بودن این کارها دلیل ناتوانی نقاش و خیاط نیست، بلکه اینها موضوعاتی هستند که محال بودن آنها از بدیهیات عقلی است مانند محال بودن روشنی و تاریکی چراغ در یک لحظه که هیچ عقل سالمی آن را ممکن نمی‌داند.

هم چنین اگر می‌گوییم که جهان با این عظمت در تخم مرغ به آن کوچکی جای نمی‌گیرد، معنای آن این نیست که قدرت خدای متعال، محدود یا ناقص است، بلکه این کار محال ذاتی است و شدنی نیست؛ زیرا لازمه آن این است که تخم مرغ در یک زمان هم کوچک باشد و هم بزرگ و جهان خلقت در یک لحظه هم بزرگ باشد، هم کوچک از این نظر که باید ظرف بزرگ تر از چیزی که در میان آن قرار می‌گیرد باشد، یعنی باید تخم مرغ به اندازه این جهان و یا بزرگ تر از آن باشد و از سوی دیگر فرض کرده ایم که جهان در تخم مرغی جای گیرد و تخم مرغ به همان کوچکی باقی بماند، پس باید به مراتب از جهان کوچک تر باشد. و چنین فرضی محال است؛ زیرا مستلزم

«اجتماع نقیضین» در یک لحظه می باشد.

همین طور در مورد آفریدن خدایی توسط پروردگار عالم. یعنی اگر خداوند موجودی همانند خود را نمی آفریند، معنای آن این نیست که قدرت او ناقص است، بلکه این کار محال ذاتی است؛ زیرا لازمه اش این است که آن موجود، هم مخلوق باشد و هم نباشد، اگر بخواهد مانند او باشد باید مخلوق نباشد، در صورتی که اگر خدا او را خلق کند مخلوق خواهد بود.

اگر معتقدیم خداوند موجودی نمی آفریند که از نابود کردن آن عاجز باشد معنای آن این نیست که خدا عاجز از آفرینش آن است، بلکه بدین معناست که این کار محال ذاتی است؛ زیرا لازمه اش این است که آن موجود هم «ممکن الوجود» باشد هم نباشد؛ چرا که از سویی مخلوق خداست، پس «ممکن الوجود» است و معنای «ممکن الوجود» این است که قابل فنا و نیستی باشد و از سویی دیگر گفته می شود: خدا نتواند آن را نابود کند؛ یعنی قابل فنا و نیستی نباشد

(باشد و نباشد اجتماع دو نقیض است و اجتماع دو نقیض محال است).

علی علیه السلام در پاسخ یکی از این پرسش ها فرمود:

«ان الله تعالى لا ينسب إلى العجز و الذی سألتنی لا یكون ؛ خداوند عاجز نیست و به ناتوانی نسبت داده نمی شود؛ ولی آنچه تو می پرسی شدنی نیست»^(۱).

ص: ۲۰

به طور خلاصه؛ تمام فرضیه هایی که در آن هستی بخشیدن به امور ممتنع و محال ذاتی است از قلمرو تعلق قدرت خدا بیرون بوده، در نظر عقل و خرد، شایستگی و قابلیت ایجاد ندارند و این خللی در قدرت لایزال الهی ایجاد نمی کند. بلکه خداوند قادر علی الاطلاق و توانایی او بی حد است.

قانون علیت، ویژه ممکنات

پرسش چهارم: اگر اصل علیت کلیت داشته باشد، باید برای خدا هم علتی در نظر گرفت در صورتی که فرض این است که او علت نخستین می باشد و علتی ندارد؛ پس پذیرفتن خدای بی علت، نقض قانون علیت و دلیل بر کلیت نداشتن آن است و اگر کلیت آن را نپذیریم، نمی توانیم برای اثبات واجب الوجود، از این اصل استفاده کنیم؛ زیرا ممکن است کسی بگوید که اصل ماده یا انرژی، خود به خود به وجود آمده و تحولات آن به پیدایش سایر پدیده ها انجامیده است؟

پاسخ: این پرسش در اثر تفسیر نادرست برای اصل علیت، پدید آمده است. یعنی چنین پنداشته اند که مفاد اصل مزبور این است که

«هر ممکن الوجودی احتیاج به علت دارد» در صورتی که تعبیر صحیح آن این است که «هر ممکن الوجودی یا هر موجود وابسته و نیازمندی احتیاج به علت دارد.» و این قاعده ای است کلی و ضروری و استثناپذیر؛ اما فرض اینکه اصل ماده یا انرژی بدون علت، پدید آمده و تحولات آن، موجب پیدایش پدیده های جهان شده است اشکالات زیادی دارد که در پرسش های دیگر به آن خواهیم پرداخت.

پرسش پنجم: انسان چگونه می تواند به وجود موجودی معتقد شود که مافوق حواس است؟

پاسخ: ادراکات حسی بر اثر ارتباط اندام های بدن با اجسام، حاصل می شود و هر کدام از حواس ما نوعی از پدیده های مادی و متناسب با خودش را در حالت معینی درک می کند و همان گونه که نمی توان توقع داشت که چشم ها، صداها را درک کند یا گوش، رنگها را ببیند، نباید انتظار داشت که مجموع حواس ما، همه موجودات را درک کند. زیرا اولاً: در میان موجودات مادی چیزهایی وجود دارد که قابل درک حسی نیست، چنان که حواس ما از درک انوار ماواری بنفش و مادون قرمز و امواج الکترومغناطی و... عاجز است.

ثانیاً: ما بسیاری از حقایق را از غیر راه حواس ظاهری، درک و اعتقاد یقینی به وجود آنها پیدا می کنیم با این که قابل درک حسی نیستند. مثلاً از ادراک عقلی یا حالت ترس و محبت، یا اراده و تصمیم خودمان آگاه هستیم و اعتقاد یقینی به وجود آنها داریم. در صورتی که این پدیده های روانی همانند خود روح، قابل درک حسی نیستند و اساساً خود «ادراک» امری غیر مادی و نامحسوس است. پس درک نشدن چیزی با اندام های حسی، نه تنها دلیلی بر وجود نداشتن آن نیست بلکه حتی نباید موجب استبعاد هم بشود.

پرسش ششم: یکی از دلایل یگانگی خدا این است که وجود دو مبدأ در جهان خلقت موجب فساد در زمین و آسمان می شود اگر دو خدا بر جهان حکومت کند، موجب اختلال در دستگاه آفرینش می گردد.

اولا: چرا تعدد خدا، موجب فساد در جهان آفرینش می گردد؟

ثانیا: چه مانعی دارد که دو آفریننده در ساختن جهان با هم همکاری نموده و اقدام به کار کنند؟

پاسخ: این پرسش را با دو بیان می توان پاسخ داد: یکی علمی و دیگری فلسفی، اینک هر یک را در این جا به طور فشرده بیان می نمایم.

پاسخ اول: از مطالعه یک کتاب به خوبی می توان فهمید که نوشته یک نفر است یا چند نفر. در کتابی که یک نفر نوشته است، یک نوع هماهنگی مخصوصی در میان عبارات و جمله بندی ها، تعبیرات مختلف، کنایات و اشارات، عناوین، طرز ورود و خروج مباحث، مندرجات، و خلاصه در تمام قسمت ها یک نوع وحدت به چشم می خورد. چرا که همگی زائیده ی یک فکر و تراوش یک قلم است؛ در صورتی که چنین هماهنگی در کتابی که دو نفر نوشته باشند وجود نخواهد داشت - هر قدر هم، هم فکر و هم سلیقه باشند - آثار اختلاف در بسیاری از قسمت ها که اشاره نمودیم به چشم می خورد، مخصوصا اگر این کتاب، بزرگ و مفصل باشد و در موضوعات گوناگون بحث کند، خیلی زود می توان به این حقیقت پی برد.

جهان آفرینش که خود بزرگ ترین کتاب تکوین است و تمام افراد بشر قادر به شمردن صفحات آن نیستند تا چه رسد به خواندن آن؛ در تمام صفحات و سطور آن یک نوع نظم معین و پیوستگی خاص و هماهنگی توصیف ناپذیری مشاهده می شود و این مطلبی است که هر انسان عاقلی به آن معترف است.

تمام دانشمندان جهان از ستاره شناس، اتم شناس، فیزیک دان، شیمی دان، حیوان شناس و گیاه شناس پیوستگی و هماهنگی تمام اجزای آن را با یکدیگر تصدیق کرده، همگی می گویند: نظم واحد و تدبیر یگانه ای بر این جهان حکومت می کند.

قوانینی که بر جهان حکومت می کند، آن چنان عمومی و کلی است که از آزمایش کوچکی در گوشه های این جهان، می توان یک قانون کلی و عمومی که بر سراسر جهان آفرینش حکم فرماست، به دست آورد. قانون جاذبه و دافعه بر سراسر جهان حکومت می نماید و هیچ موجودی از این قانون مستثنا نیست. تمام گیاهان و جانوران تولید مثل می نمایند: شباهت در خلقت حیوانات آن چنان زیاد است که گروهی را بر آن داشته است که بگویند همگی ریشه واحدی دارند و خلاصه، به هر سو بنگریم و از هر کس سؤال کنیم، همه این حقیقت را تأیید می کنند که در سرتاسر جهان هستی آثار یگانگی و نظام واحد به خوبی به چشم می خورد. هر گاه مبدأ آفرینش یکی نبود و دو رأی و دو فکر بر جهان حکومت می کرد، طبعاً وضع جهان آفرینش غیر از این بود و از پیوستگی و نظم و تدبیر یگانه، خبری نبود و در نتیجه، یک از هم گسیختگی، که همان فساد در دستگاه خلقت و نظام

آفرینش است، مشاهده می شد.

«هشام بن حکم» از امام صادق علیه السلام پرسید: «دلیل بر یگانگی خداوند چیست؟»

امام در پاسخ وی چنین فرمود: «اتصال التدبیر و تمام الصنع كما قال الله عزوجل: {لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا} (۱) به هم پیوستگی و دوام نظام هستی و تمامیت آفرینش، دلیل بر یگانگی اوست؛ همان طور که خداوند فرموده است: اگر در سراسر زمین و آسمان جز خداوند یگانه آفریدگاری بود، نظام آنها بر هم می خورد.» (۲)

و پاسخ دوم: این پاسخ، پاسخی فلسفی است که در برخی از آیات قرآن نیز به آن اشاره شده است و آن اینکه: هر گاه بر زمین و آسمان ها دو آفریننده حکومت نمایند، این دو خداوند یا همانند یک دیگرند، یا با یکدیگر اختلاف و تباین کلی دارند؛ هر گاه همانند یک دیگر باشند (مانند دو انسان که بر اثر شباهت کامل و جهت اشتراکی که در میان آن دو وجود دارد مثل یک دیگر شمرده می شود)، در این صورت باید در یک قسمت شبیه و همانند یک دیگر باشند، اما در یک قسمت دیگر باید با هم اختلاف داشته باشند؛ زیرا معنی ندارد که دو موجود از هر جهت مانند یک دیگر باشند و هیچ گونه تفاوتی میان آنان نباشد، حتی دو برادر دو قلو و همزاد که از نظر شکل و قیافه و رنگ و اندازه قامت و آهنگ صدا مانند یک دیگر باشند باز دست کم از جهاتی ۱.

ص: ۲۵

۱- شیخ صدوق، التوحید: ص ۲۴۴

۲- سوره انبیا: آیه ۲۱.

مانند لحظه تولد و مکان و سازنده بدن و روح با هم فرق خواهند داشت.

نتیجه چنین فرضی «ترکیب» است. ترکیب از «جهت اشتراک» ولو اشتراک در اصل هستی و وجود و از «جهت اختلاف» که موجب تعدد و دوگانگی آنان می باشد: در این صورت چنین فرضی (دو خداوند همانند یک دیگر) باطل خواهد بود.

از این جهت ناچاریم بحث را روی دو خدای متباین در تمام هستی، متمرکز کنیم: دو خدایی که هیچ نوع وحدت و اشتراکی در میان آنان نباشد و از نظر ذاتی، کاملاً با یک دیگر مخالف باشند. ناگفته پیداست آثار و افعال دو موجود متباین باید مانند ذات خود آنها مخالف شود، زیرا امکان ندارد که دو موجود متباین که کوچکترین نقطه اشتراک و وحدتی در میان آنها نیست، در عین حال از نظر فعل و اثر یکسان و یکنواخت باشند. هرگاه دو خداوند این چنین بر عالم آفرینش حکومت کنند، تدبیر هر کدام مخالف دیگری خواهد بود و نتیجه حکومت و تدبیر مختلف بر زمین و آسمانها، به هم خوردن نظم و از هم گسستن روابط و بروز اختلاف در دستگاه آفرینش و از میان رفتن هماهنگی از نظر اداره خواهد بود.

در صورتی که ما در جهان خلقت خلاف آن را مشاهده می کنیم، زیرا می بینیم اگر یک موجود زنده آفریده شود تمام جهان آن چنان با او هماهنگ شده، هستی او را با هستی خود پیوند می دهند که گویی همه جهان هستی برای خدمت و کمک به او آفریده شده و این نوع هماهنگی حاکی از آن است که اراده واحدی بر جهان حکومت

می کند. بنابراین هم استدلال فلسفی و هم مطالعات علمی این حقیقت را ثابت می کنند که بر سراسر پهنه هستی فقط یک اراده، یک مشیت و یک ذات پاک حکومت می کند.

آفریدگار بی نیاز

پرسش هفتم: چطور می توان مادی نبودن و بی نیازی مطلق خداوند را اثبات کرد؟

پاسخ: خداوند موجودی مادی نیست. موجود مادی موجودی است که به نحوی قابل لمس و احساس باشد و جایی را پر کند؛ مانند خورشید، درخت، هوا، نور و....

خداوند مادی نیست؛ چون ماده محدود است و هر چه بزرگ باشد باز هم پایان پذیر است عظیم ترین کهکشان ها، با تمام وسعتشان، سرانجام انتهایی دارند و محدود به عالم امکان می شوند. اما خداوند محدود نیست، بلکه کمال مطلق و بی نهایت است و گرنه در او نقص و احتیاج راه پیدا می کند.

هم چنین ماده مرکب است؛ یعنی، از ذرات، اجزاء، عناصر و اتم هایی ترکیب شده و این اجزا قابل تفکیک و تقسیم است و هر ماده مرکب به اجزایش نیازمند می باشد؛ اما در خداوند این نیازمندی راه ندارد؛ چون او کمال مطلق است. و هم چنین ماده قابل تغییر است؛ زیرا همه گیاهان، جانوران، حتی خورشید، دریاها و کوهها دائما در حال دگرگونی اند. جانوران و گیاهان، دوران رشد و فرسودگی و پژمردگی دارند. خورشید همیشه

در اثر احتراقها و انفجارهای عظیم، از وزنش کاسته می شود. کوه ها تحت تأثیر عوامل جوی و فیزیکی تابش آفتاب، سیل، زلزله، سرما قرار دارند. اما در خداوند سبحان دگرگونی راه ندارد؛ چون نه کمبودی دارد تا رو به رشد رود و نه گذشت روزگار و وقوع حوادث در او تأثیر می گذارد تا او را ضعیف و فرسوده کند. اصولاً عوامل بیرون از ذات - که همه یک سره مخلوق خدا هستند - در او تأثیر نمی گذارد و گرنه خداوند محکوم و متأثر از غیر خود می شد که این با کمال مطلق او سازگار نیست.

بی نیازی خدا

خداوند بی نیاز مطلق است؛ زیرا واجب الوجود است و واجب الوجود، نیازی به علت ندارد؛ بلکه او علت برای وجود ممکنات است و در واقع ممکنات به او نیازمندند. اگر خداوند، کم ترین نیازی به موجود دیگری داشته باشد، آن موجود، علت او خواهد بود و در این صورت دیگر او واجب الوجود نخواهد بود که با فرض اصلی ما ناسازگار است. به بیان دیگر با اثبات علم، قدرت، حیات و کمال

صفات ایجابی برای خداوند)، به این حقیقت واقف می شویم که همه هستی در این امور، به او نیازمند هستند، و اگر قرار بود که خداوند، به آنها نیازمند باشد، دیگر قدرت مطلق نبود و در یک کلام خدا نبود، بلکه مخلوق بود و حال آنکه فرض آن است که این موجود - با داشتن چنین صفات مطلق و کاملی - خداوند است.

ص: ۲۸

پرسش هشتم: در برهان وجود، سلسله ممکن الوجود به یک جا ختم می شود و آن ذات واجب الوجود است؛ حال چرا واجب الوجود باید کامل مطلق باشد؟ چه مانعی دارد آن ذات ناقص و در عین حال علت ایجاد تمام موجودات هم باشد ولی ایجاد کننده ای نداشته باشد؟

پاسخ: «کامل مطلق بودن» واجب الوجود، از خود مفهوم «واجب الوجود» استفاده می شود. توضیح اینکه خداوند باید کمال مطلق باشد؛ چرا که اگر ناقص باشد، معنایش این است که نسبت به یک کمال یا کمالاتی، حالت امکانی دارد. به بیان دیگر، ذات او، فاقد یک صفت کمالی است. آن گاه باید گفت که ذات واجب الوجود، واجد یک سری کمالات و فاقد بعضی از کمالات دیگر است. مفهوم چنین مطلبی این است که واجب الوجود - به حسب تحلیل عقلی - مرکب از وجود و عدم باشد؛ یعنی، مرکب از داشتن یک سلسله کمالات و نداشتن یک سلسله کمالات دیگر، و چیزی که مرکب باشد ولو مرکب عقلی (بر اساس تحلیل عقلی مرکب از اجزایی باشد) نیازمند به اجزایش خواهد بود و لازمه احتیاج، امکان است؛ یعنی، نسبت به کمالاتی که ندارد، حالت امکان دارد و حال آنکه چنین مطلبی، در ذاتی که ما فرض کردیم - که او واجب الوجود است - راه ندارد و در واقع خلاف فرض است.

اما اینکه واجب الوجود حتی از ترکیب اجزای تحلیلی عقلی نیز مبراست؛ به این دلیل است که در جای خود ثابت شده که عقل تنها می تواند موجودات محدود را به دو حیث ماهیت و وجود - که بیان

دیگری از ممکن الوجود است تحلیل کند - اما واجب الوجود، وجود صرف است و عقل نمی تواند هیچ ماهیتی را به آن نسبت دهد و تحلیلی را از آن ارائه نماید. بر این اساس خداوند متعال، از هر گونه ترکیب، حتی ترکیب از اجزای تحلیلی عقل نیز میرا است. (۱)

بنابراین، با دقت در مفهوم واجب الوجود باید اذعان کنیم که خداوند، دارای تمامی کمالات و در واقع مطلق کمال و کمال مطلق است و انفصال بعضی از کمالات از ساحت مقدس او، به معنای خروج واجب الوجود از «وجوب وجود» به «امکان وجود» است؛ حال آنکه فرض ما بر آن است که خداوند واجب الوجود است.

حقیقتی انکارناپذیر

پرسش نهم: بعضی از جامعه شناسان می گویند که اعتقاد به وجود خداوند بر اثر ترس از خطرهای مانند زلزله، صاعقه و ... پدید آمده است و در واقع، بشر برای آرامش روانی خودش - العیاذ بالله - موجودی خیالی به نام «خدا» ساخته و به پرستش آن پرداخته است. به همین جهت هر قدر علل طبیعی پدیده ها و راه ایمنی از خطرهای بیش تر شناخته شود اعتقاد به وجود خدا ضعیف تر می گردد؟

پاسخ: مبنای این پرسش، فرضیه ای است که بعضی از جامعه شناسان، طرح کرده اند و هیچ دلیل علمی بر صحت آن، وجود ندارد بلکه دلیل های محکمی که در اثبات وجود خداوند در جای خودش

ص: ۳۰

بیان شده، سست و بی پایه بودن این سخن را به خوبی روشن می نماید و با وجود آن همه دلیل استوار و خلل ناپذیر، دیگر جا برای این شبهات پوسیده و کهنه نمی ماند. به علاوه در همین عصر، بسیاری از دانشمندان بزرگ که بیش از دیگران، از علل پدیده ها آگاه بوده و هستند، اعتقاد جزمی و یقینی به وجود خدای حکیم داشته و دارند. انیشتین و کرسی موریس و الکسیس کارل و هزاران دانشمند برجسته دیگر مقالاتی درباره وجود خدا نوشته اند. پس چنان نیست که اعتقاد به وجود خدا، ناشی از ترس و جهل باشد. بلکه به وضوح مشاهده می کنیم در هر عصر که دامنه علم و تکنولوژی گسترش می یابد و دریچه هایی جدید از شگفتی های آفرینش به روی دانشمندان علوم مختلف باز می شود، به موازات آن اعتقاد به وجود خالق هستی، در آنان راسخ تر می شود و این همان حقیقتی است که قرآن بیان می کند: {إنما یخشی الله من عباده العلماء}؛ «از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از خدا می ترسند».(۱)

اگر ترس از پاره ای رویدادها یا نشناختن علل طبیعی برخی از پدیده ها موجب توجه به خدا گردد، بدین معنی نخواهد بود که خدا، زاییده ی ترس و جهل انسان است. چنان که بسیاری از انگیزه های روانی مانند لذت طلبی، شهرت طلبی و ... موجب تلاش های علمی و فنی و فلسفی می شود ولی زیانی به اعتبار آنها نمی زند.

اگر کسانی خدا را به عنوان خالق پدیده های مجهول العله

ص: ۳۱

شناخته اند و حتی اگر با کشف علل طبیعی آنها از ایمانشان کاسته شده، باید آن را دلیل ضعف بینش و ایمان آنان دانست، نه دلیل بی اعتباری اعتقاد به خدا؛ زیرا در حقیقت علت خداوند نسبت به پدیده های جهان از سنخ تأثیر علت های طبیعی و در عرض آنها نیست بلکه علتی است فراگیر و در طول تأثیر همه علت های مادی و غیر مادی؛ شناختن و نشناختن علل طبیعی، تأثیری در اثبات و نفی آن ندارد.

ادامه بقای هستی نیازمند خداست

پرسش دهم: آیا جهان در ادامه بقای خود باز هم نیازمند به خداست؟ اگر خداوند در اول خلقت وجود داشته است و با اراده و شعور و قدرت نظام آفرینش را پدید آورده، ادامه و بقای این نظام به خدا نیازی ندارد و این مجموعه منظم و دقیق با نظام خاص علت و معلول به کار خود ادامه می دهد مانند سازنده ساعت دقیق که ممکن است سال ها از دنیا رفته باشد ولی ساعت او به خوبی کار کند؟

پاسخ: در ابتدا این سؤال را مطرح می کنیم که آیا بقای هر موجود نیاز به علت دارد یا خیر؟

باید بگوییم که با نظر دقیق فلسفی، بقای یک موجود، چیزی غیر از آغاز وجود آن نیست، یعنی وجود هر موجودی در هر زمان، غیر از وجودش در زمان و لحظه دیگر است. درست مانند یک رودخانه که قطرات آب آن مرتباً در حال عوض شدن هستند. ولی صورت ظاهری آن هم چنان باقی است. به عبارت دیگر همان طور که

یک موجود اجزایی دارد و هر جزء آن بدون علت موجود نمی شود، از نظر زمان نیز امتداد و عمری دارد که در هر لحظه آن نیازمند علت است، پس اگر موجودی در ابتدای حیات خود نیازمند به علت باشد، باید در ادامه وجود خود نیز نیازمند به علت باشد، زیرا هیچ فرقی میان لحظه اول و لحظه های بعدی نیست.

پس هر موجود هم در ابتدا و هم در ادامه نیازمند به علت است و اگر کسی منکر علت در ادامه حیات شود به کلی منکر قانون علیت شده؛ چرا که از نظر فلسفی هر لحظه مانند لحظه اول است و هر لحظه، موجود نیازمند علتی است که بتواند آن را به وجود آورد.

حال این سؤال مطرح است که آیا علت بقای حیات آفرینش همان علت به وجود آوردنده آن است یا خیر؟ یعنی چه مانعی دارد که مبدأ اصلی عالم هستی، از روی علم و اراده این جهان را آفریده باشد و پس از آن اجزای علت و معلول طبیعی این جهان چنان تنظیم شده باشد که خود به خود بتواند به حیات خود ادامه دهد؟

پاسخ این است که همان طور که گفته شد، در هر لحظه یک موجود طبیعی و آثار آن مرحله ای تازه از وجود را طی می کند، یعنی در هر زمان موجود تازه ای است غیر از موجود اول پس در هر لحظه نیاز موجود به علت روشن می شود؛ آن هم علتی که هستی او ازلی است و از ذاتش می جوشد نه علتی که خود نیازمند به علت دیگر است. نیاز موجودات به علت به طور مداوم مثل نیاز لامپ به اتصال به منبع برق است و با قطع حتی یک لحظه برق، لامپ روشن تمام خواص خود را که نورانیت و حرارت است، از دست می دهد.

پس موجودات در هر لحظه نیازمند اتصال به یک مبدأ ازلی هستند تا بتوانند به هستی خویش ادامه دهند. عالم هستی یک عالم ازلی و ابدی نیست بلکه یک عالم حادث است که وابسته به یک موجود ازلی و ابدی است و این وابستگی جزو ذات این جهان است.

سازنده ساعت هرگز مولد اصلی آن نبوده، بلکه تنها به مواد آن شکل داده و چرخ های آن را روی هم سوار کرده است. اگر او سازنده مواد اصلی ساعت بوده و آنها را از عدم و نیستی به هستی و وجود رسانیده بود، با از بین رفتن او، مواد هم از بین می رفت. به تعبیر فلسفی جهان ممکن الوجود است نه واجب الوجود و ممکن الوجود در آغاز و ادامه حیات خود نیازمند به واجب الوجود است و اگر جهان در ادامه حیات بی نیاز از واجب الوجود شود باید خود واجب الوجود شود، در حالی که محال است ممکن الوجود تبدیل به واجب الوجود گردد.

تفکر در ذات خداوند ممنوع است

پرسش یازدهم: آیا انسان می تواند در ذات خداوند فکر کند؟ در مورد چیستی خداوند توضیح دهید؟

پاسخ: فکر و اندیشه بشر، به «ذات غیبی» او راه ندارد و به جز سرگردانی یا انحراف و گمراهی، بهره دیگری نخواهد داشت.

در آلا فکر کردن، شرط راه است

ولی در ذات حق، محض گناه است

و محال محض دان تحصیل حاصل (۱)

ذات حق - که از آن به «هویت غیبیه»، «غیب ذات»، «مقام ذات»، «مرتبه ذات» و «غیب الغیوب» و... تعبیر می شود - وجود صرف است؛ هیچ گونه حدی ندارد؛ از جمع تعینات - چه مفهومی، و چه مصداقی - مبرا است؛ نه نامی دارد و نه نشانی؛ نه اسمی دارد و نه رسم و صفتی؛ نه با اسم و صفتی مفید است و نه با عدم آن اسم یا صفت؛ نه با تعین خاصی متعین است و نه با عدم همان تعین. حتی به «اطلاق» و «عدم تعین» هم مقید نیست؛ زیرا «اطلاق» و «عدم تعین» نیز به جای خود، نوعی تعین و قید است و مقام ذات، از آن هم منزّه است. اما تعینات اسمی و وصفی (اسما و صفات حق)، همه از مقام ذات متأثر بوده، در مقام تجلی به ظهور می رسند.

از این رو راهی به مقام ذات خداوند نیست؛ نه فکر بدان مقام راه دارد و نه عقل و نه وهم و کشف ارباب شهود. همه اینها از این مقام قاصر و در این میدان کاملاً عاجزند. اگر قدم پیش بگذارند حیران می شوند و یا به گمراهی و خطا می روند و علاوه بر نرسیدن از آن دور هم می شوند: {یعلم ما بین أیدیهم وما خلفهم ولا یحیطون به علما} (۲). «آنچه را پیش رو دارند، و آنچه را پشت سر گذاشته اند می داند، ولی آنها به او علم ندارند». *

ص: ۳۵

۱- شبستری، گلشن راز.

۲- سوره طه: آیه ۱۱۰.

ادراک بشر محدود است، و به ذاتی که از همه محدودیت‌ها و تعین‌ها بالاتر است و تعین‌ها همه متأخر از آن، بعد از آن مخلوق آن هستند، راه ندارد. «اشاره» نیز بدان مقام راه ندارد: چه اشاره حسی و چه اشاره ذهنی، عقلی و وهمی؛ چگونه می‌توان به ذاتی که محدودیت ندارد، اشاره کرد؟ به همین جهت از فکر در «ذات» نهی شده است. چنان که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرمایند: «فلیس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته، ولا إياه و حد من اکتنه، و لا حقیقه اصاب من مثله، و لا به صدق من نهاء، و لا صمد صمد من اشاره إلیه؛ پس، خدای را نشناخته، آن کس که ذات او را به چیزی تشبیه کرده است و به توحید او نایل نگشته، آن کس که خواسته است به کنه ذات او برسد، و به حقیقت او نرسیده، آن کس که ذات او را تصویر ذهنی نموده، او را تصدیق نکرده است؛ آن کس که برای ذات او حدی قایل شده و به جانب او روی نیاورده است؛ آن کس که به ذات او اشاره کرده است.»^(۱)

حتی اگر عقل و عشق هم گام شونند و با بلند پروازی‌های خود، بخواهند به سوی مقام ذات اوج بگیرند، راه به جایی نبرده، به حیرت خواهند افتاد و بر عجز و قصور خود در این میدان، با کمال شرمساری اعتراف خواهند کرد.

اهل دعا در مقام «دعا»، اهل عبادت در مقام عبادت، اهل ذکر

ص: ۳۶

در مقام «ذکر»، ارباب سلوک در مقام «سلوک»، و به ذات عینی حق، در مظاهر اسمای او روی می آورند و از طریق اسما و صفات او، به ذات او متوجه می شوند. به عبارتی، ذات حق را با اسما می خوانند: زیرا به مقام ذات راه نیست. (۱)

قرآن کریم - که جامع ترین، دقیق ترین و رساترین تعریف ها را نسبت به خداوند متعال، مطرح می کند - او را تنها از طریق اسما و صفاتش، برای ما معرفی می نماید.

قرآن کریم در پی آن است که در حد توان، خداوند را به کامل ترین وجه از طریق اسما و صفاتش به انسان بشناساند. از دیدگاه قرآن، خداوند گشایش بخش و دانا، (۲) زنده و پاینده، (۳) والا بزرگ و دارای حقیقت، (۴) صاحب شکوه و ارجمندی (۵) و بی نیاز است. (۶)

از نظر قرآن، خداوند «متعال» است: یعنی او از هر چه در وهم ما آید، بالاتر است و هرگز نمی توانیم حقیقت او و جمال و جلال او را - آن گونه که هست - دریابیم. خداوند، یکی است و جز او خدایی نیست؛ (۷) او یکتا و یگانه است (۸) و هیچ چیز مثل و مانند او نیست. (۹) او پادشاه راستین جهان هستی، پاک از هر عیب، سلامت بخش، مراقب بر همه چیز، عزیز، اصلاح گر ترمیم کننده و شایسته

ص: ۳۷

۱- ر.ک: محمد شجاعی، مقالات: ج ۳، صص ۱۹۱-۱۸۷.

۲- سوره بقره آیه ۱۱۵.

۳- سوره انعام: آیه ۶۲.

۴- سوره لقمان: آیه ۳۰.

۵- سوره الرحمن، آیه ۲۷.

۶- سوره اخلاص: آیه ۲.

۷- سوره آل عمران آیه ۱۸.

۸- سوره اخلاص: آیه ۱.

۹- سوره شوری: آیه ۱۱.

بزرگی است (۱) و او بر هر کاری تواناست. (۲)

او خدایی است «بخشنده و مهربان» و این دو صفت، چنان در او متجلی است که تمامی سوره های قرآن را با آن آغاز کرده است (بسم الله الرحمن الرحیم) و آن چنان خدایی است که مهربانی و بخشایش را بر خود فرض کرده است! (۳)

خداوند، در غایت بزرگی و عظمت است؛ اما به انسان از رگ قلب نزدیک تر می باشد و حتی وسوسه های نفس او را نیز می داند. (۴)

آنچه حق است اقرب از جبل الورید

تو فکنده تیر فکرت را بعید

ای کمان و تیرها بر ساخته

صید نزدیک و تو دور انداخته (۵)

او خدایی است آمرزنده و نیرومند، (۶) توبه پذیر، (۷) دوست دار، (۸) دارای نعمت، (۹) دارای رحمت، (۱۰) بسیار توبه پذیر، (۱۱) و دارای

فضل بزرگ. (۱۲).

ص: ۳۸

۱- سوره حشر: آیه ۲۳.

۲- سوره بقره: آیه ۲۸۴.

۳- سوره انعام: آیه ۱۲.

۴- سوره ق: آیه ۱۶.

۵- سوره غافر: آیه ۳.

۶- مثنوی: دفتر ۶، ابیات ۲۲۵۳ و ۲۲۵۴.

۷- سوره آل عمران: آیه ۸.

۸- سوره بروج: آیه ۱۴.

۹- سوره غافر: آیه ۳.

۱۰- سوره انعام: آیه ۱۲۳.

۱۱- سوره بقره: آیه ۳۷.

۱۲- سوره آل عمران: آیه ۷۴.

خداوند، آفریننده جهان هستی و آسمانها و زمین، (۱) صاحب اختیار، مالک و مدبر همه شئون و پروردگار همه عالمیان است. (۲) او هیچ شریکی ندارد؛ نه در آفرینش و سلطنت و نه در ربوبیت، حکم کردن، شفاعت و هیچ کمال دیگر. (۳)

غیر از خداوند، هر کس نصیب و بهره ای از «کمال» دارد، از او وام گرفته است. (۴)

دست رحمت و قدرت الهی، گشوده است و هر گونه که بخواهد می بخشد و روزی می دهد. (۵) هر جا که باشیم او با ماست و به آنچه می کنیم، داناست. (۶) در واقع به هر جا روی می کنیم، خدا آن جا است. (۷) او خدایی است که دعاها را می شنود و اجابت می کند. (۸)

ای دهنده عقل ها! فریاد رس

تانخوانی تو نخواند هیچ کس

هم طلب از توست و هم آن نیکویی

ما که ایم؟ اول تویی، آخر تویی

هم بگو تو، هم تو بشنو، هم تو باش

ما همه لاشیم با چندین تراش (۹).

ص: ۳۹

۱- سوره حشر: آیه ۲۴.

۲- سوره فاتحه: آیه او ۳.

۳- سوره انعام، آیات ۱۶۲، ۱۶۴ و ۵۷.

۴- سوره فاطر: آیه ۱۵.

۵- سوره مائده: آیه ۶۴.

۶- سوره حدید آیه ۴.

۷- سوره بقره آیه ۱۱۵.

۸- سوره غافر: آیه ۶۰.

۹- مثنوی دفتر ۶، ابیات ۱۴۴۰، ۱۴۳۸.

پرسش دوازدهم: ابدی بودن واجب الوجود، چگونه اثبات می شود؟ آیا واجب الوجود، می تواند خود را معدوم کند؟

پاسخ: از مفهوم «واجب الوجود»، ازلی و ابدی بودن و در یک کلام سرمدی بودن خداوند اثبات می شود؛ زیرا واجب الوجود - که وجود برایش ضروری است - نیازی به علت ندارد و او علت برای وجود همه ممکنات است. از این جادو صفت برای واجب الوجود اثبات می شود:

اول: «بی نیازی» او از هر موجود دیگری، زیرا اگر کم ترین نیازی به موجود دیگری داشته باشد، آن موجود، علت او خواهد بود و معنای علت همین است که موجود دیگری، نیازمند به او باشد.

دوم: موجودات ممکن الوجود، معلول و نیازمند به اویند و او نخستین علت، برای پیدایش آن هاست.

با استفاده از این دو صفت می گوییم: اگر موجودی معلول و نیازمند به موجود دیگری باشد، وجودش تابع آن خواهد بود و با مفقود بودن علتش، به وجود نخواهد آمد. به دیگر سخن، معدوم بودن موجودی در برهه ای از زمان، نشانه نیازمندی و ممکن الوجود بودن آن است و چون واجب الوجود، خود به خود وجود دارد و نیازمند به هیچ موجودی نیست، همیشه موجود خواهد بود.

بدین ترتیب دو صفت برای واجب الوجود اثبات می شود: یکی ازلی بودن؛ یعنی در گذشته، سابقه ی عدم نداشته است و دیگری ابدی بودن، یعنی در آینده نیز هیچ گاه معدوم نخواهد شد، بنابراین هر

موجودی که سابقه عدم یا امکان زوال داشته باشد، واجب الوجود نخواهد بود.

با دقت در این مطالب، روشن می شود که ممکن نیست واجب الوجود، خود را معدوم سازد؛ چرا که وجود او ضروری و حتمی است و اگر بخواهد این ضرورت را از خود بگیرد، انقلاب در ذات لازم می آید و این با واجب الوجود بودن او ناسازگار است. به عبارت دیگر واجب الوجود، یعنی، موجودی که عدمش محال است. پس اگر خود را معدوم سازد، یعنی عدمش ممکن است و چیزی که عدمش ممکن باشد، «ممکن الوجود» است، نه «واجب الوجود».

اثبات صداقت خدا

پرسش سیزدهم: صداقت خداوند چگونه اثبات می شود، تا بر ما مشخص می شود که آنچه در قرآن نازل شده، حقیقت است؟

پاسخ: سخن گفتن خداوند از شؤون ربوبیت الهی و تدبیر جهان و انسان و بر اساس علم و حکمت و به منظور هدایت مخلوقات و فراهم نمودن وسیله شناخت صحیح، برای مخاطبان است. اگر فرض کنیم که ممکن است برخی از گفته های وی، مخالف با واقع و حقیقت باشد، نمی توان بر آنها اعتماد کرد و این مطلب، خلاف حکمت الهی است که می خواهد انسان ها بر گفته های او اعتماد و تکیه کرده، راه صلاح و اصلاح را در پیش گیرند. بنابراین از آن جا که لازمه کذب، اعتماد نداشتن به سخنان خداوند است و این با غرض و حکمت الهی - که هدایت مخلوقات و فراهم ساختن وسیله شناخت صحیح

برای آنان است - ناسازگار می باشد، لذا تمام گفتارهای خداوند متعال، راست خواهد بود. (۱)

علاوه بر آن، «کذب» صفتی زشت و بیان کننده نوعی نقص و احتیاج در گوینده آن است، که این موارد از ساحت مقام ربوبی به دور می باشد؛ چرا که اولاً: خداوند، متصف به صفات ناپسند نیست؛ بلکه چنین صفاتی از او سلب می شود، ثانیاً: نقص و احتیاجی در خداوند نیست تا - نعوذ بالله - گفتاری کذب از او صادر گردد؛ بلکه از آن جا که هر صفت کمالیه و نیکویی، در خداوند به طور کامل وجود دارد، صادق ترین گوینده ها خداوند متعال است، چنان که خود نیز به این حقیقت در این آیه شریفه اشاره فرموده است: «و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟» (۲)

می دانیم که حق تعالی، وجود و واقعیت محض است، از این رو عدم و امور عدمی در او راه ندارد. از سوی دیگر ثابت شده که کمال مساوی وجود است و عدم منشا نقص است. پس می توان گفت که ذات حق، کمال واقعی را داراست؛ زیرا کمال واقعی، آن است که به وجود و واقعیت برگردد و چون ذات حق، وجود محض است پس کمال محض نیز می باشد. به بیان دیگر چون ذات احدیت، وجود محض است و هیچ گونه تعین و محدودیتی ندارد (مانند ما موجودات امکانی)، بنابراین جمیع شؤون و از جمله کمالات برتر و اعلا و مطلق در ذات او صدق می کند. از این رو هیچ گاه ذات مقدس

ص: ۴۲

۱- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه: ج ۲، ص ۱۱۷.

۲- سوره نساء آیه ۸۷.

او، به صفاتی که کمال نبوده، بلکه نقص است، متصف نخواهد شد. او به جهل، ضعف، ظلمت، کذب و... که همگی ضد کمال است - متصف نخواهد شد؛ بلکه صفات کمالیه چون: علم، صدق، قدرت، حیات و... به نحوی برتر بر او صدق می کند. (۱) لذا خداوند باید صادق ترین گوینده باشد که اگر چیزی غیر از این تصور کنیم با صفات کمالی او مخالف است.

برهان صدیقین

پرسش چهاردهم: برهان صدیقین در شناخت خدا را توضیح دهید؟

پاسخ: این برهان را نخستین بار ابو علی سینا در نمط چهارم اشارات، مطرح نموده و آن را «برهان صدیقین» نامیده است. مرحوم محقق طوسی، دلیل این نام گذاری را چنین بیان می کند: «از آنجا که روش گروه [الهیون] صادق تر و واضح تر از دو راه [طبیعیون و متکلمان] بود، این گروه را صدیقین نام نهاده.» (۲)

به دلیل آنکه در این برهان با کم ترین پیش فرض و کم ترین مبانی، وجود خدا اثبات می شود؛ پس از ابن سینا، حکمای بزرگ اسلام به آن توجه بسیار کردند و هر یک با تقریر و بیان خاصی به تشریح آن پرداختند. حکیم الهی، مرحوم میرزا مهدی آشتیانی، نوزده تقریر

ص: ۴۳

۱- ر.ک: علامه طباطبایی، اصول و روش رئالیسم ج ۵، ص ۱۳۲.

۲- خواجه نصیرالدین طوسی، شرح الاشارات: ص ۲۱۴.

در این مجال نمی توان به همه تقریر های برهان صدیقین یا مهم ترین آنها اشاره کرد، ولی به دلیل آنکه تقریر مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله را در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» روان تر دیدیم، در این جا به بیان آن اکتفا می کنیم:

واقعیت هستی که در ثبوت آن هیچ شک نداریم، هرگز نفی نمی پذیرد و نابودی بر نمی دارد؛ به عبارت دیگر، واقعیت هستی بی هیچ قید و شرط، واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرط واقعیت نمی شود و چون جهان گذران، و هر جزء از جهان نفی را می پذیرد، پس عین همان واقعیت نفی ناپذیر نیست بلکه با آن واقعیت، واقعیت دارد و بی آن از هستی بهره ای نداشته و منتفی است و البته نه به این معنا که واقعیت با اشیا یکی شود و یا در آنها نفوذ یا حلول کند و یا پاره هایی از واقعیت جدا شده، به اشیا بپیوندد [بلکه مانند نور که اجسام تاریک با آن روشن و بدون آن تاریک می شوند و در عین حال همین مثال نور در بیان مقصود خالی از قصور نیست] به عبارت دیگر، او خودش عین واقعیت است و جهان و اجزای جهان با او واقعیت دارد و بی او هیچ و پوچ می باشند.

نتیجه: جهان و اجزای جهان در استقلال وجودی خود و حقیقت بودن خود، تکیه به یک واقعیت دارند که عین حقیقت و به خودی خود، واقعیت است؛ [و او همان خداوند و ذات لا یزال حقع.

ص: ۴۴

بنابراین به طور خلاصه می توان «برهان صدیقین» را این گونه مطرح کرد:

۱. اصل «هستی» واقعیت انکارناپذیر بوده، قبول آن نیازی به استدلال و دلیل ندارد.

۲. آنچه در عالم واقع وجود دارد، یا ذاتا غنی محض (واجب الوجود) است و یا ذاتا فقیر و محتاج غیر خود (ممکن الوجود).

۳. اگر بگوییم آنچه در عالم هستی وجود دارد ذاتا غنی است، بنابراین «وجود واجب» را به اثبات رسانده ایم و همین کافی است؛ چرا که ثابت می شود «واجب الوجود» نمی تواند بیش از یکی باشد.

۴. اگر بگوییم آنچه در جهان واقع وجود دارد، ذاتا فقیر است، اولاً- نمی تواند خود را به وجود بیاورد چرا که دور پیش می آید و از طرفی اگر همین گونه ادامه دهیم تسلسل به وجود می آید که هر دو باطل است؛ پس باید برای این موجودات عالم که فقیر و محتاج به غیر هستند، وجودی باشد که در ذات خود غنی، و بی نیاز باشد و همه موجودات وجود خود را از او گرفته باشند. (۲)

پیامبران نیز آفریده های خدایند

پرسش پانزدهم: چرا خداوند برای رساندن فیض خود به

ص: ۴۵

۱- ر.ک: علامه طباطبایی، اصول و روش رئالیسم: ج ۵، ص ۸۶ ۷۶.

۲- برای مطالعه بیش تر ر.ک: بحث مبسوطی در آموزش عقاید: غرویانی غلامی میرباقری: ص ۵۵ ۵۳.

انسان ها، به پیامبران نیازمند است، آیا این نیاز با غنی بودن او سازگار است؟

پاسخ: ما انسانها برای هدایت، نیازمند پیامبران هستیم و فیاضیت خداوند اقتضا می کند که برای رسیدن آدمی به سعادت و کمال، پیامبرانی را مبعوث کند. اما فیض رسانی توسط رسولان، هیچ منافاتی با غنی بودن خداوند و نیاز نداشتن او به غیر خود، ندارد؛ چرا که غرض از اینکه معتقدیم خدا در کارهایی که انجام می دهد نیاز به کمک ندارد، آن است که انجام دادن کارهای الهی، نیازی به یار و یاور ندارد، خداوند متعال از طریق انبیایی که خود آنها را آفریده و به پیامبری مبعوث کرده است، به بندگان خود فیض می رساند؛ و این، با غنی بودن خداوند ناسازگار نیست. وقتی غنی بودن خدا و توحید افعالی معنی حقیقی خود را از دست می دهد که بگوییم خداوند به پیامبرانی نیازمند است که مخلوق و مبعوث او نیستند.

استفاده خداوند از اسباب، مانند استفاده انسان ها از تعدادی ابزار نیست؛ انسان همواره نیازمند به وسایل و ابزاری است که خارج از حیطه آفرینش اوست. بشر به علل و عواملی نیازمند است که در مقابل هستی و وجود و ذات اوست، در حالی که پروردگار عالم به وسیله ابزاری فیضش را می رساند که آنها، اسبابی هستند که در طول هستی خداوند و مخلوق و وابسته محض به ذات مقدس اویند. گاهی مقایسه و تعمیم اعمال و مفاهیم انسانی با اعمال خداوند، باعث ایجاد این سؤالات در ذهن می شود. چرا که ذهن آدمی دارای قیود و شرایطی است که معقولات علمی و فلسفی خود را از جهان طبیعت

به دست می آورد. به همین دلیل، نمی تواند رابطه خدا را با جهان دقیقا درک کند.

البته این ناتوانی در رسیدن به کنه مطلب، نباید باعث شود که ما فکر و عقل خود را تعطیل کنیم؛ بلکه باید تلاش کنیم و معرفت عقلانی خود را زیاد کنیم و در باب رابطه خداوند با جهان و افعال او و نسبت خدا با اسباب و نظامی که خود بر جهان هستی حکم فرما ساخته است، از قرآن مدد جوئیم. اگر به آیاتی از قرآن دقت کنیم مانند «احاطه خداوند بر همه موجودات»، (۱) «قوام جهان هستی از خداست»، (۲) «خداوند با همه موجودات است»، (۳) «خدا خالق هستی است»، (۴) «خدا حافظ جهان هستی است»، (۵) «پرورش دهنده همه هستی است» (۶) و... معرفت ما در باب رابطه خدا با علل و اسبابی که خود مقرر و خلق فرموده، و غنی بودن محض او بیشتر

می گردد». (۷)

بدا چیست؟

پرسش شانزدهم: منظور از «بدا» که جزء عقاید شیعیان است چیست؟ توضیح دهید.

پاسخ: اصولاً کلمه «بدا» در لغت عرب به معنی آشکار شدن است.

ص: ۴۷

۱- سوره نساء آیه ۱۲۶.

۲- سوره بقره آیه ۲۵۵.

۳- سوره فصلت: آیه ۵۴.

۴- سوره انعام، آیه ۱۰۲.

۵- سوره هود: آیه ۵۷.

۶- سوره انعام: آیه ۶۴.

۷- برای مطالعه بیشتر در این باره ر. ک: معارف قرآن، استاد مصباح یزدی: ج ۱، ص ۸۸، ۸۰.

است. قرآن مجید درباره ظالمان می گوید: ﴿وَيَذَلُّ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا﴾: در آن روز اعمال بدی را که انجام داده اند برای آنها آشکار می شود [و نتیجه کردار سوء خود را می بینند] (۱).

بسیار می شود که مقدمات کاری در نظر ما از هر جهت مهیاست، ولی پیشآمدهای غیر منتظره ای رخ می دهد، آن وضع به هم می خورد و کار انجام نمی شود که در این جا گفته می شود: خدا نخواست چنین مطلبی انجام شود و ممکن است در همین جا کلمه «بدا» به کار برده شود و گفته شود: «بدا لله أنه لا یزید هذا؛ از خداوند آشکار شد که نمی خواهد این کار انجام شود». بنابراین مقصود این نیست که برای خدا آشکار شد، تا مستلزم جهل خدا باشد بلکه مقصود این است که از طرف خدا برای ما آشکار گشت. بدیهی است این مطلب اشکالی ندارد و موضوعی است که در طول زندگی هر کسی بارها واقع می شود که اموری بر خلاف آنچه انتظار دارد رخ می دهد، این همان «حقیقت بدا» است.

حالا ببینیم چگونه این موضوع با عقاید مذهبی ما آمیخته شده و رابطه پیدا کرده است؟

در برخی از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی آمده است که بسیار می شود مقدمات بلا و ناراحتی هایی فراهم می گردد و انتظار وقوع آن هم می رود، اما مردم به سوی خدا می روند، دعا می کنند و دست از کارهای ناروا می کشند، نسبت به یکدیگر خوبی می کنند و

ص: ۴۸

کارهای نیک انجام می دهند و خداوند به برکت این اعمال، بلا و بدبختی و ناراحتی را بر می گرداند. این یکی از موارد بدا است. گاهی هم به عکس، مقدمات خوش بختی و نعمت فراهم شده و مردم کارهایی انجام می دهند که ورق بر می گردد. بسیار می شود که سرنوشت انسان، بر اثر اعمال خوب و بد او تغییر می یابد و این یکی از افتخارات ماست که سرنوشت خود را با اعمال خویش تغییر می دهیم.

این مطلب که گفته می شود از طرف خدا «بدا» رخ داد، نظر به ظاهر کار و از دیدگاه فکر ما و محاسبات ماست؛ زیرا انسان به علت محدودیتی که دارد، تصور می کند که فلان حادثه قطعاً رخ خواهد داد، وقتی خلاف آن را مشاهده کرد و دید که محاسبات او اشتباه بوده است، روی مقیاس فکر خود می گوید: «بدا» رخ داده است؛ در صورتی که آنچه شایسته مقام اوست «بدا» نیست بلکه «ابدا» است؛ یعنی چیزی را که از نظر ما مخفی بود، آشکار ساخت. با حدیثی از امام رضا علیه السلام پیرامون اهمیت موضوع بدا بحث را خاتمه می دهیم. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که شراب را بر او حرام کرد و درباره بدا از او اقرار گرفت. (۱).

ص: ۴۹

پرسش هفدهم: مفهوم قضا و قدر چیست و رابطه آن با اختیار انسان چگونه است؟

پاسخ: ابتدا به مسأله «تقدیر» خدا و رابطه آن با اختیار انسان می پردازیم. تقدیر دو نوع است: ۱. علمی (سنجش و اندازه): تقدیر علمی خدا یعنی علم خدا به فراهم شدن مقدمات و اسباب و شرایط پیدایش پدیده ها و در پی آن، رخ دادن آنها. این تقدیر علمی خدا با اختیار انسان هیچ منافاتی ندارد، چون خداوند می داند مثلاً فلان شخص با اختیار و انتخاب خود چه افعالی و اعمالی را انجام می دهد. در واقع علم پیشین الهی هیچ منافاتی با اختیار انسان ندارد چرا که فعل انسان با وصف اختیاری بودن متعلق علم خداوند است و چنین علمی نه تنها منافی اختیار نیست، بلکه تأیید کننده آن نیز هست.

۲. عینی (چیزی را به اندازه ایجاد کردن): تقدیر عینی خداوند عبارت است از تدبیر مخلوقات به گونه ای که پدیده ها و آثار خاصی بر آنها مترتب گردد و این، طبع به حسب قرب و بعد هر پدیده ای متفاوت خواهد بود. چنان که نسبت به جنس، نوع، شخص و حالات شخص نیز تفاوت خواهد داشت. مثلاً تقدیر نوع انسان این است که از مبدأ زمانی خاص تا سرآمد معینی در کره زمین زندگی کند و تقدیر هر فردی این است که در مقطع زمانی محدود و از پدر و مادر معینی

به وجود بیاید. همچنین تقدیر روزی و سایر شؤون زندگی و افعال اختیاری اش عبارت است از: فراهم شدن شرایط خاص برای هر یک از آن ها. در واقع تقدیر عینی خداوند، یعنی او هر مخلوقی را با حدود و قیود و اندازه، شرایط، خصوصیات و توانایی های مخصوصی به وجود می آورد. این تقدیر نیز با اختیار انسان منافات ندارد؛ چرا که اختیار، اعمال اختیاری و مقدمات افعال اختیاری ما همچون هر پدیده دیگری از مجرای خاص و دایره مختص به خود تحقق می یابد؛ و این همان تقدیر عینی خداوند است. مثلا سخن گفتن انسان که یک عمل اختیاری است، باید از مجاری خاص خود تحقق یابد، از این رو خداوند با اعطای ریه ها، حنجره، تارهای صوتی، زبان، دندان ها و لب ها و... این مجاری را برای تحقق این عمل که اختیاری می باشد، مقدر فرموده است. همچنین مقدمات افعال اختیاری را نیز خداوند با شرایط خاصی مقدر فرمود: مثلا خدا وسایل غذا خوردن را فراهم کرده و موادی آفریده تا در آن مواد تصرف شود. باید دست و پا باشد تا انسان بتواند در آنها تصرف کند. اگر اعضا و جوارح نبود تا تصرف در مواد خارجی انجام دهد، خوردن - که یک فعل اختیاری است - تحقق نمی یافت.

به هر حال، اموری را که خداوند به تقدیر عینی مقدر فرموده، همه جبری هستند و جای اعمال اختیار در آن نیست. اعضا و جوارح جبرا به ما داده شده است، قدرت اختیار، تفکر و انتخاب برای ما جبری است، مقدمات اختیار و موادی که اعمال اختیاری روی آن انجام می گیرد، جبری است. خداوند متعال با تقدیر عینی خود

دایره ای را برای زندگی هر فرد مشخص می کند که فعالیت اختیاری - که خود نیز جبرا به ما داده شده است - در درون آن انجام می گیرد. ما درون این دایره مختار هستیم که هر چه می خواهیم بکنیم؛ ولی بیرون از آن از اختیار ما خارج است.

به بیان دیگر، اصل اختیار، مقدمات افعال اختیاری و موادی که افعال اختیاری روی آن انجام می گیرد، همه بر اساس تقدیر عینی خداوند - که بر اساس اقتضائات عالم هستی و جهان مخلوق بوده است - جبری هستند، ولی اینکه ما چگونه از اختیار خود استفاده کنیم و آن مقدمات را به کارگیریم و از مواد چه بسازیم، همه در اختیار ما قرار دارد.

اما قبل از پرداختن به مسأله «فضای الهی» و نسبت آن با اختیار، ذکر این نکته لازم است که تقدیر به معنای تقدیر عینی، در حقیقت بازگشتش به ایجاد علل ناقصه است یعنی مقدماتی که پیدایش یک پدیده بر آنها متوقف است و به نحوی در تعیین حد و اندازه آن شیء موثر می باشد که آن را تقدیر آن شیء می گویند. اما علت تامه شیء، اگر چه مستند به خداست، طبق این اصطلاح، «تقدیر» نامیده نمی شود، بلکه «قضا» است که به زودی از آن سخن خواهیم گفت.

بر اساس این تحلیل، تقدیر عینی قابل تغییر است، چون وقتی مقدمات یک شیء فراهم می شود - اگر مقدمات بعید باشد - هنوز باید چند واسطه دیگر تحقق یابد تا به خود آن پدیده برسد؛ و در این میان ممکن است موانعی پدید آید و جلوی تحقق آن شیء را بگیرد.

با توجه به این نکته معنای بسیاری از روایاتی که در باب تغییر

تقدیر است، روشن می شود. از برخی روایات استفاده می شود که بعضی از اعمال انسان تقدیرات را تغییر می دهد. مثلا صدقه دادن موجب دفع بلا و مقدر می گردد و یا صله رحم عمر را طولانی می کند. در این موارد، تقدیر عینی اولی آن بود که بر اساس شرایط مخصوص، بلایی نازل شود یا مثلا فردی در سن خاصی با تصادف یا امراض جسمانی فوت کند. اما مانعی مانند صدقه و صله رحم جلوی تحقق بلا و فوت را گرفته و موجب تغییر آن شده است.

پس از بررسی مفهوم تقدیر و رابطه آن با اختیار، به بررسی قضای الهی و اختیار انسان می پردازیم. قضا به معنای پایان دادن و یک سره کردن است؛ و می توان مرحله نهایی یک کار را نیز قضا نامید. قضا نیز همچون تقدیر دو اصطلاح دارد: «قضای علمی» و «قضای عینی». علم به پایان کار و مرحله نهایی یک فعل، قضای علمی است؛ و پایان یافتن، یک سره شدن و تحقق نهایی کار را «قضای عینی» گویند.

قضای علمی خداوند، یعنی علم خداوند به وقوع حتمی پدیده ها. این قضا، با اختیار انسان منافات ندارد؛ زیرا خداوند علم دارد که پدیده یا کاری با اختیار انسان حتما به وقوع خواهد پیوست. به بیان دیگر، قضای علمی خداوند در مورد افعال اختیاری انسان به این معنی است که خداوند می داند فلان فعل انسان با وصف اختیاری بودن، حتما به وقوع خواهد پیوست. به بیان دیگر، یعنی خدا می داند که فلان شخص اراده چه کاری را خواهد کرد و با اختیار خود آن را انجام خواهد داد.

قضای عینی خداوند؛ یعنی، انتساب تحقق عینی پدیده ها به خداوند. به بیان دیگر مقتضای قضای عینی خداوند این است که وجود پدیده ها را از آغاز پیدایش تا دوران شکوفایی و تا پایان عمر، بلکه از هنگام فراهم شدن مقدمات بعید، تحت تدبیر حکیمانه الهی بدانیم؛ و فراهم شدن شرایط سخت پیدایش و رسیدن به مرحله نهایی را مستند به اراده او بشماریم.

به طور کلی باید گفت: ۱. رسیدن هر معلولی به حد ضرورت وجودی، از راه تحقق علت تامه اش می باشد؛ ۲. هیچ مخلوقی استقلال در وجود و آثار وجودی ندارد؛ ۳. طبعاً ایجاب و ضرورت وجودی همه پدیده ها، مستند به خدای متعال خواهد بود که دارای غنا و استقلال مطلق است.

در واقع، قضای عینی الهی مستلزم این حقیقت است که همان گونه که وجود هر پدیده ای انتساب به اذن و مشیت تکوینی خدا دارد و بدون اذن او هیچ موجودی پا به عرصه وجود نمی گزارد؛ پیدایش هر چیزی هم مستند به قضای عینی الهی است و بدون آن هیچ موجودی شکل و حدود ویژه خود را نمی یابد و به سرانجام خویش نمی رسد.

ثابت بودن مقدار ماده و انرژی جهان

پرسش هیجدهم: آیا اعتقاد به وجود آفریدگار برای جهان و انسان، با پاره ای از دستاوردهای علوم جدید، ناسازگار به نظر نمی رسد؟ مثلاً در شیمی، ثابت شده که مقدار ماده و انرژی در جهان همواره ثابت است لذا هیچ پدیده ای از نیستی به وجود نمی آید و هیچ

موجودی هم به کلی نابود نمی گردد، در صورتی که خداپرستان معتقدند که خدا موجودات را از نیستی به هستی آورده است؟

پاسخ: اولاً: قانون بقای ماده و انرژی به عنوان یک قانون علمی و تجربی، تنها در مورد پدیده های قابل تجزیه، معتبر است و نمی توان بر اساس آن، این مسأله فلسفی را حل کرد که آیا این دو، ازلی و ابدی است یا خیر؟

ثانیا: همیشگی بودن و ثابت بودن مقدار مجموع ماده و انرژی، به معنای بی نیازی از آفریننده نیست، بلکه هر قدر عمر جهان، طولانی تر باشد نیاز بیش تری به آفریدگار خواهد داشت. زیرا ملاک احتیاج معلول به علت، امکان و وابستگی ذاتی آن است نه حدوث و محدودیت زمانی آن، به دیگر سخن، ماده و انرژی علت مادی جهان هستند نه علت فاعلی آن، و خودشان نیز محتاج به علت فاعلی هستند.

ثالثا: ثابت بودن مقدار ماده و انرژی، مستلزم پیدایش پدیده های جدید و افزایش و کاهش آنها نیست و پدیده هایی از قبیل روح و حیات و شعور و اراده و ... از قبیل ماده و انرژی نیستند تا افزایش و کاهش آنها منافاتی با قانون بقای ماده و انرژی داشته باشد.

علم خدا به آینده

پرسش نوزدهم: در مباحث خداشناسی در مورد علم خدا، می گوئیم: خداوند نسبت به تمامی حوادث (گذشته - حال - آینده) علم حضوری دارد و تمامی حوادث در پیشگاه او حاضرند.

ص: ۵۵

این سخن در مورد حوادث گذشته و حال، صحیح به نظر می‌رسد ولی درباره حوادث آینده که هنوز واقع نشده اند چگونه مطرح می‌شود؟

پاسخ: گذشته و حال و آینده، مفاهیمی است که ساخته فکر و وجود محدود بشر است؛ زیرا وجود ما هم از نظر «زمان» و هم از نظر «مکان» محدود است، یعنی ما در نقطه مشخصی از زمان و مکان قرار گرفته ایم. محدود بودن وجود ما از نظر مکان، مفاهیم «دور و نزدیک» را برای ما به وجود آورده، آیا اگر وجود ما تمام جهان را پر کرده بود، دور و نزدیک برای ما مفهوم داشت؟

هم چنین محدود بودن ما از نظر زمان، گذشته و حال و آینده را در فکر ما چنین ترسیم می‌نماید. «حال» زمانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم و «آینده» زمانی است که بعد از ما می‌آید و «گذشته» زمانی است که قبل از ما بوده، یعنی در همه جا مقیاس، وجود ماست. لذا آنچه برای ما «زمان گذشته» است، نسبت به کسانی که در یک قرن پیش از ما می‌زیسته اند، زمان «حال» و برای کسانی که دو قرن پیش بوده اند، «زمان آینده» است! بنابراین برای وجود «بی‌نهایتی» که احاطه به هر زمان و مکانی دارد، این مفاهیم ابداً معنی ندارد؛ او گذشته و آینده را مانند حال می‌داند و می‌بیند و همه در پیشگاه او به طور یکسان حاضرند. مثلاً کسی که از روزنه کوچکی از درون اتاقی به قافله شتری نگاه می‌کند و در هر لحظه یک شتر را بیشتر نمی‌بیند، گذشته و حال و آینده‌ای در خود برای این قافله ترسیم می‌کند - چون دریچه دید او محدود است - اما کسی که در بیرون آن اتاق قرار دارد و تمام قافله را می‌نگرد، همه را یک جا در حال حرکت می‌بیند! به

عبارت دیگر، برای وجودی که خالق زمان و مکان است، همه حوادث در ظرف خود وجود دارند و در پیشگاه او حاضرند.

این که می‌گوییم حوادث آینده الان وجود ندارد صحیح است، زیرا «الآن» اشاره به زمان حال است که ما در آن زندگی می‌کنیم ولی این دلیل بر آن نیست که آینده حتی در ظرف خود وجود ندارد، بلکه هر موجودی در ظرف خود وجود دارد و نمی‌توان آن‌ها را از صفحه هستی به کلی سلب نمود و می‌توان گفت که حادثه فردایی امروز نیست، اما نمی‌توان گفت اصلاً وجود ندارد.

فلسفه بنای کعبه

پرسش بیستم: فلسفه ساخت کعبه چیست، مگر خداوند جسم است که نیاز به خانه و مکان داشته باشد؟

پاسخ: اینکه از کعبه به عنوان خانه خدا تعبیر می‌شود بدین معنا نیست که خداوند متعال جسم است و نیاز به مکان دارد، بلکه نسبت دادن آن به او برای عظمت و شرافت آن و عنایت خاصی است که پروردگار عالم به این مکان مقدس دارد.

اگر کعبه به منزله خانه جسمانی خداوند بود، یا بسان مکانی بود که حضرت حق تعالی در آن جای گیرد، با جسم نبودن خداوند ناسازگار بود؛ در حالی که چنین نیست. آیات قرآنی و هم چنین اسناد تاریخی در باب ساختن کعبه، نشان می‌دهد که مکه نمادی از برکات

الهی، هدایت بشر (۱) و محل اجتماع برای عبودیت حضرت حق تلقی شده است. (۲) خداوند متعال با افاضه خیر فراوان دنیوی بر این مکان که قبل از آن خشک و بی حاصل بود، رزاقیت خود را به عرصه نمایش درآورد. (۳) و با گفتن این حقیقت که آنجا محلی است برای وصول به مقام قرب الهی، چگونگی سلوک بندگی را برای هدایت جهانیان به تصویر کشید. چنان که با مقرر فرمودن یک سلسله اعمال تشریحی در ایام خاص، کیفیت سیر عبودی را به انسان ها می آموزد که آدمی باید از نفس خود هجرت کرده، با پاک سازی خود از هر گونه آلودگی، تعلق، رنگ و هیئت غیر خدایی با اخلاص، اقبال و توبه خالص، به مقام قرب ربوبی راه یابد. (۴) علاوه بر آن، خانه خود را نشان مقام ابراهیم، حرم امن و حج توان مندان تلقی فرمود که هر یک نشان دهنده عظمت مقام حضرت حقند و در واقع چه نشانی گویاتر و رساتر از این موارد که هر سال هزاران نفر در این مکان جمع می شوند، با انجام دادن مناسک و اعمالی خاص، عبودیت خداوند را به نمایش

ص: ۵۸

۱- {إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا... فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ}؛ «نخستین خانه ای که برای مردم و [نیایش خداوند] قرار داده شد، همان سرزمین مکه است که پر برکت و مایه هدایت جهانیان است در آن نشانه های روشن [از جمله] مقام ابراهیم است و هر کس داخل آن (خانه خدا) شود، در امان خواهد بود... هر کس کفر ورزد خداوند از همه جهانیان بی نیاز است. سوره آل عمران: آیات ۹۶-۹۷.

۲- «وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»؛ «و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع و سجود کنندگان پاک و پاکیزه کنید». سوره بقره: آیه ۱۲۵.

۳- سوره ابراهیم: آیه ۳۷.

۴- تفسیر المیزان: ج ۱، ص ۲۹۸.

می گذارند که این خود برای دیگر مردمان، بیدارگر و تحول آفرین

است. (۱)

خداوند دستور ساخت این خانه را صادر فرمود تا به عنوان قبله در نماز و در سر بریدن حیوانات و در رو به قبله دفن نمودن مردگان، یادآور خویش به مردم باشد.

علاوه بر آنکه همه دل های به ظاهر متفرق را به یک سو جمع نموده است تا روح توحید و یکی بودن را در آنها پیوراند و به واسطه آن، دین خود را زنده و پایدار سازد. (۲)

ملاحظه می فرمایید که در تمام این تحلیل ها، غرضی جسمانی و مادی نهفته نبود تا ساختن کعبه با جسم نبودن خدا ناسازگار باشد؛ بلکه هدف از برپایی چنین مکان شریفی چیزی نیست جز قرار دادن نماد و نشانی از مسایل معنوی و فرا مادی.

محبت خداوند به بندگان نشانه نیاز نیست

پرسش بیست و یکم: خداوند ما را آفریده چون ما را دوست دارد و دوست داشتن نوعی نیاز به شمار می رود؛ پس آیا خداوند نیازمند است که ما را آفریده است؟

پاسخ: این اشکال از آن جاناشی شده که در معنای «محبت» و نیز محبت خداوند، دقت کافی صورت نگرفته است. امیدواریم با توجه به مطالب ذیل مسأله روشن شود:

ص: ۵۹

۱- همان منبع: ج ۳، ص ۳۵۴.

۲- همان منبع: ج ۶، ص ۱۴۲.

غزالی حب و بغض را این گونه تعریف می کند: «حب عبارت است از: میل طبع به شیئی که در ادراکش لذت است و بغض عبارت است از: نفرت طبع به شیئی که در ادراکش درد، تعب و سختی نهفته

است»^(۱).

محبت عبارت است از ابتهاج به شیئی یا از شیئی که موافق با طبیعت انسان باشد، اعم از اینکه آن شیء یک امر عقلی باشد یا حسی؛ حقیقی باشد یا ظنی»^(۲).

بنابر این محبت یک نوع جذبه است که ملائک آن ملایمتی است که آن موجود با محبوب خود دارد. به بیان دیگر، محبت، در حقیقت حالتی است که در دل یک موجود ذی شعور، نسبت به چیزی که با وجود او ملایمت و با تمایلات و خواسته های او تناسبی دارد، پدید

می آید»^(۳).

نیاز به محبت

آدمی نیازمند محبت است و در واقع، محبت یکی از اصیل ترین و اساسی ترین احتیاجات روانی افراد به شمار می رود.^(۴) تأمین نشدن این احتیاج، سبب پیدایش تشویش و اضطراب در افراد می شود.

ص: ۶۰

۱- احیاء علوم الدین: ج ۴، ص ۲۷۵ □

۲- فلسفه و قرآن در زمینه المیزان: ج ۳، ص ۱۴۵.

۳- ر.ک: مصباح یزدی، اخلاق در قرآن: ج ۱، ص ۳۵۹ . ۳۶۰.

۴- شریعت مداری، علی، روان شناسی تربیتی: ص ۲۵۱. ۲۵۳.

کمبود و فقدان محبت، تأثیرات سوء و ضایعات دردناکی در روح افراد به وجود آورده، روابط آنان را با یکدیگر، تحت تأثیر قرار می دهد. (۱)

محبت، چراغ پر فروغ، برای فایق آمدن بر تاریکی تنهایی و عمیق ترین نیازی است که انسان ها همواره در طول تاریخ، در صدد یافتن راه حلی برای آن بوده اند. محبت راهی است به سوی هم شکلی و هم سانی و طریقی است برای دست یابی به کمال مطلوب. بنابراین دوست داشتن، نیازی اصیل برای آدمی بوده و هست و خواهد بود. (۲)

اسباب محبت

برای محبت، اسبابی ذکر شده است که مهم ترین آنها «حب ذات» است. نخستین محبوب نزد هر موجود عاقلی، نفس و ذات خودش است؛ زیرا چنان که در تعریف محبت گفته شد، محبت به سبب ملایمات طبع به شیئی حاصل می شود و روشن است که هیچ چیز، ملایم و موافق تر از ذات هر موجودی، به خودش نیست؛ همان طور که معرفت هر موجودی به خود، عمیق تر از معرفت به غیر خود است، بنابراین می توان گفت: نخستین محبوب نزد هر موجودی، ذات خودش است. معنای «حب ذات» این است که در طبع هر موجود عاقلی، میلی به دوام هستی اش وجود دارد؛ چنان که کمالم.

ص: ۶۱

۱- محمد خدایاری فرد، مسیائل نوجوانان و جوانان: ص ۳۱.

۲- رک: محمد رضا کاشفی، آیین مهرورزی: بخش اول و دوم.

هستی نیز مورد توجه اوست؛ زیرا نقصان، فقدان کمال است و فقدان کمال، نوعی نیستی است و از آن جا که موجود عاقل، از نیستی تنفر دارد، از فقدان کمال - که نوعی نیستی است - متنفر است. از همین رو می توان گفت: حب ذات؛ یعنی، میل به دوام و کمال هستی.

محبت خدا

آمیختگی فطرت انسان با محبت بیانگر محبت و عطوفت ذات اقدس الهی است؛ زیرا نمی توان پذیرفت که بدون آنکه محبت در خداوند سبحان باشد، آن را در آدمی به ودیعت بگذارد. آیا معنا دارد کسی چیزی به شیئی بدهد، بدون آنکه آن چیز را خود داشته باشد؟!

ذات نیافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش

ابو الحسن دیلمی می گوید: «در حضور من، از یکی از فیلسوفان درباره پدید آمدن عشق سؤال شد، گفت: نخستین کسی که عشق ورزید، خدای متعال بود».^(۱)

از سوی دیگر، چنان که در نکته پیشین خاطر نشان کردیم، یکی از مهم ترین اسباب محبت، حب ذات است که در هر موجود عاقلی وجود دارد. بنابراین خداوند هم به عنوان یک موجود ذی شعور، می تواند ذات خود را دوست داشته باشد. اما غیر از این حب ذات، ما به آیاتی از قرآن برخورد می کنیم که نشان دهنده دوستی و محبت خداوند به بندگانش است.^(۲)

ص: ۶۲

۱- عطف الالف: ص ۲۸.

۲- سوره بقره: آیه ۶۵ سوره آل عمران: آیه ۳۱.

آیا این محبت به غیر از حب ذات است و اساساً آیا محبت خداوند، به همان معنای «محبت» انسان هاست؟

اولاً: محبت خداوند به بندگانش، از همان جهت حب ذات است؛ زیرا مخلوق از افعالی است که از ذات او، نشأت گرفته و در واقع نشان دهنده اسما و صفات اوست.

خداوند متعال از آن جا که ذات خویش را دوست می دارد، هر چیزی را که بیان کننده ذات است، نیز دوست می دارد. (۱)

عین القضاة همدانی در این باب کلماتی شنیدنی دارد:

«دریغا به جان مصطفی ای شنونده این کلمات! خلق پنداشته اند که انعام و محبت او با خلق، از برای خلق است. نه از برای خلق نیست؛ بلکه از برای خود می کند که عاشق، چون عطایی دهد به معشوق و با وی لطف کند؛ آن لطف نه به معشوق می کند که آن با عشق خود می کند. دریغا از دست این کلمه! تو پنداری که محبت خدا با مصطفی، از برای مصطفی است؟ این محبت او از بهر خود است.» (۲)

ثانیاً: حب خداوند به بندگان، به معنای یک حب انفعالی نیست که در عالم مادی وجود دارد. حب خداوند به خویش - همان ادراک

خیر است - خداوند از آن جهت که ذات او مدرک است به ذات، معشوق است (۳) و چون فعل خداوند از ذات او جدایی ندارد، آن نیز مورد محبت خداوند است. بدین معنا که خداوند، افعال خود را - که

ص: ۶۳

۱- ر.ک: تفسیر المیزان: ج ۱، ص ۴۱۱.

۲- تمهیدات: ص ۲۱۷

۳- ر.ک: رساله عشق: ص ۴۶.

مرتبط با ذات اوست - دوست می دارد و چون مخلوقاتش، نتیجه فعل حضرتش هستند، آنها را نیز دوست می دارد؛ ولی این حب به معنای انفعال نفسانی - که در عالم مادی مطرح می شود - نیست؛ بلکه بازگشتن به همان حب ذات است که معنای آن ادراک خیر و کمال است. اما ظهور این محبت - به فرموده امام خمینی - همان بروز رحمت و کرامت به بندگان است. (۱) به عبارت دیگر وقتی خداوند، به بنده ای از رحمت بی کران خود لطف می کند، در حقیقت او را مورد محبت خویش قرار داده است.

با توجه به این توضیحات، روشن می شود که معنای محبت خداوند به بندگان، همان ادراک خیر و کمالی است که از ذاتش می جوشد و این معنا مانند محبت ما انسان ها به یکدیگر نیست که به نوعی در آن انفعال نفسانی هست و چون معنای محبت خداوند با آن چه ما به یکدیگر محبت می کنیم. متفاوت است، نیازی که در محبت ما وجود دارد اصلاً در محبت خدا معنا ندارد. ما برای رهایی از تنهایی و کسب کمالات و آرامش روحی و اتحاد با دیگران، نیازمند محبتیم؛ و نفس ما در برابر آن منفعل و مبتهج می گردد. اما محبت خداوند به بندگان، برای هیچ یک از این امور نیست؛ چرا که او نیازی به رهایی از تنهایی، به دست آوردن کمالات و ... ندارد. او غنی بالذات است؛ محبت او به مخلوقاتش همان ادراک خیر و کمالی است که در ذاتش وجود دارد و مظاهر آن در همه هستی، پرتو افکن است.

ص: ۶۴

فصل دوم: نبوت

اشاره

ص: ۶۵

پرسش اول: اگر خدای متعال انبیا را از ارتکاب گناهان، مصون و معصوم داشته و در ضمن آنان باید وظایف خویش را به بهترین نحو انجام دهند، در این صورت امتیاز چگونه برای ایشان ثابت می شود؟ چگونه آنان برای انجام دادن وظایف و اجتناب از گناهان شایسته پاداش هستند، زیرا خدای متعال هر شخص دیگری را هم معصوم قرار می داد مانند ایشان می بود؟

پاسخ: به طور کلی باید گفت: عصمت معصومین علیه السلام، برخاسته از آگاهی کامل از زشتی گناهان و خوبی کارهای پسندیده و هم چنین برخاسته از محبت کامل و تام به ساحت مقدس حضرت حق تعالی است. به دیگر سخن، شخص معصوم به دید حق بین خود، تمام جهات صلاح و فساد کارها را مشاهده می کند؛ لذا هرگز به کارهای ناپسند یا ترک اعمال پسندیده میل نمی کند و این به معنای مجبور بودن او نیست و قدرت مخالفت و عصیان را از او سلب نمی کند تا مستحق ثواب و پاداش نباشد. در بحث عدل نیز می آید که نعمت عصمت از خطا و سهو نیز موهبتی است که خداوند متعال از روی حکمت بالغه خود به کسانی که سرزمین وجودشان آماده پذیرش آن بوده، عنایت فرموده است. (۱).

ص: ۶۷

۱- برای روشن شدن بیشتر به بحث عصمت و عدل از همین کتاب، مراجعه فرمایید.

پرسش دوم: در یکی از استدلالات قرآنی برای عصمت انبیا علیه السلام آمده است که ایشان از «مخلصین» هستند و شیطان را طمع در آنها نیست؛ در صورتی که در خود قرآن کریم، تصرفاتی برای شیطان در مورد انبیا علیه السلام ذکر شده است؛ از جمله می فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ». (۱)

«ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد؛ آنگونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد!».

که فریفتن حضرت آدم و حوا و در نتیجه، بیرون کردن ایشان را از بهشت به شیطان نسبت می دهد، و در جای دیگر از قول حضرت ایوب علی می فرماید:

«إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ». (۲)

«و هنگامی که ایوب پروردگارش را خواند و گفت: شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است». و در جای دیگر نوعی القائات شیطانی برای همه انبیا ثابت می کند زیرا می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْتِيهِ...». (۳)

ص: ۶۸

۱- سوره اعراف: آیه ۲۷.

۲- سوره ص: آیه ۴۱.

۳- سوره حج: آیه ۵۲.

«هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزو می کرد و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می ریخت ، شیطان القائاتی در آن می کرد اما خداوند القائات شیطان را از بین می برد، سپس آیات خود را استحکام می بخشید».

پاسخ: در هیچ یک از آیات تصرفی که موجب مخالفت انبیاء علیه السلام با تکالیف الهی شود، به شیطان نسبت داده نشده است. آیه ۱۲۷ از سوره اعراف، اشاره به وسوسه شیطان در مورد تناول از «شجره منهیه» است که نهی تحریمی به خوردن آن، تعلق نگرفته بود و فقط به آدم و حوا تذکر داده شده بود که خوردن آن، سبب خروج از «جنت» و فرود آمدن به زمین خواهد شد و وسوسه شیطان، سبب مخالفت آنان با این نهی ارشادی گردید و اساساً آن عالم، عالم تکلیف نبود زیرا هنوز شریعتی نازل نشده بود.

آیه ۴۱ از سوره ص، اشاره به رنج ها و گرفتاری هایی است که از ناحیه شیطان، متوجه به حضرت ایوب علیه السلام گردید و دلالتی بر هیچ نوع مخالفت آن حضرت با اوامر و نواهی الهی ندارد.

آیه ۵۲ سوره حج، مربوط به کارشکنی هایی است که شیطان در مورد فعالیت های همه انبیاء علیه السلام می کند و اخلال هایی که در راه تحقق یافتن آرزوهای ایشان در مورد هدایت مردم انجام می دهد و سرانجام، خدای متعال، سفره مکر و حيله های وی را برچیده، دین حق را استوار می سازد.

عصمت انبیا و برخی آیات قرآن

پرسش سوم: در داستان حضرت موسی علیه السلام آمده است که یک فرد قبطی را که با یکی از بنی اسرائیل درگیر شده بود به قتل رسانید و به همین جهت از مصر فرار کرد و هنگامی که از طرف خدای متعال، مأمور دعوت فرعونیان شد عرض کرد:

«وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» (۱)

«و آنان برگردن من گناهی دارند؛ می ترسم مرا بکشند». و سپس در پاسخ فرعون که قتل مزبور را به او گوشزد کرد، فرمود:

«فَعَلَّتْهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» (۲)

«من آن کار را انجام دادم، در حالی که از بی خبران بودم». این داستان چگونه با عصمت انبیا حتی قبل از بعثت ایشان سازگار است؟

پاسخ: اولاً: قتل فرد قبطی، عمدی نبود بلکه در اثر نواختن مستی بر وی اتفاق افتاد.

ثانیاً: جمله «و لهم علی ذنب» و طبق نظر فرعونیان گفته شده و منظور این است که ایشان مرا قاتل و گنهکار می دانند و می ترسم به عنوان قصاص، مرا بکشند.

ثالثاً: در جمله «و أنا من الضالین» اگر چه کلمه «ضالّ» در فارسی به معنی گمراهی معنا می شود، به معنای گم کردن راه است و این راه

ص: ۷۰

۱- سوره شعراء: آیه ۱۴.

۲- سوره شعراء: آیه ۲۰

می تواند راه اعتقادی و یا راه و مسیر عبور باشد؛ بنابراین حضرت موسی علیه السلام از این کلمه دو پهلو در مواجهه با فرعون استفاده فرمودند تا بهتر بتوانند در گفت و گوی نرم با او وارد شوند که به اصطلاح به اینگونه برخورد با خصم، مماشات گویند، چنانکه در مورد همین آیه شریفه از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال شد، آن بزرگوار فرمودند:

«انا من الضالین عن الطريق بوقوعی الی مدینه من مدائنک» (۱) «[این قصه وقتی اتفاق افتاد که من راه را گم کرده بودم و ناخودآگاه وارد شهری از شهرهای تو شدم]». بنابراین گمراهی در این آیه به معنای گمراهی اعتقادی نیست بلکه گم کردن راه است. به هر حال هیچ یک از آیات، دلالتی بر مخالفت حضرت موسی علیه السلام با تکلیف الهی ندارد.

آیا در قرآن گناهی به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده شده؟

پرسش چهارم: در قرآن کریم گناهانی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت داده شده که خداوند آنها را آمرزیده است، در آنجا که می فرماید:

{لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مَا تَأَخَّرَ} (۲)

پاسخ: اولاً: وقتی به برهان های محکم و متین و دلیل های استوار و خلل ناپذیر عقلی و قرآنی و حدیثی ثابت شده که انبیا و ائمه علیهم السلام دارای مقام رفیع عصمت هستند، دیگر اگر از ظاهر جمله یا کلمه ای

ص: ۷۱

۱- تفسیر برهان: ج ۵، ص ۴۹۵.

۲- سوره فتح: آیه ۲.

در قرآن کریم، خلاف عصمت، برداشت شود باید دانست که منظور خداوند متعال چیز دیگری بوده و نباید بدون توجه به ادله قطعی، آن را معنا کرد؛ چنانکه در تدوین قوانین و کلام بزرگان این مطلب مورد عنایت آشنایان به اسلوب کلام و اهل معرفت هست.

ثانیا: اصطلاحات قرآن مجید و کلمات معصومین علیهم السلام طبق یک حساب بسیار دقیق و با توجه به تمام جهات و زوایا از آن بزرگواران صادر شده؛ پس نخست باید با قرآن و ترکیبات و اصطلاحات آن و اسرار کلمات معصومین علیهم السلام که هم طراز و قرین جدایی ناپذیر آن کتاب مقدس آشنا شد، آنگاه در مورد معنای کلامشان، سخن گفت.

ثالثا: در چنین بزنگاه هایی باید به سراغ سخن پیشوایان رفت و از آنان داوری خواست که پیشوایان سخند و مخاطبان قرآن، چنانکه امام باقر علیه السلام فرمودند:

{انما يعرف القرآن من خوطب به} (۱).

«فقط قرآن را کسانی می شناسند که [قرآن] به آنان خطاب شده».

از این جهت باید گفت: که منظور از «ذنب» در این آیه شریفه چنانکه از فرمایش امام هشتم علیه السلام استفاده می شود، گناهی است که مشرکان بر این حضرت پیش از هجرت {ما تقدم} و پس از آن {ما تأخر} قایل بودند که آن حضرت، به معبودهای ایشان، توهین کرده است آن حضرت فرمودند:

ص: ۷۲

«نزد مشرکان مکه کسی گناه کارتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود، زیرا آنان به جای خداوند، ۳۶۰ بت را می پرستیدند و هنگامی که حضرتش آنها را به توحید فراخواندند، بر آنان گران آمد و به اعتراض گفتند:

«أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا...» (۱)

«آیا او خدایان متعدد را یکی قرار می دهد؟»

پس هنگامی که خداوند فتح و ظفر را نصیب پیامبرش فرمود، خطاب کرد: «ای محمد! ما پیروزی آشکاری را نصیب تو نمودیم تا خداوند گناه گذشته و آینده تو را در نظر مشرکان (دعوت به توحید و نفی بت ها) ببخشد. زیرا بعضی از آنان مسلمان شدند و بعضی از مکه بیرون رفتند و آنها هم که باقی ماندند قدرت انکار توحید را نداشتند پس گناهی که بر پیامبر قایل بودند به پیروزی حضرت بر آنان، پاک شد.» (۲) بنابراین، منظور از مغفرت در این جا دفع آثاری است که ممکن بود بر آن، مترتب شود و شاهد این تفسیر، آن است که فتح مکه را علت آمرزش آن شمرده، می فرماید:

{إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ...} (۳) و بدیهی است که اگر منظور از «ذنب»، گناه مصطلح بود فتح مکه را علت آمرزش آن قرار دادن، وجهی نداشت.

ص: ۷۳

۱- سوره ص: آیه ۵.

۲- تفسیر برهان: سوره فتح: ذیل آیه ۱، ح ۲، ج ۷، ص ۲۳۲.

۳- سوره فتح: آیات ۱ و ۲

پرسش پنجم: چگونه می شود که شخصی نه تنها مرتکب گناه نشود، بلکه از فکر گناه هم معصوم و مبرا باشد؟

پاسخ: نیروی درونی عصمت و مصونیت در مقابل گناه، زمانی در یک شخص ایجاد می شود که دو ویژگی داشته باشد:

۱. محبت او نسبت به خداوند متعال به حد کمال رسیده باشد که دیگر پرنده قلبش جز در هوای او پر نزند و جز خواسته او را نخواهد.

۲. علم و آگاهی عمیق باطنی به مفساد و آثار گناه داشته باشد. به عبارت روشن تر هرگاه چراغ علم فرد به اندازه ای پر نور و نیرومند باشد که آثار و لوازم گناه را در مقابل چشم او مجسم سازد، در این صورت دیگر غبار گناه بر دامن او نمی نشیند و حتی ابر تیره فکر و خیال آن از افق آسمان قلبش دور خواهد شد و در فضای روح او جز شمیم عصمت به مشام نمی رسد.

این مصونیت در سطحی بسیار پایین درباره هر یک از افراد وجود دارد، مثلاً هیچ فرد عاقلی غذایی مسموم را نخواهد خورد و یا دست های خود را بر سیم برق فشار قوی نمی گذارد، چرا که اثر و نتیجه این کار (هلاکت)، در نظر وی مجسم و هویداست.

در مورد اولیای الهی که از خوردن مال حرام اجتناب می کردند نیز همین مطلب صادق است، چرا که اثر و نتیجه این عمل را با چشم جان خویش کاملاً می دیدند. در مقابل اگر مشاهده کنند که عده ای از خوردن مال یتیم هیچ پروایی ندارند، این مؤمنان واقعی، گویی گرمای آتش مال یتیم را با پوست خود حس می کنند و صدای شعله ها و

زبان‌های آن را در گوش می‌شنوند. به همین دلیل هرگز حاضر نمی‌شوند ذره‌ای مال یتیم را حیف و میل کنند.

بنابراین، هر فردی برای خود یک نوع عصمت در برخی از موارد دارد؛ اما پیامبران علیهم السلام بر اثر علم به کیفر اعمال و آگاهی کامل از عظمت خداوند درباره تمام گناهان و محبتی که به ساحت مقدس پروردگار عالم در دلشان هست، عصمت جامع و کامل دارند و بر اساس همین علم، تمام دواعی گناه و غرایز سرکش انسانی در آنها مهار شده، لحظه‌ای از حدودی که خداوند تعیین کرده است، تجاوز نمی‌کنند. البته نباید فراموش کرد که عصمت به این معنا نیست که پیامبران توانایی بر انجام گناه را ندارند و در پیروی از فرمان‌های خداوند مجبور می‌باشند، بلکه آنان مانند سایر مردم آزادی در عمل دارند و بر اطاعت و عصیان توانا هستند.

وجود انبیا در همه مناطق

پرسش ششم: اگر حکمت الهی، اقتضا می‌کند که انبیا برای هدایت همه انسانها مبعوث شوند، پس چرا همگی ایشان در یک منطقه خاص جغرافیایی (خاورمیانه) فرستاده شده‌اند و سایر نقاط از این نعمت، محروم مانده‌اند؟ مخصوصاً با توجه به اینکه در روزگارهای پیشین، وسایل ارتباط و تبادل اطلاعات خیلی محدود بوده و انتقال اخبار از نقطه‌ای به نقطه دیگر به کندی، انجام می‌گرفته است و شاید اقوام و مللی بوده‌اند که اصلاً از دعوت انبیا اطلاعی پیدا نکرده‌اند؟

پاسخ: به طور کلی ظهور انبیا هلیهم السلام اختصاص به منطقه خاصی

نداشته و آیات کریمه قرآن، دلالت بر این دارد که هر قوم و امتی پیامبری داشته اند. چنان که می فرماید:

{وإن من أمةٍ إلا خلا فيها نذير}

«و هر امتی در گذشته بیم دهنده ای داشته است.» (۱)

و نیز می فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را پرستید، و از طاغوت اجتناب کنید.» (۲)

بر اساس آیات و روایات اسلامی، در میان انبیای الهی، پیامبرانی که حکومت جهانی و فراگیر داشتند عبارتند از: حضرت سلیمان بن داود علیه السلام که از جانب خداوند حکیم حکومت فراگیر و بی نظیری به وی عطا شد و تمام اقصی نقاط عالم در زیر سایه حکومت او قرار داشت: (۳) همچنین حضرت ذی القرنین علیه السلام از غرب تا شرق جهان را در نوردید و رسالت الهی خویش را به انجام رسانید. (۴) که این خود شاهدی دیگر بر بهره مندی تمام جهانیان از نعمت هدایت انبیا می باشد.

اگر در قرآن مجید تنها نام عده معدودی از انبیای عظام علیه السلام برده شده بدین معنی نیست که تعداد ایشان به همین افراد منحصر بوده

ص: ۷۶

۱- سوره فاطر: آیه ۲۴.

۲- سوره نحل: آیه ۳۶.

۳- برای مطالعه بیشتر ر.ک. تفسیر نمونه: ج ۱۲، ص ۵۲۸.

۴- ر.ک: تفسیر نمونه: ج ۱۹، ص ۲۷۹.

است، بلکه در خود قرآن تصریح شده به این که بسیاری از پیامبران بوده اند که نامی از ایشان در این کتاب شریف به میان نیامده است.

چنان که در جایی می فرماید:

«وَرُسُلًا لَمْ نَقْضُصُهُمْ عَلَيْكَ»

«و پیامبرانی که سرگذشت آنها را برای تو بیان نکردیم».(۱)

در جای دیگر می فرماید:

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»

«و ما هرگز مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث کرده باشیم».(۲)

مسلمانان خداوند تا مراحل هدایت کامل بشر را تمام نسازد و حجت را بر آنان تمام ننماید آنان را مؤاخذه نخواهد نمود.

معجزه برای چه و چه هنگام؟

پرسش هفتم: در قرآن کریم آمده است که مردم بارها از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست معجزات و خوارق عادت می کردند، و آن حضرت از اجابت چنین درخواست هایی خودداری می کرد.(۳) و اگر آوردن معجزات، راهی برای اثبات نبوت است، چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این راه استفاده

نمی کرد؟

پاسخ: به طور کلی این گونه آیات، مربوط به درخواست هایی

ص: ۷۷

۱- سوره نساء آیه ۱۶۴.

۲- سوره اسراء آیه ۱۵.

۳- ر.ک. سوره های انعام: آیات ۳۷، ۱۰۹، یونس: آیه ۲۰، رعد: آیه ۷، انبیا: آیه ۵.

است که بعد از اتمام حجت و اثبات نبوت آن حضرت از هر سه راه (قرائن صدق، بشارت پیامبران پیشین، و آوردن معجزه) و از سر لجاجت و یا اغراض دیگری غیر از کشف حقیقت انجام می گرفت، چنان که با مراجعه به آیات متعددی از قرآن مقدس این مطالب روشن می شود(۱) و حکمت الهی اقتضای اجابت چنین درخواست هایی را نداشت.

توضیح آن که: هدف از آوردن معجزات که امری استثنایی در نظام حاکم بر این جهان است و گاهی به عنوان اجابت درخواست مردم (مانند ناقه حضرت صالح علیه السلام) و گاهی به طور ابتدایی (مانند معجزات حضرت عیسی علیه السلام) انجام می گرفت، شناساندن پیامبران خدا و اتمام حجت بر مردم بود، نه الزام بر پذیرفتن دعوت انبیاء علیهم السلام و تسلیم و انقیاد جبری در برابر ایشان، و نه فراهم کردن وسیله ای برای سرگرمی و برهم زدن نظام اسباب و مسببات عادی. و چنان هدفی اقتضای پاسخ مثبت به هر درخواستی را ندارد، بلکه اجابت بعضی از آنها خلاف حکمت و نقض غرض می باشد، مانند درخواست هایی که مربوط به کارهایی بود که راه گزینش و انتخاب راه درست یا نادرست را مسدود می ساخت، یا درخواستهایی که از سر عناد و لجاجت و یا با انگیزه های دیگری غیر از حقیقت جویی، انجام می گرفت. زیرا از سویی آوردن معجزات، به ابتدال کشیده می شد و مردم به عنوان سرگرمی به تماشای آنها روی می آوردند، یا برای تأمین

ص: ۷۸

۱- ر.ک. سوره های انعام: آیات ۳۵، ۱۲۴، طه: آیه ۱۳۳، صافات: آیه ۱۴، قمر: آیه ۲، شعراء: آیات ۳ و ۴، ۱۹۷، اسراء: آیه ۵۹، روم: آیه ۵۸

منافع شخصی، گرد پیامبران اجتماع می کردند؛ و از سوی دیگر، باب امتحان و آزمایش و گزینش آزاد، بسته می شد و مردم از روی کراهت و تحت تأثیر عامل فشار، پیروی انبیاء علیهم السلام را می پذیرفتند و این دو، بر خلاف حکمت و هدف از آوردن معجزات بود. اما در غیر این موارد و در جایی که حکمت الهی، اقتضا می کرد، درخواست های ایشان را می پذیرفتند؛ چنان که معجزات فراوانی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز ظاهر گشت که بسیاری از آنها با نقل متواتر، ثابت شده است و در رأس آنها معجزه جاودانی آن حضرت یعنی قرآن کریم قرار دارد. از معجزات دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتاب های تاریخی ضبط گشته می توان به این موارد اشاره نمود: شق القمر، رد الشمس، نزول طعام و میوه از آسمان، سلام کردن سنگ و درخت بر پیامبر صلی الله علیه و آله، حرکت کردن درخت به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله، تسیح سنگریزه ها در دست مبارک آن حضرت، تکلم کردن پیامبر صلی الله علیه و آله با حیوانات، زنده کردن مردگان و شفای بیماران. (۱)

قرآن، معجزه جاودان

پرسش هشتم: چرا قرآن معجزه است؟ چه دلیلی برای اثبات اعجاز آن دارید؟

پاسخ: جنبه های اعجاز قرآن فراوان است. در این جا به برخی از آنها اشاره می کنیم: د.

ص: ۷۹

۱- برای مطالعه بیشتر می توانید به کتاب منتهی الآمال: باب اول، فصل پنجم، ص ۶۷ و ۴۷ مراجعه کنید.

۱. اعجاز ادبی:

قرآن برجسته ترین ادیبان و حتی سرسخت ترین دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله را سخت شگفت زده کرده است.

شاهد روشن اعجاز قرآن، این است که تمام عرب و بلکه تمام بشر و حتی جنیان را به میدان مبارزه فراخوانده (۱) و از آنها دعوت به آوردن مثل قرآن یا یک سوره مانند سوره های آن (۲) و حتی یک جمله مانند آن نموده است. (۳)

جنگ های بسیاری که بین مخالفان رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داد، خود بهترین گواه است که اگر آن ها در میدان فصاحت، شیوایی و رسایی سخن، توان مقابله با این کتاب مقدس را داشتند هرگز به سراغ جنگ خونین نمی رفتند و آن همه شکست و ذلت را متحمل نمی شدند.

با آن که آن دوران، هنگامه عرضه سخن و عصر اوج فصاحت در میان عرب بود، بر فراشری بودن اسلوب زیبا و ترکیب بدیع و آهنگ بی نظیر قرآن اقرار کرده اند.

۲. اعجاز علمی:

رازهای علمی نهفته در قرآن، اقیانوس بی کرانی است از دانش های نجوم،

ص: ۸۰

۱- سوره اسراء: آیه ۸۸

۲- سوره بقره: آیه ۲۳

۳- سوره طورت آیه ۲۴

کیهان شناسی، (۱) انسان شناسی، (۲) جنین شناسی، (۳) تاریخ و... که دانشمندان شرق و غرب را به تحقیقات زیادی واداشته و سخت آنها را به شگفتی انداخته است.

در این زمینه دانشمندان در رشته های مختلف علوم هزاران کتاب و مقاله را به نگارش درآورده و همه از عظمت قرآن و تطبیق آیات آن با جدیدترین یافته های دانش بشری سخن گفته اند.

موریس بوکای در کتاب مقایسه ای میان «تورات، انجیل و قرآن و علم» می گوید: «چگونه می توان از تطبیق قرآن با جدیدترین فرآورده های علمی بشر در شگفتی فرو نرفت و آن را اعجاز به حساب نیاورد؟».

۳. اعجاز در پیشگویی های تاریخی

در قرآن نمونه های فراوانی از پیش گویی های تاریخی وجود دارد از جمله:

- پیروزی روم بر ایران. (۴) این خبر در زمانی منتشر شد که کسی شکست ایران و پیروزی روم را تصور نمی کرد.

- خبر از بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه. (۵)

- خبر از فتح مکه و داخل شدن مسلمانان به مسجد الحرام و حالت روحی و جسمی آنان در آن هنگام. (۶).

ص: ۸۱

۱- سوره یس: آیه ۴۰-۳۷ - سوره الرحمن آیه ۳۳.

۲- سوره حدید: آیه ۲۰ - سوره معارج: آیات ۲۲-۱۹.

۳- سوره مؤمنون: آیات ۱۴-۱۲.

۴- سوره روم: آیات ۳-۱.

۵- سوره قصص: آیه ۸۵.

۶- سوره فتح، آیه ۲۷.

- خبر از شکست و فرار کفار در جنگ بدر در حالی که آنان قبل از نبرد به جمعیت خود مغرور بودند و پیروزی خود را مسلم می دانستند. (۱)

- خبر از ابتر بودن طعنه زندگان به پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که فرزند آن حضرت از دنیا رفت و عاص بن وائل گفت: «محمد ابتر است؛ پسری ندارد که جانشین او باشد. وقتی از دنیا می رود فراموش می گردد.» سورۀ کوثر نازل شد و خبر داد که نسل حضرتش باقی خواهد بود و نسل کسی که او را ابتر خواند، منقرض خواهد شد و چنان شد که می بینیم. (۲)

۴. اعجاز در بیان رخدادهای تاریخی پیشین و ...

۵. احاطه بر اسرار خلقت:

در آن زمان که کسی وجود جنبنده ای در کرات دیگر را احتمال نمی داد، فرمود:

«وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ»

«و آنچه گسترانید در آن دو (آسمان و زمین) از جنبندگان». (۳)

در عصری که بشر از گسترش جهان خبر نداشت فرمود:

آسمان را به قوت بنا کردیم و هر آینه وسعت دهند گانیم». (۴)

ص: ۸۲

۱- سوره قمر: آیات ۴۴ و ۴۵.

۲- تفسیر تبیان: ج ۱۰، ص ۴۱۸.

۳- سوره شوری: آیه ۲۹.

۴- سوره ذاریات: آیه ۴۷.

در زمانی که بشر پندار نفوذ در افلاک را به خود راه نمی داد آیه ۳۳ سوره الرحمن نازل شد و همچنین از تلقیح نباتات ماده به نطفه نر به وسیله وزش باد خبر داد. (۱)

۶. نبود اختلاف در قرآن:

بدیهی است که سیر تکاملی انسان باعث تکامل آثار و افکار و سخنان او می شود و آثار و افکار پیشین او با افکار و آثار فعلی اش تفاوت دارد. قرآن کتابی است مشتمل بر مباحث مبدأ و معاد و روابط انسان با خالق و خلق، آیات آفاق و انفس، وظایف فردی و اجتماعی و قصه های گذشتگان و احوال انبیا که از زبان درس نخوانده و استاد ندیده ای تلاوت شده؛ آن هم در زمانی که شرایط پریشانی فکر و اندیشه فراهم بود. چرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکه گرفتار آزار و اذیت مشرکان بودند و در مدینه مشغول جنگ با کفار و مقابله با نقشه های منافقان.

این وضعیت اقتضا می کند که قرآن کریم دارای اختلاف و پریشانی باشد، از این رو نبودن این دو عامل در آن، پرده از نزول آن از افقی برتر از افکار بشری بر می دارد چنان که خود این کتاب مقدس به این مطلب اشاره فرموده است. (۲) البته وجوه اعجاز قرآن به این موارد منحصر نیست. تربیت عینی و علمی این کتاب مقدس که هر کدام تاریخ بشر را دگرگون کردند، طرح مباحث والا و دقیق و عمیق ۲.

ص: ۸۳

۱- سوره حجر: آیه ۲۲.

۲- سوره نساء آیه ۸۲.

توحیدی در آن زمانه و صدها جهت دیگر، همگی اعجاز این کتاب عزیز و گران قدر را نشان می دهد. برای اطلاع بیشتر بر این مباحث به کتاب هایی که درباره قرآن نوشته شده مراجعه فرمایید. (۱)

معجزه، دلیل صدق گفتار پیامبران علیهم السلام

پرسش نهم: معجزه از آن جهت که منوط به اذن الهی است، می تواند نشانه ای بر وجود ارتباط خاصی بین خدای متعال و آورنده معجزه باشد به این دلیل که آن اذن خاص را به او داده و به تعبیر دیگر، کار خود را به دست او سپرده و از مجرای اراده او تحقق بخشیده است. اما لازمه عقلی این نوع ارتباط، آن نیست که ارتباط دیگری هم بین خدای متعال و آورنده معجزه، به عنوان فرستادن و گرفتن وحی، برقرار باشد. پس نمی توان معجزه را گواه بر صدق گفتار مدعی نبوت در مسایل مربوط به مبدأ و معاد، دانست یا آن را دلیل عقلی بر صحت ادعای نبوت شمرد و بلکه باید آن را نوعی دلیل ظنی و اقناعی به حساب آورد؟

پاسخ: کار خارق العاده - هر چند خارق العاده الهی باشد - خود به خود دلالتی بر وجود رابطه وحی ندارد، از این روی نمی توان کرامات اولیای خدا را دلیلی بر پیامبری ایشان دانست، ولی سخن درباره کسی است که ادعای نبوت کرده و معجزه را به عنوان نشانه ای بر صدق ادعای خودش انجام داده است. اگر فرضاً چنین کسی به..

ص: ۸۴

دروغ ادعای نبوت می کرد - یعنی بزرگ ترین و زشت ترین گناهانی را که موجب بدترین مفسد دنیا و آخرت می شود، انجام می داد - (۱) هرگز صلاحیت و شایستگی چنان ارتباطی را با خدای متعال نداشت و حکمت الهی اقتضاء نمی کرد که قدرت بر آوردن معجزه را به او بدهد تا موجبات گمراهی بندگان را فراهم آورد. (۲)

حاصل آن که: عقل به روشنی در می یابد که کسی شایستگی ارتباط خاص با خدای متعال و اعطای قدرت بر انجام دادن معجزات را دارد که به مولای خودش خیانت نکند و موجبات گمراهی و بدبختی ابدی بندگان او را فراهم نیاورد.

خداوند حکیم هیچ گاه معجزه را در اختیار مدعیان دروغگو قرار نمی دهد؛ چرا که پروردگار عالم می داند که اعجاز، بر عظمت معنوی مدعی افزوده، و این شخص به وسیله آن، موقعیت خود را در جامعه تحکیم می کند و مردم خواه ناخواه به سوی وی کشیده می شوند و مطیع او می گردند، با وجود این چطور یک چنین حربه ای را در اختیار او می گذارد؟

مثلاً- وقتی محکم قضایی مأمور خود را برای انجام دادن کاری به جایی می فرستد، در صورتی به او اجازه داده می شود که وارد آن محل یا ساختمان شود و بدون چون و چرا آن جا را جستجو کند که نشانی مانند حکم از طرف آن محکمه یا کارت شناسایی و امثال آن را

ص: ۸۵

۱- ر.ک. سورهای: انعام: آیات ۲۱، ۹۳، ۱۴۴، یونس، آیه ۱۷، عود: آیه ۱۸، کهف، آیه ۱۵، عنکبوت: آیه ۶۸، شوری: آیه ۲۴.

۲- ر.ک. سوره الحاقه: آیات ۴۴، ۴۶.

به همراه خود داشته باشد. بنابراین قدرت معجزه به مقتضای حکمت الهی فقط در اختیار افراد صالح و راستگو قرار می گیرد و در نتیجه معجزه، سندی زنده بر صدق گفتار مدعی نبوت (در ادعای او یعنی مسأله مبدأ و معاد و غیر آن) می باشد.

قرآن، گنجینه علوم

پرسش دهم: با توجه به آیه شریفه «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (۱)

آیا تمام علوم بشری مانند ریاضی، فیزیک، طب و ... در قرآن موجود است؟

پاسخ: آنچه درباره این کتاب مقدس گفته می شود، فقط نشانی از آن گنجینه اسرار الهی و اشاره ای به حقیقت آن نور خدایی است؛ چرا که این «کتاب الله» است و «کلام الله»؛ همان طور که صاحب سخن، فراتر از وهم و خیال و گمان و عقل است، سخن او نیز فراتر از افق وهم و آسمان فهم است. با این حال در پاسخ، اشاره ای می کنیم و میگذریم:

آنچه ما می بینیم نوشته قرآن و آنچه تلاوت می کنیم الفاظ آن و آنچه از شنیدن و خواندن آن تصور می کنیم، مفاهیم قرآن است اما حقیقت قرآن، چیز دیگری است (۲) و آنچه به این گونه عبارات (ولا- رطب و لا یابس...) در قرآن آمده، به همان حقیقت اشاره دارد مانند:

ص: ۸۶

۱- سوره انعام، آیه ۵۹

۲- به عنوان مثال آنچه ما می خوریم و از فواید آن بهره می بریم لفظ «سیب»، یا نوشته «سیب»، یا مفهوم آن نیست، بلکه خود سیب است.

«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا»

«و همه چیز را (در کتابی) شمارش (وثبت) کرده ایم» (۱)

«مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»

«ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم» (۲)

بنابر این، مواردی که در پرسش به آنها اشاره شده، نمونه ای از محتویات آن کتاب مقدس است.

آری الفاظ قرآن رموز و اشارات و لطایف و دقایقی دارد که علوم متعدد و دانش های گوناگون از درون آن طراوش می کند. اما اینکه آن حقیقت نورانی قرآن را که این الفاظ، حکایت از رموز آن دارد، کجا می توان یافت و به دنبال آن کجا باید گشت، مطلبی است که روایات رسیده از ساحت قدس رسول الله و ائمه اطهار علیهم السلام به ضمیمه آیات، راهنمای روشنی برای رسیدن به آن است.

به این جهت ابتدا سیری در گلستان قرآن و احادیث میکنیم تا گوهر ارزنده حقیقت را آنجاییبیم و سپس به بیان پاسخ سؤال می پردازیم.

از آیات شریفه قرآن چنین استفاده می شود که حقیقت این کتاب در سینه مبارک اهل بیت عصمت ثابت است. چنان که می فرماید:

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»

«بلکه این آیات روشنی است که در سینه کسانی جای

ص: ۸۷

۱- سوره نبأ: آیه ۲۹.

۲- سوره انعام: آیه ۳۸.

گرفته که به آنها علم داده شده.»^(۱)

حضرت امام باقر علیه السلام درباره این آیه به ابو بصیر فرمودند: «خداوند متعال فرموده قرآن آن چیزی نیست که بین دو جلد مصحف قرار دارد».

عرض کرد:

«فدایتان کردم! صاحبان علمی که قرآن در سینه آن هاست چه کسانی هستند؟»

فرمودند:

«چه کسی غیر از ما می تواند باشد؟»^(۲)

در ذیل همین آیه روایات زیادی وارد شده که منظور از «الذین اوتوا العلم» در این آیه شریفه فقط اهل بیت و ائمه علیهم السلام هستند^(۳) و روایت بالا هم به صراحت می فرماید که حقیقت قرآن این الفاظ و نوشته های آن نیست، بلکه همان طور که اشاره کردیم، این ها الفاظ قرآن و رموزی هستند که به آن حقایق اشاره دارند.

در سوره یس می فرماید:

«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»

«ما همه چیز را در امام آشکار و روشن برشمرده ایم.»^(۴)

ذیل همین آیه شریفه روایتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمودند:

ص: ۸۸

۱- سوره عنکبوت: آیه ۴۹.

۲- تفسیر برهان: ذیل آیه ۴۹ سوره عنکبوت کافی ج ۱، ص ۱۶۶، حدیث ۱.

۳- تفسیر برهان: ذیل آیه ۴۹ سوره عنکبوت کافی ج ۱، ص ۱۶۶، حدیث ۱.

۴- سوره یس: آیه ۱۲.

«امام مبین، علی بن ابی طالب علیه السلام است که خداوند تبارک و تعالی در او علم هر چیز را برشمرده است»^(۱).

البته روایات بسیاری در ذیل این آیه کریمه وارد شده که «امام مبین» را به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام تفسیر فرموده است.

در زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام می خوانیم:

«السلام علی الدین المأثور و الكتاب المسطور».

«سلام بر دین و آیین رسیده و کتاب رقم شده»^(۲).

یعنی وجود مقدس حضرت بقیه الله علیه السلام همان قرآن مسطور (رقم شده) هستند. روایات ذیل دومین آیه شریفه سوره بقره:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»

«آن کتاب شک و تردیدی در آن نیست.»

بیان کننده آن است که منظور از «الکتاب»، حضرت مولی علی علیه السلام می باشد.^(۳)

از سوی دیگر حدیثی را شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل و همگان به درستی آن اقرار کرده اند و آن حدیث این است:

«علی مع القرآن و القرآن مع علی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض».

«علی با قرآن است و قرآن با علی؛ هرگز از یکدیگر

ص: ۸۹

۱- تفسیر برهان: ذیل آیه ۱۲ سوره یس، ح ۱۷، ج ۶، ص ۳۸۶-۳۸۷.

۲- مفاتیح الجنان: زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام در سرداب مقدس «السلام علی الحق الجدید»

۳- تفسیر برهان: ذیل آیه ۲ سوره بقره، ح ۱ و ج ۱، ص ۱۲۴

جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند»^(۱).

جداناپذیر بودن قرآن از وجود نازنین مولای متقیان معنایی ندارد جز اینکه بگوییم او قرآن مجسم است و اگر به صورت انسانی درآید چیزی جز ذات مقدس امیر مؤمنان علیه السلام نخواهد بود.

حدیث معروف «ثقلین» درباره وجود مقدس همه ائمه معصومین علیهم السلام به همین معناست.

بنابراین اگر مجموع آیات و روایات را در کنار هم با دقت ملاحظه کنیم، روشن خواهد شد که علم همه امور و امور همه علوم درین کتاب مقدس الهی فراهم آمده لکن الفاظ آن به گونه ای است که هر کس قادر به استخراج همه علوم از ژرفای آن نیست؛ چرا که این کتاب، مطهر و معصوم است و کتاب معصوم، مفسری معصوم و مطهر می خواهد.

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»

«به اسرار و حقایق آن جز پاکان و پاکیزگان دسترسی ندارند»^(۲).

سینه پاک امامان معصوم علیهم السلام جایگاه حقیقت قرآن است و علم هر چیز در آن نهفته شده و راه استفاده از انوار قرآنی و حقایق ربانی، چیزی جز چنگ زدن به دامان جبل الله المتین حضرت امیر المؤمنین

ص: ۹۰

۱- امالی شیخ طوسی: ص ۴۶۰ و ۴۷۹ احتجاج طبرسی: ج ۱، ص ۲۱۶ و از کتب اهل سنت: المستدرک علی الصحیحین ج ۳ کتاب معرفه الصحابه: ص ۱۲۴.

۲- سوره واقعه: آیه ۷۹

و اولاد پاکشان علیهم السلام نیست که آنان گنجینه های اسرار و مرکز انوار و جایگاه علم خدایند. (۱)

اما در مورد قسمت دوم پرسش که: آیا تمام آنچه در هدایت و عبرت و موعظه جوامع بشری سهیم است در قرآن کریم آمده؟ به طور خلاصه می گوئیم:

قرآن کریم به ضمیمه بیانات و شرح و توضیح سرور کائنات، حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله، که پرده از رموز و اسرار آن بر می دارد، دربردارنده همه چیز هست و حتی کوچکترین مسائلی که در حیات مادی و معنوی و هدایت انسان اثری داشته باشد، را نیز شامل می شود چنان که خداوند متعال در قرآن کریم، بیان و تفسیر آیات خویش را بر عهده آن عزیز نهاده است. (۲) آن حضرت در آخرین روزهای عمر پربرکت خویش در غدیر خم فرمودند:

«من هر آنچه شما را به بهشت نزدیک و از جهنم دور می دارد برایتان بیان و شما را به آن امر نمودم و هر آنچه شما را به آتش دوزخ نزدیک و از بهشت دور می کرد، از آن نهی کردم.» (۳)

آن گاه برای زمان پس از خود نیز به فرمان خداوند بزرگ، اهلت.

ص: ۹۱

۱- مفاتیح الجنان: زیارت جامعه کبیره.

۲- «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ «ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آن ها روشن سازی». سوره نحل: آیه ۴۴، و هم چنین آیه ۶۴ این سوره نیز همین مطلب را تأیید فرموده

۳- عده الداعی، ابن فهد حلی: ص ۸۳، چاپ دار الکتب الاسلامی، و به همین معنی حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر برهان: ج ۶، ص ۳۹۷، ح ۲۴، ذیل آیه ۲ سوره مائده رسیده است.

بیت پاک خویش را به عنوان هم طراز و قرین جدایی ناپذیر قرآن معرفی نمود تا آنان مردم را به هدایت کامله قرآن رهنمون باشند. (۱)

بی اعتنائی انبیا به علوم جدید

پرسش یازدهم: با توجه به این که حکمت الهی اقتضا دارد که انسان ها هر چه بیشتر و هر چه بهتر، به کمال و سعادت برسند، آیا بهتر نبود که خدای متعال، اسرار طبیعت را به وسیله وحی، بر مردم مکشوف سازد تا آنها با بهره گیری از انواع نعمت ها بتوانند به سیر تکاملی خودشان شتاب ببخشند؟ چنان که کشف بسیاری از نیروهای طبیعی در چند قرن اخیر و اختراع اسباب و وسایل زندگی، تأثیر شگرفی در پیشرفت تمدن داشته و آثار مطلوبی در حفظ سلامتی و مبارزه با امراض و نیز تبادل اطلاعات و توسعه ارتباطات و مانند آنها به ارمغان آورده است. بدیهی است اگر انبیا با آوردن علوم و صنایع شگفت انگیز و فراهم کردن وسایل آسایش، به مردم کمک می کردند، می توانستند بر نفوذ اجتماعی و قدرت سیاسی خودشان بیفزایند و بهتر به اهدافشان برسند.

پاسخ: از آنجا که زندگی دنیوی بشر، رابطه ای جدا نشدنی با زندگانی آخرت او دارد و چگونه بودنش در آن سرا، نتیجه چگونه زیستن او در این جاست، برنامه های ادیان الهی در هر عصر، طوری به وسیله سفیران خداوند علیهم السلام با بیان و اجرا شده که نتیجه آن، بهترین».

ص: ۹۲

۱- در حدیث شریف ثقلین آمده: «انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی... انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض».

با دقت بیشتر در قرآن و تاریخ انبیا و ائمه هدی علیهم السلام در می یابیم که آن بزرگواران، هر زمان که بستر را برای طرح مباحث علمی و کشف اسرار طبیعت فراهم دیدند به بیان این گونه مطالب اقدام کردند؛ چنان که نمونه هایی از آن را در زندگی حضرت داوود و حضرت سلیمان و ذوالقرنین علیهم السلام در قرآن مشاهده می کنیم. (۱) یا موارد زیادی که خود قرآن پرده از اسرار طبیعت برداشته و راه هایی برای رسیدن به قله بلند پیشرفت علم و صنعت پیش پای بشر باز کرده است. (۲)

البته این نکته هم فراموش نشود که خود مردم گاهی زمینه طرح این مسائل را به کلی از بین می برند. زیرا همان طور که در سؤال آمده کشف اسرار طبیعت و پیشرفت علوم طبیعی و صنعت در صورتی مفید و ارزشمند است که در خدمت دین و هدف اصلی انبیا که سعادت دنیا و آخرت بشر است، قرار گیرد. اما استفاده مردم از این گونه مسایل به عنوان وسیله ای برای اهداف پلید و اجرای هواهای نفسانی خویش، باعث محروم شدن آنان از نعمت سرشار علوم انبیای الهی می شد. (۳)

ص: ۹۳

۱- سوره های انبیا: آیات ۸۲ - ۷۹، کهف: آیات ۸۳ - ۹۷، یوسف: آیات ۴۷ و ۵۵ و ۵۶.

۲- سوره های الرحمن: آیه ۳۳، شوری: آیه ۲۹، پس: آیه ۴۰، نبأ: آیه ۶

۳- چنان که در زمان حضرت سلیمان علیه السلام برای از بین بردن حيله و مکر دشمنان دین و کمک به زندگی مؤمنان علمی از طرف خداوند به وسیله دو فرشته به آنان آموزش داده شد ولی آن دو فرشته به طور اکید به آنان سفارش می کردند که از آن استفاده نابجا نکنند. ولی آنان پس از یادگیری از آن به عنوان وسیله خراب کاری و ضرر زدن به دیگران بهره بردند. سوره بقره آیه ۱۰۲.

از سوی دیگر، جهل مردم و طغیان آنان و بی‌اعتنایی به مقام انبیا و سفیران الهی و نپذیرفتن کلام آنان، هم زمینه را برای استفاده از این برکات، از میان برد. چنان که قرآن کریم به این حقیقت در جاهای گوناگون اشاره فرموده است. (۱)

صفحات تاریخ نیز شاهد گویای این حکایت غم‌انگیز است که چگونه انسان سرکش با جهل و لجبازی خویش، خود و جامعه خویش را از نعمت‌های بی‌شماری محروم ساخت!

مخزن اسرار الهی و گنجینه علوم ربانی حضرت مولی‌الموحدين امیر المؤمنین بر فراز منبر می‌فرمود:

«اسلونی قبل أن تفقدونی». (۲)

«از من پرسید پیش از آنکه مرا در میان خود نبینید!».

ولی هزار افسوس که گاه با پرسش‌های بیهوده و گاه تمسخر در ضمن سؤال، در این گنج بزرگ الهی را بر روی خویش بستند (۳) و از این فرصت طلایی به استفاده‌ای بسیار ناچیز و پست بسنده کردند.

بعد از آن بزرگوار هم، حاکمان جور و سلاطین ستمگر، فرصت بروز این علوم بی‌پایان را از پیشوایان هدایت گرفتند و گرنه در زمان حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام که سلاطین اموی و عباسی لعنه الله علیهم به جنگ با یکدیگر مشغول بودند؛

ص: ۹۴

۱- سوره‌های اعراف: آیه ۹۶، بقره: آیه ۲۸۲، نمل: آیه ۵۶، رعد: آیه ۱۱، انفال: آیه ۵۳، رعد: آیه ۱۱ و...

۲- شیخ محمد عبده، نهج البلاغه: ج ۲، ص ۱۳۰ بحار الانوار: ج ۴۱، ص ۳۴۸، باب ۱۱۴ - اخبار بالغائبات: ح ۶۱، ج ۴۰، باب ۹۳، ص ۱۳۶، ح ۲۷ ص ۱۵۳، ۱۸۹، ۱۹۰

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۱۰، ص ۱۴ بحار الانوار: ج ۴، ص ۱۹۲.

فرصت برای این دو اقیانوس بیکران علوم الهی آماده گشت و دانشگاهی عظیم، شکل گرفت که فقط در محضر مقدس حضرت امام صادق علیه السلام چهار هزار دانشجو در علوم مختلف مانند طب و اسرار بدن انسان، شیمی، فیزیک، فقه، تفسیر، کلام، نجوم، و تمام علوم آفاقی و انفسی، زانوی ادب به زمین زدند و چه اسرار و حقایقی که به واسطه آنان برای بشر روشن گشت. (۱)

کج روی بشر با وجود تلاش انبیا

پرسش دوازدهم: اگر انبیا برای تمام کردن شرایط تکامل انسانها مبعوث شده اند، چرا با وجود ایشان این همه انحطاط پدید آمده و بیشتر مردم به کفر و عصیان مبتلا شده و حتی پیروان ادیان آسمانی نیز به دشمنی و ستیز با یکدیگر برخاسته و جنگ های خونین و خانمان سوزی بر پا ساخته اند؟

پاسخ: هم چنان که بارها در قرآن کریم، تأکید شده است، اگر خدای متعال می خواست، می توانست همه را در راه حق و خداپرستی قرار دهد و جلوی انحراف و کج روی را به طور کلی بگیرد. (۲) ولی در این صورت، زمینه ای برای انتخاب و گزینش، باقی نمی ماند و رفتار انسان ها ارزش انسانی نداشت و هدف پروردگار از

ص: ۹۵

۱- الارشاد، شیخ مفید: باب ۱۲، احوالات امام صادق: ۵۲۵، انتشارات اسلامیه. از برای نمونه کتاب توحید مفضل که بیانات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در اسرار خلقت انسان و سایر مخلوقات است را مطالعه فرمایید.

۲- سوره انعام: آیات ۳۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۳۷ سوره نحل: آیات ۹ و ۹۳

آفرینش انسانی مختار و انتخاب گر، از بین می رفت.

از آن جا که حکمت الهی، اقتضا دارد که اسباب و شرایط تکامل اختیاری - و نه جبری - برای انسان ها فراهم شود تا کسانی که بخواهند، بتوانند راه حق را بشناسند و با پیمودن آن به کمال و سعادت برسند،^(۱) دنیا برای بشر، میدان امتحان است و در این میدان، دست انسان باز و از نعمت اختیار برخوردار است. ولی فراهم شدن اسباب و شرایط برای چنین تکاملی، بدین معنی نیست که همه انسان ها از آن ها خوب استفاده کرده، لزوماً راه صحیح را برگزینند. به تعبیر قرآن کریم، خدای متعال انسان ها را در این جهان بدین منظور آفریده است که ایشان را بیازماید که کدام یک نیکوکارترند.^(۲) حاصل آنکه: گرایش انسان ها به فساد و تبهکاری و کفر و عصیان مستند به انتخاب ناشایسته خودشان است.

اما پیروان ادیان آسمانی نیز اگر هر کدام به دستوره‌های پیامبر خویش، مو به مو عمل می کردند، زمینه این جنگ و ستیزها از بین می رفت؛ ولی از آنجا که به پیروی از هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی آنچه از دین را به نظر ناچیز خود به نفع شخصی خویش دیدند؛ پذیرفتند و هر چه را در این راستا به نفع خود ندیدند،

ص: ۹۶

۱- «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» ؛ «تا آنان که هلاک می شوند از روی اتمام حجت باشد و آن ها که زنده می شوند [و هدایت می یابند] از روی دلیل روشن باشد». سوره انفال: آیه ۴۲ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» ؛ «ما راه را به انسان نشان دادیم؛ او یا شکرگزار است و یا ناسپاس».

۲- سوره های ملک: آیه ۲، هود: آیه ۷، کهف: آیه ۷، مائده: آیه ۴۸، انعام: آیه ۱۶۵، انسان: آیه ۳.

سرکوب کردند، در نتیجه شعله های آتش، میان آنان برافروخته شد و حیات مادی و معنوی آنان را در کام خود، خاکستر کرد؛ چنان که آیات نورانی قرآن به این حقیقت تصریح فرموده. (۱)

از جهت دیگر، ستیز پیروان یک دین با دین دیگر نیز حاصل همین سرپیچی از دستوره های پیامبر خودشان است، زیرا مثلا حضرت موسی علیه السلام بعد از سپری شدن دوران نبوت خویش، پیروانش را به تبعیت از پیامبر بعدی دستور فرمود. هم چنین حضرت عیسی علیه السلام بعد از خود، مسیحیان را به آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله بشارت داده، فرمود که دین او را بپذیرند (۲) ولی بیش تر پیروان یهود از این فرمان سر برتافتند و به آیین و رسوم خویش باقی ماندند و هم چنین بیش تر مسیحیان در مورد دین مقدس اسلام این گونه رفتار کردند، بدین جهت توفان اختلافات، کشتی وجود انسان های به ظاهر دین مدار را نیز در هم شکست.

ص: ۹۷

۱- «إَوَيْقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ»؛ «می گویند به بعضی ایمان می آوریم و بعضی را انکار می کنیم». سوره نساء: آیه

۵۰- سوره بقره آیات ۸۷ - ۸۵

۲- سوره صف: آیه ۶

فصل سوم: امامت

اشاره

ص: ۹۹

علت نیامدن نام ائمه علیهم السلام در قرآن

پرسش اول: اصل امامت از اصول عقاید و به تعبیر بعضی از روایات، اساس اسلام است. پس چرا خداوند نام ائمه معصومین علیهم السلام را در قرآن ذکر نکرده تا موجب اختلاف بین مسلمانان و شبهه در اذهان نگردد؟

پاسخ: در این باره دو پاسخ می توان گفت که هر کدام چند نکته دارد و به تنهایی برای انسان روشن دل و با انصاف، کافی است.

الف) خداوند متعال در قرآن کریم از اشخاص، کم تر نام می برد، مگر اینکه جهت و حکمتی در آوردن نام آنها باشد. بلکه بیش تر به معرفی ویژگی های افراد می پردازد و این شیوه چندین فایده دارد:

۱. می فهماند که اگر از کسی تعریف شده یا به کسی مقامی از طرف خداوند اعطا شده به علت اسم او نبوده تا دیگران نگویند: چرا به ما یا دیگری چنین مقامی داده نشد. بلکه ویژگی های آنان را بر می شمرد تا بفهماند که هر کس دارای این ویژگی ها باشد، لایق این تمجید و تکریم یا شایسته این مقام است، نه برای اینکه اسم او فلان است یا خویشاوند فلانی.

۲. اگر اسم شخص را بیاورند، چون اسامی مشترک زیاد است، ممکن است موجب اشتباه شود یا اگر شخصی غرض و لجاجت داشته باشد، به راحتی می تواند ادعا کند که منظور از این اسم، فلانی نیست بلکه فلان شخص است.

اما خداوند در قرآن تمام خصوصیات را تک تک بر می شمرد و به گونه ای علامت و نشانه می دهد که بر احدی غیر از کسانی که مورد

نظر مقدس اویند، تطبیق نکند، به این جهت، بر شمردن ویژگی ها از نام بردن، بهتر و دقیق تر است.

ب) شاید بهترین پاسخ این باشد که خداوند متعال در قرآن کریم وعده فرموده که این کتاب شریف را از دست تحریف گمراهان و مخالفان حفظ خواهد کرد:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۱)

«ما خودمان این ذکر (قرآن) را نازل کردیم و خود حافظ و نگهبان او خواهیم بود».

یکی از راه های حفظ قرآن این است که اصل و کلیات مطالب را بیان فرماید و شرح و توضیح و تفسیر آیات و شأن نزول آنها را بر عهده پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، بگذارد (۲) تا کسی به سبب اغراض شخصی و هواهای نفسانی و خواسته های شیطانی، میل به دست برد و نابود کردن قرآن پیدا نکند. زیرا غالب مسلمانان در هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و قبل از آن اسلام ژرف و محکمی نداشتند، چنان که قرآن می فرماید:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۳)

«عرب های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم: بگو: شما ایمان نیاورده اید ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز

ص: ۱۰۲

۱- سوره حجر: آیه ۹

۲- «لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» و این ذکر [قرآن] را به سوی تو فرستادیم تا برای مردم آنچه را برای ایشان نازل شده، روشن نمایی»؛ سوره نحل: آیه ۴۴

۳- سوره حجرات: آیه ۱۴.

ایمان وارد قلب شما نشده است».

از این رو همه مسلمانان هنوز منطقی صحیح و عاقلانه ای نداشتند، و عده ای از آنان جزو کسانی بودند که از روی دورویی، ایمان ظاهری ابراز کرده بودند، چنان که آیات بسیاری از قرآن و سوره منافقون از حالات آنان خبر می دهد. عده ای هم که زرق و برق و درخشش چشم گیر اسلام، آنان را به هراس و وحشت انداخته بود، ایمان آوردند تا خویشان را در امواج بلند و سهمگین جامعه حفظ کنند. همان گونه که امام سجاد علیه السلام می فرماید:

«قوما آمنوا بألسنتهم لیحققنوا به دمائهم؛ گروهی با زبان هایشان ایمان آوردند تا بدین وسیله خونهای خود را حفظ کنند».(۱)

عده ای هم به طمع ریاست و پول هایی که به آنها از اجتماع مسلمین می رسید تظاهر به ایمان می کردند، از این رو بندگان حقیقی و مسلمانان راستین بسیار اندک بودند. چنان که قرآن می فرماید:

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ».(۲)

«عده کمی از بندگان من شکر گزارند».

جامعه ای که اجداد و خویشان ایشان در گذشته، مقابل اسلام صف مخالفت آراسته بودند و به دست تنها حامی اسلام و علم دار مکتب وحی، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام از دم تیغ عدالت گذشته بودند، کینه ای دیرینه از آن وجود مقدس در دل داشتند.

ص: ۱۰۳

۱- مفاتیح الجنان، اعمال سحرهای ماه مبارک رمضان، دعای ابو حمزه ثمالی

۲- سوره سبأ: آیه ۱۳.

«فاضبت علی عداوته و اکبت علی منابذته؛ پس به دنبال کینه پنهانی، در دشمنی او برخاستند و با جنگ به او هجوم بردند».^(۱)

منافقان هر روز با توطئه و تبلیغ وسیع و شیطنت های رنگارنگ خود، بر این کینه توزی ها می افزودند، به طوری که حتی در زمان خلافت ظاهری آن حضرت سه جنگ خونین به راه انداختند و کسانی که در مقابل حضرتش ایستادند، از همین مردمان به ظاهر مسلمان بودند؛ نه از کفار و مشرکین، که هر سه دسته در بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله «ناکثین و مارقین و قاسطین»^(۲) نام گرفتند.

با وجود چنین جامعه ای، اگر در قرآن نام مقدس آن حضرت و فرزندان ایشان آورده می شد قطعا دست به تحریف و یا انکار و نابودی آن می زدند. برای روشن تر شدن این ادعا به دو نمونه تاریخی از کتاب های مخالفان شیعه می پردازیم تا معلوم شود که اگر نام وجود مقدس امیر مؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام در قرآن می آمد چه مصیبتی بر سر قرآن و اسلام می آوردند:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری آرمیده و اصحاب به دور حضرتش جمع بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قلم و کاغذ بیاورید تا مطلبی بنگارم که بعد از من گمراه نشوید!». در این هنگام عمر بلند شد و با تعبیر بسیار جسارت آمیز، فریاد زد: «ان الرجل لیهجر، حسبنا کتاب الله»^(۳) و مانع از نوشتن پیامبر صلی الله علیه و آله شد. خودش به ابن عباس گفت که

ص: ۱۰۴

۱- مفاتیح الجنان. دعای ندبه.

۲- محمد بن جریر طبری، المستمران: ص ۶۶۹ - بحار الانوار ج ۹۹، ص ۱۰۶.

۳- در کتاب محیح بخاری، چاپ حجاز، نشر «بیت الأفكار»، در چندین باب این حدیث با یک سند که به ابن عباس منتهی می شود آورده شده و در چندین مورد آن کلمه «لیهجر»؛ «هذیان میگوید» را در متن حدیث آورده ولی چون می دانسته که این کلمه جسارت را از حد گذرانده است نام عمر را از این جریان برداشته و به جای آن عبارت «مردی گفت» آورده و در چند جای دیگر که همین حدیث دقیقا با همان سند ذکر شده نام عمر هست ولی کلمه «لیهجر» را برداشته و عبارت دیگری که جسارت در آن به این روشنی نیست آورده «قد غلب علیه الوجع»، «درد بر او چیره شده». از مواردی که «لیهجر» دارد دو نمونه ذکر می کنیم. اول: کتاب الجهاد شماره: ۳۰۵۳، دوم: کتاب الجزیه المواده: شماره ۳۱۶۸، اما مواردی که «غلب علیه الوجع» دارد اول: کتاب العلم، ص ۴۷ شماره ۱۱۴، دوم: کتاب المرضی: ص ۱۱۴ شماره ۵۶۶۹

چون می دانستم پیامبر می خواهند نام حضرت امیر علیه السلام را بنویسند، از نوشتن ایشان جلوگیری کردم. (۱) آری! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را که به نص قرآن، جز وحی چیزی نمی فرماید (۲) به هزیان گویی متهم ساخت و مورد جسارت قرار داد تا نام علی علیه السلام به میان نیاید. پس آنچه با پیام اور قرآن کردند با قرآن هم می کردند.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صحرای غدیر در برابر بیش از یکصد و بیست هزار نفر از حاجیان و نمایندگان تمام مناطق اسلامی اعلام جهانی فرمودند و حضرت امیر علیه السلام را به جانشینی و امامت بعد از خویش معرفی کردند و سه روز برای آن حضرت از مردم بیعت گرفتند و خبر در تمام سرزمین های اسلامی پیچید. شخصی به نام «حارث بن نعمان فهری» از بیرون مدینه خبر دار شد، با عصبانیت نزد رسول خدا آمد و گفت: «ما را به نماز امر کردی خواندیم؛ گفتی روزه بگیرید گرفتیم؛ دستور جهاد دادی جهاد کردیم و... اکنون راضی نشدی، تا دست پسر عمویت را گرفتی و بر ما امیر و پیشوا ساختی...»

ص: ۱۰۵

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۱۲ ص ۲۰.

۲- {و ما ینتطق عن الهوی * إن هو إلا وحی یوحی} سوره نجم: آیات ۳ و ۴.

آیا این کار، از پیش خودت است یا به دستور خدا بوده؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «امر خداوند بوده و کار به دست من نیست».

حارث با عصبانیت برگشت و دست به آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله درباره علی می گوید حق است، عذابی بر ما بفرست یا سنگی از آسمان بر سر ما فرود آور!» بی درنگ سنگی از آسمان فرود آمده و بر سرش خورد و از نشیمن گاه او خارج شد و به هلاکت رسید. در این هنگام آیه «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» (۱) نازل شد. (۲)

از این واقعه به دست می آید که آنان حاضر بودند بمیرند ولی سخنی از امامت و ولایت مولای متقیان علی علیه السلام نشنوند. با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه ابلاغ کرده ام فرمان خداوند بوده، نه رأی و نظر من» آنان نپذیرفتند.

همان طور که پیروان آنان نیز چون نتوانستند اصل رخداد غدیر را منکر شوند، در این حدیث تصرف کرده، با آن همه قراین و شواهد، (۳) آن را بر معنایی حمل کردند که به انکار خلافت و امامت آن حضرت و اولاد طاهرین ایشان علیهم السلام منجر شود. پس آنان چه با کی داشتند که با قرآن کریم نیز این گونه عمل کنند.

به علاوه سالیان متمادی مردم را از نوشتن و نقل احادیثم.

ص: ۱۰۶

۱- سوره معارج: آیه ۱.

۲- علامه امینی ره الغدیر: ج ۱، ص ۴۶۰ - ۴۷۱، (نام ۳۱ تن از بزرگان اهل تسنن را آورده که این مطلب را در آثارشان نقل نموده اند).

۳- ر.ک: کتاب «قطره ای از دریای غدیر»، چاپ مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

پیامبر صلی الله علیه وآله درباره امیر مؤمنان علیه السلام و اهل بیت مطهرشان علیهم السلام و تفسیر آیات قرآن به شدت منع کردند، تا نام بلند او را از صفحه روزگار محو نمایند. (۱)

لذا خداوند متعال در عین حال که در آیات بسیاری خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله مخصوصا وجود مقدس حضرت امیر مومنان علیه السلام را ستوده و ویژگی ها و بزرگواری آنان را بر شمرده و چنان نشانی داده تا احدی به اشتباه نیفتد و پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وآله هم با بیانات خویش موارد آن را روشن ساخته، (۲) در عین حال از آوردن نام مقدس آنان خودداری فرموده تا این کتاب عزیز، دست خوش هوا و هوس جاه طلبان و مخالفان نشود.

عصمت امام

پرسش دوم: چرا شیعه معتقد است پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله باید امامی معصوم، رهبری جامعه را بر عهده بگیرد؟

پاسخ: هدف از خلقت جن و انس عبادت، معرفت و رسیدن به درجات بلند و مقامات والا است. قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». (۳)

ص: ۱۰۷

۱- الغدير: ج ۶، ص ۲۹۴

۲- در مورد آیات قرآنی که پیرامون فضائل اهل بیت علیهم السلام نازل شده است، می توان به آیات تطهیر، مباحله، ولایت (خاتم بخشی امیرمؤمنان علی علیه السلام) اولوالامر، ذوی القربی و ... اشاره نمود که به اجماع تمامی مفسران شیعه و سنی این آیات در خصوص امیر مؤمنان و اهل بیت علیهم السلام نازل شده است که نقل داستان های آن در این مجال نمی گنجد.

۳- سوره ذاریات: آیه ۵۶.

«جن و انس را خلق نکردم مگر برای این که مرا پرستش کنند».

ولی راه رسیدن به آن تکامل مقصود را خداوند عالمیان می داند و عبادت لایق و شایسته درگاه قدسش را باید خود به مردم بنماید. از این جهت برای راهنمایی بشر باید کسانی را بفرستد تا او را به سر منزل مقصود رهنمون شوند، که نخستین آنها حضرت آدم و آخرین ایشان، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می باشد.

ولی با پایان پذیرفتن نبوت، نیاز بشر به هدایت و رهبری به سوی کمال پایان پذیرفته لذا به همان دلایلی که لازم بود خداوند انبیا را بفرستد، نیاز به تعیین انسان های کامل برای ادامه راه هدایت و سعادت وجود دارد که شیعه از این شاه راه، به «امامت» تعبیر می کند. پس همان برهان های عقلی و نقلی که لزوم عصمت انبیا را ثابت می کند، اقتضا می کند امام نیز که جانشین پیامبر و ادامه دهنده راه او و سکان دار هدایت امت است، معصوم باشد.

گرچه دلایل عصمت انبیا و ائمه علیهم السلام بسیار است، به طور اختصار، دو دلیل عقلی که مورد پذیرش همه انسانهاست و یک دلیل قرآنی که نقطه اشتراک همه مسلمانان است و یک دلیل حدیثی بر لزوم عصمت امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می کنیم:

دلایل عقلی عصمت

۱. عصمت یعنی مصون بودن از گناه، خطا و فراموشی.

امام در مسیر هدایت بشر به سوی معرفت خداوند و کمالات

ص: ۱۰۸

انسانی پیشوا و راهنمای آنان است. در نتیجه اگر به عمد یا به اشتباه یا از روی فراموشی راه غلط را بپیماید یا مسیر انحرافی به مردم نشان دهد، آنان را از هدف اصلی باز داشته است؛ در نتیجه عالم هستی از مسیر خود منحرف می شود، زیرا از آن جایی که همه چیز برای بشر آفریده شده (۱) و بشر برای معرفت و کمال (۲)، این نتیجه خواه یا ناخواه حاصل نشده است. اگر راننده - چه از روی قصد و چه اشتباه یا فراموشی - از مسیر منحرف شود، مسافران به پرتگاه سقوط خواهند کرد. از این رو خداوند پیامبر و امام را که هدایتگر انسان ها هستند باید چنان قرار دهد که از سهو و خطا پاک و مبرا باشند تا بشر در سایه هدایت آنان به هدف والای آفرینش دست یابد و غرض از خلقت، از بین نرود.

۲- چون مردم برای رسیدن به هدف عالی خلقت، باید تمام او امر امام را به عنوان رهبر بدون چون و چرا بپذیرند و از فرمانش سرپیچی نکنند، لازم است بدانند که او به عمد آنها را از مسیر اصلی منحرف و در نشان دادن راه به آنان اشتباه نمی کند یا فراموشی بر او چیره نمی گردد تا با اطمینان، کلام او را بپذیرند و به آسانی به دنبال او حرکت کنند.

اگر امام، معصوم و محفوظ از این امور نباشد، از کجا مردم بدانند که آن چه او می گوید همان است که خداوند فرموده و به آن چه رهنمون می شوند، همان صراط مستقیم است؟ مردم هیچ گاه در برابر

ص: ۱۰۹

-
- ۱- «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» سوره بقره: آیه ۲۹.
 - ۲- «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» سوره ذاریات: آیه ۵۶.

کسی که در او احتمال گناه و اشتباه و سهو بدهند، تسلیم نمی شوند و از او پیروی و اطاعت نمی کنند و در نتیجه باز به آن هدف نهایی خلقت نمی رسند؛ پس خداوند باید رهبری معصوم را برای مردم بفرستد (۱) تا به راحتی قلوبشان را مسخر و به سوی کمال حقیقی رهنمونشان سازد.

دلایل نقلی عصمت:

الف) قرآن

آیات قرآنی و کلمات نورانی خداوند متعال در اثبات عصمت امام، بسیارند اما در این مجال به بیان یکی از آنها می پردازیم:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۲)

«[به خاطر آور] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگون آزمود، و او از عهده این آزمایش ها بر آمد؛ خداوند به او فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: از دودمان من [نیز امامانی قرار بده] خداوند فرمود؟ پیمان من به ستمکاران نمی رسد».

برای استدلال به این آیه چند نکته لازم است:

از کلمه {ومن ذریتی} استفاده می شود که رسیدن به مقام امامت

ص: ۱۱۰

۱- عصمت امری است درونی که جز خداوند دانای آشکار و نهان، از آن خبر ندارد پس او باید رهبر معصوم را تعیین کند.

۲- سوره بقره: آیه ۱۲۴.

مربوط به اواخر عمر حضرت ابراهیم علیه السلام است. ایشان تا سنین پیری دارای فرزند نمی شدند. چنان که از آیات متعدد قرآنی معلوم است؛ پس اعطای مقام بلند و عظیم امامت به او و تقاضای امامت برای نسلش، بعد از دوران نبوت و رسالت و مقام خلت (۱) اوست و حضرت در آن مراتب، امتحانات دشواری مانند گذشتن از مال، ذبح فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام، افتادن در آتش، هجرت از شهر و دیار، ترک فرزند و عیال و... را پشت سر گذاشته با کارنامه ای روشن و امتیازی بالا، سر بلند بیرون آمده اکنون نوبت ارتقا به مرتبه ای بالاتر و گرفتن مدرک از دانشگاه عظیم ربوبی است و امامت مقامی است که به او اعطا شد: {قال إني جاعلك للناس إماما}.

از جمله «انی جاعلك»؛ «به درستی که من تو را قرار می دهم» استفاده می شود که مقام امامت به انتخاب مردم نیست بلکه به تعیین و نصب و قرار دادن خداوند است.

حضرت ابراهیم که می دانست چه خون جگرها باید خورد تا به این مقام نایل شد و درخشش و عظمت چشمگیر این مقام معنوی، چشمش را خیره ساخته بود خواست تا ذریه اش نیز از این مقام بلند بی بهره نباشند، به درگاه الهی فرمود: «قال و من ذریتی» «از فرزندان و نسل من هم امامانی قرار بده» پس جوابی شنید که: {قال لا ینال عهدی الظالمین}؛ «عهد من به ظالمین نمی رسد» از کلمه {عهدی} مه که به جای امامت آمده، چنین برداشت می شود که امامت عهدد.

ص: ۱۱۱

۱- مقام خلت عبارت است از مقام دوستی خدا که به حضرت ابراهیم علیه السلام عطا شده لذا او را خلیل الرحمن گفته اند.

خداست و مردم را حق دخالت در این عهد نیست؛ پس تعیین امام به عهده خداست و آن را به ظالمان نمی دهد.

حال باید دید قرآن چه کسی را ظالم خطاب می کند در قرآن ظلم سه گونه بیان شده است:

۱. ظلم به خداوند: «يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ». (۱)

۲. ظلم به مردم: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ». (۲)

۳. ظلم به نفس: «وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». (۳)

انسان به هر کدام از این سه نوع، گرفتار باشد از ظالمان به حساب می آید.

این آیه به روشنی می فرماید: ظالم به مقام امامت نمی رسد. پس اگر کسی در طول عمرش حتی یک روز بت پرستد یا به مردم ستمی روا دارد، یا گناهی مربوط به خودش از او سر بزند، ظالم است و به امامت نخواهد رسید. پس امام و رهبر باید از هر نظر معصوم و پاک باشد. (۴)

در توضیح این قسمت باید گفت که ذریه حضرت ابراهیم یا هر کس که بخواهد به مقام امامت برسد، به چهار دسته تقسیم می شوند:).

ص: ۱۱۲

۱- سوره لقمان: آیه ۱۳.

۲- سوره شوری: آیه ۴۲.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۶۰.

۴- در ذیل همین آیه است که از وجود رسول گرامی صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمودند: «من وعلی هرگز بر بتی سجده نکردیم پس خداوند مرا پیامبر و علی را وصی من قرار داده؛ یعنی لایق مقام امامت و رهبری بعد از من است نه دیگری. (تفسیر برهان: ج ۱، ص ۱۵۱، حدیث ۱۴).

۱. کسانی که از اول تا آخر عمر به گناه و خطا آلوده اند.

۲. کسانی که از ابتدای تولد تا هنگام تصدی مقام امامت ظلمی از آنها سر نزده ولی بعد از رسیدن به آن مقام ظلم می کنند (به خداوند یا مردم یا خودشان).

۳. کسانی که در ابتدای عمر ظالم بوده اند ولی در دوران امامت و رهبری پاک و معصومند.

۴. کسانی که پرونده عمرشان از ابتدا تا انتهای عمر پاک و سفید است.

حضرت ابراهیم علیه السلام برای دو دسته اول قطعا تقاضای مقام بلند امامت نکرده زیرا می داند مقام امامت چه مقام عظیمی است که از مقام رسالت هم بالاتر است . پس هیچ گاه تقاضا نمی کند آن را به انسانی که همه عمر آلوده و یا در دوران رهبری مردم، آلوده می شود بدهند.

خداوند دسته سوم را با جمله {لا ینال عھی الظالمین} از دور خارج می کند، پس تنها یک دسته می ماند که شایستگی مقام رفیع امامت را دارند و آنان کسانی هستند که تمام عمر، معصومند.

ب) احادیث

حدیث ثقلین

«إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا أبدا - و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض - لا تقدموهما فتهلكوا و لا تعلموهما فإنهما اعلم منكم...؛ بدرستیکه من در میان شما دو امانت

ص: ۱۱۳

گران بها می گذارم، کتاب خدا و عترتم (یعنی) اهل بیتم تا وقتی به دامن آنها چنگ بزنی، هرگز گمراه نمی شوی. و این دو از هم جدا نمی شوند تا بر حوض (کوثر) بر من وارد شوند. از اینها پیشی نگیری که هلاک می شوی و به آنها نیاموزید که از شما دانانترند»^(۱).

به تصریح این حدیث که از نظر سند نزد شیعه و سنی صحیح و معتبر است و پیامبر صلی الله علیه و آله، عترت پاک خویش را قرین جدایی ناپذیر قرآن و به عنوان جانشین و یادگار خویش در میان امت، اعلام می کنند. از جمله «لا تقدموا» معلوم می شود که ایشان پیشوا هستند و مردم باید به آنان مراجعه کنند. همان طور که قرآن پیشوای مردم و رهبر آنهاست. از جمله «لن يفترقا؛ هرگز از هم جدا نمی شوند»، چنین به دست می آید که هر خصوصیتی در کتاب خدا هست، در وجود جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله هم باید باشد. که از جمله ویژگی های قرآن، عصمت از خطا و اشتباه است، چنان که خداوند متعال فرموده:

{و انه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد}.^(۲)

« و این کتابی است شکست ناپذیر که هیچ گونه باطلی - چه از پیش، چه از پشت سر - به سراغ آن نمی آید.]و

ص: ۱۱۴

۱- از کتاب های اهل تسنن: المستمدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۴۸ مسند احمد بن حنبل: ج ۴، ص ۳۷۱ و ج ۲، ص ۱۴، در المنثور: ج ۲ ص ۲۸۵، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲، ص ۲۱۶، و کتاب های دیگر که در هر کدام، این حدیث به عبارتهای گوناگون آمده است.

۲- سوره فصلت: آیات ۴۱ و ۴۲.

در آن راه ندارد] چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش، نازل شده است «

پس اگر قرین قرآن یعنی عترت، معصوم نباشد، در این ویژگی از قرآن جدا می شود و این با جمله «لن یفترقا»، سازگار نیست؛ بنابراین از این جمله شریف رسول خدا صلی الله دعلیه و آله عصمت و پاکی اهل بیت علیهم السلام فهمیده می شود.

عصمت امام پیش از تصدی امامت

پرسش سوم: به طور کلی آیا لازم است امام از اول تا آخر عمر، حتی پیش از تصدی امامت، معصوم باشد؟

پاسخ: جواب این پرسش در ضمن پاسخ سؤال قبل روشن شد. علاوه بر آن در این جا به اختصار میگوییم: چون امام، رهبر انسان ها و مربی روح و روان آنهاست، باید صد در صد مورد اعتماد آنان باشد. کسی که خودش به گناه و خطا آلوده است، نمی تواند رشته ی دل های مردم را به دست گیرد و بر صراط مستقیم استوار سازد، گناه و معصیت، رهبری و تربیت او را بی اثر و بی فایده می نماید.

آری! اگر شخص امام، بد سابقه باشد، جایی در دل مردم نخواهد داشت و جانها پذیرای فرود کلماتش نخواهند بود. زیرا مردم گمان دارند که شخصی که تا دیروز آلوده بوده و امروز مدعی امامت شده از کجا معلوم که راست بگوید و ظاهر ساز و فریب کار نباشد؟! شاید برای منافع خویش به لباس زهد و تقوا درآمده و عوام فریبی و ظاهر سازی می کند؟! پس اعتماد مردم از او سلب می شود و از هدف

اصلی که همان هدایت مردم است، باز می ماند؛ بنابراین امام باید قبل از تصدی امامت نیز پاک و معصوم باشد.

چگونگی امکان عصمت در پیامبر و امام علیه السلام

پرسش چهارم: ممکن است کسی در اصل امکان عصمت تردید نموده، بگوید: برای یک فرد که مانند سایر انسان ها، دارای غرایز حیوانی و خواسته های نفسانی است که عوامل گناهند، چگونه امکان دارد که در مقابل گناه مصونیت کلی داشته باشد؟!

پاسخ: دو عامل می تواند جلودار انسان از ارتکاب هر گونه گناه باشد:

۱. احاطه کامل و همه جانبه به زشتی و قبح گناه.

۲. محبت کامل و تام نسبت به ساحت قدس الهی.

برای روشن شدن مطلب، دو مثال ساده بیان می کنیم:

الف) شما هرگز آشغال ها و کثافات داخل سطل زباله یا جوی کنار خیابان را نخورده اید، و هرگز به فکر خوردن آن هم نیفتاده اید چون زشتی و ضرر این کار برای شما کاملاً روشن است.

ب) اگر کسی به شخصی علاقه زیاد از حد داشته باشد به طوری که فکر و ذکر او را مشغول سازد، دیگر تمام همت او این است که کاری کند که خود را به او نزدیک سازد و از هر کاری که او بدش می آید بپرهیزد.

انسان وقتی عاشق کسی می شود، دیگر اسیر دست او گشته، فقط در صدد به دست آوردن دل او و نزدیک شدن به اوست و این

عامل، او را از هر حرکتی که او را از آن شخص دور کند، باز می‌دارد، سختی‌ها را بر او آسان می‌سازد، به راحتی از خواسته‌های خود برای خواسته‌های او می‌گذرد و از مخالفت کردن با او مصونش می‌دارد.

اکنون درباره معصومین علیهم السلام همین دو امر نسبت به ساحت قدس خداوند متعال و پرهیز از مخالفت او، صادق است. آن قدر زشتی گناه بر ایشان روشن است که هرگز فکر انجام دادن آن را به خود راه نمی‌دهند چنان که ما فکر خوردن کثافات را به خود راه نمی‌دهیم. از آن گذشته، محبت خدا در قلوب آن بزرگواران به نحو کامل و تمام جا گرفته (۱) که هرگز میل به نافرمانی او ندارند و خواسته آنها همه خواسته خداوند متعال شده است.

پس به طور کلی هر کس هر کار زشتی را انجام می‌دهد یا بدان جهت است که قبح آن را به خوبی درک نکرده و از مفاسد و زیان‌هایش بی‌اطلاع است، یا اینکه قبح آن عمل را اجمالاً تصور نموده و به زشتی و زیان‌هایش ایمان ناقص دارد لیکن یقینش به حدی نیست که زشتی و فساد عمل را به طور واضح مشاهده کند. ایمانش به درجه‌ای نرسیده که امیال نفسانی را محکوم و بدون اثر گرداند، و چون به زشتی و زیان عمل، کاملاً یقین ندارد، هوس‌های حیوانی غلبه می‌کند و قبح عمل را پشت پرده غلغله مخفی داشته، و آن را زیبا و پسندیده جلوه می‌دهد. (۲) لذا کنترل خویش را از دست می‌دهد و مرتکب کار

ص: ۱۱۷

۱- چنان که در «زیارت جامعه کبیره»، درباره آن چنین آمده: «التامین فی محبه الله»

۲- «وَزَيِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ «و شیطان کارهایی که انجام می‌دهند بر ایشان زینت داده است» سوره انعام: آیه ۴۳.

زشت می شود. بنابراین اگر کسی زشتی عملی را به دیده تیزبین مشاهده نمود و زیانش را صد در صد باور کرد، نسبت به آن مصونیت پیدا خواهد کرد.

از آن جا که امام به حقیقت دین و باطن احکام نایل شده است و زشتی و زیان معاصی را با چشم باطن و نیروی ملکوتی مشاهده می کند، چنان ایمانی دارد که عوامل گناه در مقابل آن، شکست خورده، بی اثر می گردند. بنابراین، گر چه امام نسبت به تمام گناهان مصونیت کلی و همه جانبه دارد، نه بدان جهت است که عوامل گناه اصلاً در وجودش نباشد، بلکه در مقابل یقین و مشاهده حقیقت، کاری از آنها ساخته نیست، و از روی اراده و اختیار مرتکب گناه نمی شود.

آیه تطهیر فقط بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد

پرسش پنجم: بعضی گفته اند آیه تطهیر دلیل عصمت نیست، زیرا در سیاق آیات، در مورد زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است؛ آیات قبل از آن و آیات بعد از آن، درباره این زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و آنان مخاطب هستند، و به قرینه سیاق باید گفت: این آیه نیز اختصاص به زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد، و آنان را دست کم باید مشمول این آیه بدانیم، در صورتی که این مطلب را نه کسی گفته و نه می توان گفت. بنابراین باید بگوئیم آیه تطهیر شامل زنان پیغمبر می شود ولی اصلاً دلالت بر عصمت ندارد، نه در مورد زنان آن حضرت نه در مورد سایر اهل

پاسخ: علامه سید عبدالحسین شرف الدین رحمه الله اشکال مذکور را نقل نموده و به چند وجه پاسخ می دهد:

۱. احتمال مذکور اجتهاد در مقابل نص است. زیرا در روایات زیادی که به حد تواتر می رسد، شأن نزول آیه ذکر شده و دلالت می کنند که آیه تطهیر درباره پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه مبارکش را بر سر آنان افکند و آیه تطهیر را تلاوت فرمود. و در پاسخ ام سلمه و عایشه و زینب که گفتند: ما از اهل بیت تو هستیم؟ فرمود: سر جای خود باشید و نزدیک نیابید و به ام سلمه فرمود: تو نیز در جایگاه خوبی هستی. (۱)

۲. اگر این آیه درباره زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده بود باید به صورت خطاب مؤنث ادا شده باشد. یعنی باید بگوید: {انما یرید الله لیذهب عنک الرجس اهل البیت و یطهرکن تطهیر} نه بصورت جمع مذکر.

۳. در بین عرب های فصیح مرسوم است که در بین کلامشان جمله های معترضه می آورند در قرآن مجید هم جمله های معترضه بسیاری استعمال شده است که از آن جمله آیه: «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَمَدًا مِنْ دُبُرٍ قَالِ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِ كُنَّ إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ» (۲۸)

ص: ۱۱۹

۱- حاکم حسکانی حنفی در کتاب شواهد التنزیل: ج ۲، ص ۱۸ - ۱۴۰، روایات بسیار زیادی در حد تواتر نقل نموده که منظور از اهل بیت در این آیه شریفه فقط پیامبر اکرم و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می باشند.

«يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ (٢٩)». (١)

«هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او [یوسف] از پشت پاره شده، گفت: این از مکر و حيله شما زنان است؛ که مکر و حيله شما زنان عظيم است، يوسف از این موضوع، صرف نظر کن، و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی».

جمله {يوسف أعرض عن هذا} جمله معترضه است که در میان کلام استعمال شده است.

پس چه مانع دارد بگوئیم که آیه تطهیر هم به عنوان یک جمله معترضه در بین آیات مربوط به زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل فرمود تا بدین نکته اشاره کند که چون اهل بیت پیغمبر از گناه معصوم هستند نباید به آنان ظلم شود؛ حتی زنان پیغمبر هم باید احترام آنان را مراعات نمایند.

۴. در عین حال که در قرآن کریم تحریفی واقع و آیات آن کتاب آسمانی اصلاً کم و زیاد نشده، این مطلب مسلم نیست که آیات و سوره ها، عیناً به همان ترتیبی که نازل شده جمع آوری و تدوین شده باشد، مثلاً چندان بعید نیست که آیه تطهیر تنها درباره اهل بیت نازل شده باشد، ولی در موقعی که آیات قرآن جمع و تدوین می شد آن را در بین آیات مربوط به زنان پیغمبر گنجانیده باشند، عمداً یا جهلاً. (۲)

ص: ۱۲۰

۱- سوره یوسف: آیه ۲۸، ۲۹

۲- کتاب «کلمه الغراء فی تفضیل الزهرا سلام الله»: تألیف علامه سید عبد الحسین شرف الدین، ص ۲۱۳.

پرسش ششم: چرا شیعه معتقد است که در هر زمانی باید امام معصوم در بین مردم وجود داشته باشد و به چه دلیل اگر چنین فردی نباشد، اهل زمین نابود می شوند؟

پاسخ: در این جا با آوردن یک دلیل عقلی و یک دلیل روایی به اختصار به مطلب می پردازیم:

هدف نهایی از آفرینش هستی، تربیت انسان در مسیر کمال و کسب فضایل و درجات بلند انسانی است و تمام عالم برای وجود چنین انسانی خلق شده و در حال جریان و تکاپوست؛ پس عالم را به طفیل وجود او خلق کرده اند، که اگر او نباشد، دیگر علتی برای بقای عالم نخواهد ماند.

چنان که باغبان برای بارور شدن درختی پر ارزش علف های اطراف را نیز آب می دهد که اگر این درخت و شاه میوه آن نبود، او هرگز آبیاری نمی کرد. پیامبر، امام معصوم و به عبارت دیگر حجت خدا در هر زمان، همان شاه میوه درخت انسانیت است که به یمن و برکت او، اهل عالم روزی می خورند و جهان به وجود او بر پای خویش استوار و چرخ آن در گردش است.

همان طور که درباره وجود حضرت ولی عصر چنین آمده:

«الذی ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض و السماء؛ کسی که به باقی بودنش دنیا باقی است و به یمن او خلق، روزی می خورند و به وجود او

و در حدیث شریف کسا خداوند متعال درباره اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

«انی ما خلقت سماء مبنیه و لا ارضا مدحیه ولا ... الا فی محبه هؤلاء الخمسه الذین هم تحت الکساء؛ آسمان استوار و زمین گسترده و ... را نیافریدم مگر برای دوستی این پنج تن که در زیر عبا هستند». شاید این آیه کریمه قرآن درباره وجود مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشاره به همین مطلب داشته باشد:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (۲). «تا تو در میان آنان باشی خداوند آنها را عذاب نمی کند». برای کسانی که متعبد و تسلیم اوامر خاندان بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و به عنوان معصوم و هادی و امام خویش آنچه آنان بفرمایند، بر دیده خویش می نهند، به عنوان تبرک در این باره به یک حدیث اکتفا می کنیم:

عن ابی حمزه قال: «قلت لأبی عبد الله علیه السلام: اتبقي الارض بغير امام؟» قال عليه السلام: لو بقيت الارض بغير امام لساخت؛ ابی حمزه گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟» حضرتش فرمودند: «اگر زمین بدون امام باشد، فرو می رود». (۳).

ص: ۱۲۲

۱- مفاتیح الجنان: دعای عدیله

۲- سوره انفال: آیه ۳۳.

۳- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۵۴

پرسش هفتم: خلقت ویژه انسان و ساختمان جسمانی وی طوری است که همواره در معرض خطاست و فراموشی برایش امکان دارد. امام و پیغمبر نیز بشرند و این قاعده دربارۀ شان جاری است. چگونه تصور می شود که یک فرد که از حیث مدارک علمی و اعصاب و حواس مانند سایر افراد است، در یاد گرفتن مطالب هرگز خطا نکند و از فراموشی مصونیت کلی داشته باشد؟!

پاسخ: درست است که پیغمبر و امام نیز بشرند، علم آنان با علم سایر افراد یکسان نیست بلکه امتیاز و تفاوت زیادی دارد. علوم ما عبارت است از یک سلسله مفاهیم و تصوراتی که به وسیله حواس و مدارک علمی تحصیل می شود، لذا همواره در معرض اشتباه و فراموشی هستیم، لیکن امام و پیغمبر با جهان غیب ارتباط دارند و با چشم باطن، ملکوت جهان هستی و حقیقت عالم وجود را مشاهده می کنند. علوم و معارف آنان از راه حواس تحصیل نمی شود تا خطا بردار باشد بلکه از باطن ذاتشان می جوشد. آنان به گنجینه علوم و معارف حقیقی راه یافته اند. کسی که با چشم باطن، حقایق وجود را بی پرده مشاهده کند، در مقام دریافت حقایق و درک واقعیات خطا نمی کند و فراموشی بر او عارض نمی شود.

به علاوه، گر چه بشر در معرض خطا و نسیان است، این خطا و فراموشی برایش ضرورت ندارد. چه مانع دارد که خداوند حکیم، پیامبران و ائمه برگزیده اش را طوری بیافریند که در مقام دریافت و درک حقایق خطا نمیکند و از فراموشی مصونیت داشته باشند؟ چنان

که در زیارت جامعه کبیره درباره ائمه هدی علیهم السلام چنین می فرماید:

«عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً؛ خداوند متعال شما را از هر لغزشی حفظ و از هر خطری در امان داشته و از هر زشتی پاک نموده و هر پلیدی را از شما دور ساخته و شما را پاک فرموده آنهم پاک نمودنی!»^(۱)

بنابراین بعد از آنکه عقل و نقل هر دو دلالت کردند که پیغمبر و امام باید معصوم باشد امکان این مطلب نباید مورد تردید قرار گیرد.

استدلال هشام در مورد عصمت

محمد بن ابی عمیر می گوید: «بهترین سخنی که از هشام بن حکم شنیدم این بود که از او پرسیدم: آیا امام معصوم است؟ گفت: «آری» گفتم: «عصمت چیست؟ و از چه راه می توان آن را اثبات نمود؟» گفت: «منشأً تمام گناهان چهار چیز است و پنجمی ندارد: حرص، حسد، غضب و شهوت. این چهار صفت عوامل گناه می باشند لیکن هیچ یک از اینها در وجود امام راه ندارد. امام بر دنیا حریص نیست، زیرا دنیا در اختیار او قرار دارد پس حریص بودنش وجهی ندارد. امام حسود نمی شود، زیرا انسان بر بالاتر از خودش حسد می ورزد، در حالی که بالاتر از مقام امام، مقامی نیست. امام برای امور دنیا غضب نمی کند، فقط برای خدا غضب می کند چون اجرای احکام و حدود الهی به دست امام انجام می گیرد، باید طوریره

ص: ۱۲۴

باشد که ملامت مردم نتواند در وی اثر کند و از اجرای حدود بازش بدارد. امام پیرو هوا و هوس نمی شود و دنیا را بر آخرت ترجیح نمی دهد؛ زیرا به آخرت و امور اخروی علاقه مند است. چنان که ما امور دنیا را تماشا می کنیم امام جریان آخرت را مشاهده می نماید. آیا کسی را دیده ای که صورت زشت را بر صورت زیبا و غذای تلخ را بر غذای گوارا و لباس زبر را بر لباس نرم ترجیح دهد؟! آیا سزاوار است کسی امور نابود شونده دنیا را بر نعمت های جاویدان آخرت مقدم

بدارد؟» (۱).

دلایل جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

پرسش هشتم: دلایل حقانیت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله چیست؟

پاسخ: اگر چه دلایل حقانیت امیر مؤمنان علیه السلام بسیار است، در این جا به یک پاسخ عقلی و یک دلیل قرآنی و چهار استدلال حدیثی اکتفا می کنیم: پاسخ عقلی

همان طور که قبلا اثبات نمودیم، جانشین پیامبر باید شخصی معصوم باشد. اکنون اگر به کتاب های تاریخ و سیره و حدیث مراجعه کنیم، به خوبی روشن می شود که اهل سنت بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله، برای هیچ یک از خلفای خود ادعای عصمت نکرده اند و به اشتباهات بی

ص: ۱۲۵

۱- شیخ صدوق، معانی الاخبار: ص ۱۳۳ - بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۱۹۲.

شمار آنها معترفند، اگر چه با سرپوش «اجتهاد» می خواهند کارهای خلاف آنها را توجیه کنند ولی اصل این خطاها را از آنها پذیرفته اند. (۱) اما شیعه با استناد به عقل و قرآن و احادیث، عصمت را برای جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله امری ضروری و لازم می داند.

اکنون بینیم جانشینان معصوم چه کسانی هستند؟

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام، دوازده شخصیت برجسته در عالم هستی را به جهانیان معرفی می کنند که به اعتراف دوست و دشمن، هیچ کس از آنان گناه یا خطا یا فراموشی سراغ ندارد و اینان برگزیدگان خداوند متعال هستند که نخستین آنها حضرت مولی الموحدین، امیر المؤمنین علیه السلام و آخرین ایشان حضرت بقیه الله الاعظم حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، هستند که خداوند آگاه به اسرار و نهان، آنان را به علم خویش برگزیده و به عنوان هادیان بشر به پیامبرش معرفی نموده؛ زیرا عصمت امری درونی و باطنی است؛ تشخیص آن از عهده مردم بر نمی آید و تعیین معصوم به عهده خداوند متعال است. قرآن می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». (۲)

«سرپرست و ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و آنهایی که ایمان آورده اند، همان ها که نماز بر پا

ص: ۱۲۶

۱- رک: محب طبری، الرياض النضرة.

۲- سوره مائده: آیه ۵۵

می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند».

بسیاری از مفسران و محدثان و تاریخ نویسان سنی و تمام علمای شیعه معتقدند که این آیه شریفه درباره وجود مقدس حضرت امیر علیه السلام و انگشتر بخشیدن ایشان در حال نماز به سائل نازل گردیده است.^(۱) در این آیه شریفه خداوند متعال ولایت و سرپرستی و صاحب اختیاری امت را در خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منحصر فرموده است. پس تمام مردم بدون استثنا حتی خلفای اهل سنت هم به حکم این آیه شریفه تحت ولایت و حکومت حضرت امیر علیه السلام قرار می گیرند.

اگر چه کلمه ولایت به معنی دوستی نیز آمده، قطعاً در اینجا منظور نیست چون دوستی و محبت به این سه شخص منحصر نیست بلکه تمام مؤمنان با یکدیگر دوست و برادرند.^(۲) پس ولایت، انحصاراً در این جا به معنی سرپرستی و حاکمیت و صاحب اختیاری و پیشوایی است، البته نکات بسیاری در این آیه شریفه هست که راه گشا و روشنگر است ولی این مختصر را گنجایش آن نیست.

احادیث:

اگر انسان منصف و حقیقت جو، چشم خود را باز نماید و سراسر تاریخ زندگی پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دریچه کتاب های تفسیر،

ص: ۱۲۷

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۷۳ - بحار الانوار: ج ۵، ص ۲۱، و از مدارک اهل تسنن: تفسیر ابن کثیر: ج ۲، ص ۷۶ تفسیر در المنثور: ج ۲، ص ۵۱۹ تفسیر ثعالبی: ج ۲ ص ۲۹۶، و

۲- «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» سوره توبه: آیه ۷۱، «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» سوره حجرات: آیه ۱۰

حدیث و تاریخ - اعم از شیعه و سنی - بنگرد، خواهد دید که رد پای ولایت علوی از روز اول نبوت تا واپسین لحظات حیات نورانی آن حضرت، در جای جای مسیر رسالت می درخشد و در هر فراز و نشیبی و هر فرصت و مهلتی که پیش آمد، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، حضرت امیر علیه السلام را به امت اسلامی و جهان اسلام معرفی و تکلیف بعد از خویش را روشن فرمود.

به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. در جریان یوم الدار وقتی به حکم «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱) اقوام خویش را برای دعوت به رسالت فراخواند، هنوز پیامبری خودش را نپذیرفته بودند که پرچم جانشینی خود را به دست مبارک حضرت علی علیه السلام دادند و او را معرفی کردند. (۲).

۲. در حدیث صحیح منزلت که مورد قبول شیعه و سنی است (انت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی) به عالمیان فهماند که چنانکه حضرت هارون جانشین و شریک حضرت موسی علیه السلام در امر رسالت بود، امیر المومنین علی علیه السلام هم جانشین و شریک امر ایشان می باشد. (۳)

۳. «در صحرای گرم و سوزان غدیر در مقابل جمعیتی بیش از صد هزار نفر دست امیر المؤمنین علیه السلام را گرفته، بالا بردند و به عالمیان

ص: ۱۲۸

۱- سوره شعراء: آیه ۲۱۴.

۲- از کتب اهل تسنن کنز العمال: ج ۱۲، ص ۵۶، حدیث ۳۶۴۰۴ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۹ الکامل ایبن اثیر: ج ۲، ص ۶۳

۳- از کتب اهل تسنن: سنن ابن ماجه: ج ۱، ص ۴۵ حدیث ۱۲۱ سنن الکبری ج ۵، ص ۱۰۸.

اعلام کردند: «هر کس که من مولا و صاحب اختیار اویم، این علی مولا و صاحب اختیار اوست». (۱)

از نمایندگان تمام نقاط سرزمینهای اسلام (حاجیان حاضر در صحرای غدیر) برای آن حضرت سه روز بیعت گرفت و پیش از همه، کسانی با او دست بیعت دادند و امامت و ولایت او را تبریک گفتند که از نخستین بیعت شکنان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شدند. البته ماجرای حدیث غدیر و قضایای اندوهبار بعد از آن را شرح و تفصیلی است که در این مجال نمی گنجد:

«شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر»

۴. حدیث نورانی ثقلین از روشن ترین دلایل حقانیت آن حضرت و اولاد طاهرین او است که در پاسخ پرسش اول مختصری درباره آن بحث کردیم و علاقه مندان می توانند به آنجا مراجعه فرمایند.

استدلال امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام به حدیث غدیر

پرسش نهم: همه می دانیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جانشینی بلا فصل امیر مؤمنان علیه السلام را در روز عید غدیر اعلان نمودند و پیروی از ایشان را بر همه مسلمانان واجب ساختند؛ در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا امام در طول حیات خود به این حدیث برای اثبات امامت خویش استدلال نکرده است؟ ام

ص: ۱۲۹

۱- برای آشنایی با منابع حدیث غدیر در مصادر اهل سنت رک: «قطره ای از دریای غدیر» مؤسسه جهانی سبطین علیهما السلام

پاسخ: بر خلاف فرض سؤال، امام علیه السلام در طول عمر شریف خویش در موارد بسیاری به حدیث «غدیر» بر حقانیت خلافت خود استدلال نموده و هر وقت موقعیت را مناسب می دیدند، حدیث غدیر را به مخالفان گوشزد می کردند. نه تنها امام علیه السلام بلکه پیامبر گرامی اسلام، حضرت فاطمه علیهما سلام و فرزند گرامی وی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام و گروهی از شخصیت‌های بزرگ اسلام مانند: عبد الله بن جعفر، عمار یاسر، اصبع بن نباته و از بین سلاطین کسانی چون عمر بن عبد العزیز و مأمون، خلیفه عباسی و حتی برخی از مخالفان آن حضرت مانند عمرو عاص و... به این حدیث استدلال کرده اند. بنابراین، چنین موضوعی از زمان خود آن حضرت وجود داشته و در هر عصر و قرنی، علاقه مندان آن حضرت این حدیث را از دلایل امامت و ولایت ایشان می شمردند. در اینجا به نمونه هایی از این استدلالات اشاره می کنیم:

۱. امیر مؤمنان علیه السلام در روز شورا، که اعضای این شورا به دستور خلیفه دوم تعیین شده بودند و ترکیب اعضا طوری بود که همه افراد می دانستند که خلافت از آن غیر حضرت امیر علیه السلام خواهد بود هنگامی که گوی خلافت از طرف عبد الرحمان بن عوف به سوی عثمان پرتاب شد، برای ابطال رأی شورا فرمودند: «من با شما به سخنی استدلال می کنم که هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند... شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در میان شما کسی هست که پیامبر درباره او فرموده باشد:

ص: ۱۳۰

« من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه و انصر من نصره ليلغ الشاهد الغائب؛ هر کس من مولای او هستم این علی مولای اوست؛ پروردگارا! دوست بدار هر کس که علی را دوست بدارد و یاری کن هر کس که او را یاری کند. این سخن را حاضران به غایبان برسانند!»

همگی گفتند: آری! این فضیلت را جز تو کسی ندارد! (۱)

البته استدلال امام به حدیث غدیر به این مورد منحصر نیست، بلکه در موارد دیگر نیز امام به آن استدلال کردند که ذیلاً به آنها اشاره می شود:

۲. روزی امیر مؤمنان علیه السلام در کوفه سخنرانی می نمود، در ضمن سخنان خود رو به جمعیت کردند و فرمودند: «شما را به خدا سوگند می دهم هر کس در غدیر حاضر بود و به گوش خود شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله به مرا به جانشینی خود برگزید، بایستد و شهادت بدهد ولی تنها آنان که این مطلب را به گوش خود از پیامبر شنیده اند برخیزند، نه آنان که از دیگران شنیده اند. در این موقع سی نفر از جا برخاستند و به شنیدن حدیث گواهی دادند!

باید توجه داشت که آن روز متجاوز از بیست و پنج سال از واقعه غدیر می گذشت؛ به علاوه، بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در کوفه نبودند و یا پیش از آن در گذشته بودند؛ شاید بعضی هم به عللی از

ص: ۱۳۱

شهادت دادن کوتاهی ورزیدند و گرنه تعداد گواهان بیش از آن بود. مرحوم علامه امینی مصادر متعدد این حدیث را در کتاب ارزشمند «الغدیر» آورده است، علاقه مندان می توانند به کتاب مزبور مراجعه فرمایند. (۱)

۳. در دوران خلافت عثمان، دویست تن از شخصیت‌های بزرگ - از مهاجر و انصار - در مسجد پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله به دور هم گرد آمده بودند و در مورد موضوعات مختلفی بحث و گفت و گو می کردند، تا آنجا که سخن به فضایل قریش و سوابق مهاجرت آنان کشیده شد و هر تیره ای از قریش به شخصیت های برجسته خود افتخار می کرد. در طول این جلسه که از نخستین ساعات روز برگزار شده بود و تا ظهر ادامه داشت و شخصیت هایی در آن سخن می گفتند، امیر مؤمنان علیه السلام فقط به سخنان مردم گوش می دادند و سخنی نمی گفتند. در این موقع ناگهان جمعیت به حضرت روی آورده، درخواست نمودند که زبان به سخن بگشاید؛ امام علیه السلام به اصرار مردم برخاستند و درباره پیوند خود با خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله و سوابق خدمات خود به طور گسترده سخن گفتند تا آن جا که فرمودند: «به خاطر دارید که روز غدیر خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله مأموریت داد تا همان طور که نماز و زکات و مراسم حج را برای آنان روشن کرده است، مرا پیشوای مردم قرار دهد و پیامبر صلی الله علیه وآله برای انجام دادن همین کار، خطبه ای به شرح زیر خواند و فرمود: "خداوند انجام دادن کاری را بر عهده من گذارده است و من از آن".»

ص: ۱۳۲

۱-الغدیر: ج ۱، ص ۱۵۳ - ۱۷۰.

می ترسیدم که بعضی از مردم مرا در ابلاغ پیام الهی تکذیب کنند، ولی خداوند امر فرموده که آن را برسانم و نوید داد که مرا از شر مردم حفظ کند. هان! ای مردم! می دانید خداوند مولای من و من مولای مؤمنانم، و من از خود آنان به خودشان اولی هستم!" همگی گفتند: آری! در این هنگام پیامبر فرمود: علی! برخیز و من برخاستم؛ سپس رو به جمعیت کرده، فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؛ در این موقع سلمان از رسول خدا پرسید: "علی بر ما چگونه ولایت دارد؟" پیامبر فرمود:

«ولأؤه کولائی من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه؛ ولایت علی بر شما همانند ولایت من است بر شما؛ هر کس من بر جان وی اولویت دارم، علی نیز بر جان او اولویت دارد».(۱)

۴. دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله، حضرت فاطمه سلام الله نیز در یک روز تاریخی که برای احقاق حق خود سخن رانی نمودند، رو به یاران پیامبر صلی الله علیه وآله کرده، فرمودند: «آیا روز غدیر را فراموش کردید که پیامبر به علی علیه السلام فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مؤلاه».(۲)

ص: ۱۳۳

۱- فراید السمطین: باب ۵۸، شایان ذکر است که امیر مؤمنان علیه السلام علاوه بر این سه مورد، در کوفه در روزی به نام یوم الرحبه، و در «جمل» و در حادثه ای به نام «حدیث الרכبان، و نیز در جنگ «صفین»، با حدیث غدیر بر امامت خویش استدلال نموده است.

۲- الغدیر: ج ۱، ص ۳۹۷

۵. هنگامی که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام تصمیم گرفت که با معاویه صلح کند، برخاست و خطبه ای به شرح زیر ایراد نمود:

«خداوند اهل بیت پیامبر را به وسیله اسلام گرامی داشت و ما را برگزید و هر نوع پلیدی را از ما پاک نمود... همه امت شنیدند که پیامبر رو به علی کرد و فرمود: تو نسبت به من همانند هارون هستی نسبت به موسی! همه مردم دیدند و شنیدند که پیامبر دست علی را در غدیر خم گرفت و به مردم فرمود:

"من كنت مولاه فهذا علي مؤلاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه".^(۱)

۶. حضرت امام حسین علیه السلام نیز هنگام سخن رانی در اجتماع انبوهی در سرزمین منا که در میان آنان صحابه پیامبر نیز حضور داشتند، ضمن اشاره به این حدیث فرمودند:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم علی علیه السلام را به خلافت و ولایت برگزید و فرمود: «این خبر را حاضران به غایبان برسانند».

آن گاه جمع حاضر همگی حضرت را تصدیق کردند. علاوه بر اینها گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله مانند عمار یاسر، زید بن ارقم، عبد الله بن جعفر، اصبح بن نباته و افراد دیگری غیر از اینها، همگی با این حدیث بر خلافت و شایستگی امیر المؤمنین علیه السلام استدلال

ص: ۱۳۴

توجه امام در نماز به خالق و مخلوق

پرسش دهم: در حالات حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام، می خوانیم که یک وقت در نماز آن قدر غرق در عبادت و توجه به خدا بود که تیر از پای مبارکش بیرون آوردند و متوجه نشد ولی در جای دیگر در حالت نماز توجه به سائل نمود و صدای او را شنید و انگشتر به او بخشید. این دو حالت چگونه با هم جمع می شوند؟

پاسخ: نخست سه مقدمه را بیان می کنیم تا پاسخ این پرسش روشن گردد:

۱. جانشین و خلیفه هر کسی باید تمام کارهایی که از عهده او ساخته است بتواند انجام دهد و از عهده وظایف و کارهای محوله برآید. مثلاً در یک مدرسه کسی به عنوان جانشین مدیر، معرفی می گردد که بتواند کارهای او را انجام دهد.

۲. انبیای الهی به حکم قرآن جانشین خدا در روی زمین هستند:

«قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۲) «پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در روی زمین، جانشین قرار خواهم داد».

{یا داود إنا جعلناک خلیفه فی الأرض فاحکم بین}

ص: ۱۳۵

۱- برای آگاهی بیشتر از این احتجاجات و منابع و مدارک آن ها به کتاب نفیس الغدیر: جلد ۱، ص ۴۲۲ - ۳۷۴ مراجعه کنید؛ در این کتاب ۲۲ احتجاج با تعیین مدارک آن نقل شده است.

۲- سوره بقره: آیه ۳۰.

الناس} (۱). {ای داود ما تو را جانشین خود در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق داوری کن!}.

در پاسخ سؤال های اول این فصل روشن شد که امیر المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام نیز جانشینان خدایند چنان که در زیارت های آنان نیز مکرر آمده مانند: «السلام علیک یا خلیفه الله». (۲).

۳. انسان معمولی نمی تواند در یک لحظه، متوجه به دو جای متفاوت باشد و بین دو توجه، جمع نماید مثلاً در حالیکه توجه دانش آموز در کلاس به بیرون است نمی تواند در همان حال به حرف های استاد گوش بدهد برای همین اگر معلم از او سؤال کند که چه میگفتم؟ می گوید: حواسم به بیرون بود و نشنیدم.

یا ممکن است در خیابان راه بروید و کسی به شما سلام کند و نشنوید چون فکرتان به جای دیگری متوجه است و حواستان نمی تواند در یک آن، متوجه به دو جا باشد، اما خداوند متعال این گونه نیست بلکه به قدرت بی پایان خویش می تواند در یک آن، به جمیع عوالم وجود، متوجه باشد؛ زمزمه پرندگان و ناله درماندگان و همه ماهیان دریا و ذکر ذاکران و عبادت نمازگزاران همه را در یک آن می شنوند و به همه پاسخ می گوید؛ چنان که در دعاهای هر روز ماه

رجب آمده است:

«لکل مسئله منک سمع حاضر و جواب عتید؛ برای هر آنچه از تو .

ص: ۱۳۶

۱- سوره ص: آیه ۲۶.

۲- مفاتیح الجنان: زیارت آل یاسین و دیگر زیارت های ائمه علیهم السلام .

سؤال شود از سوی تو گوش شنوا و جوابی مهیاست».(۱)

شنیدن کلام یکی او را از گوش دادن به کلام دیگری باز نمی دارد و انجام دادن یک کار، مانع از انجام دادن کار دیگری نمی شود. در بند نود و نه از دعای جوشن کبیر آمده است:

«یا من لا یشغله سمع عن سمع یا من لا یمنعه فعل عن فعل...؛ ای آنکه شنیدن [چیزی] او را از شنیدن [چیزی] دیگر مشغول نمی کند و کاری او را از انجام

دادن کار دیگری باز نمی دارد».(۲)

اکنون بعد از این مقدمات می گوئیم: کسی که جانشین خدا در روی زمین است و نماینده خدا در تدبیر امور آفریدگان و رسیدگی به مخلوقات و واسطه خداوند و مخلوقات اوست، باید بتواند به درد و مشکلات همه، رسیدگی نماید. بنابراین، چنین انسانی باید از طرف خداوند قدرتی داشته باشد تا بتواند در یک لحظه به تمام عوالم وجود و همه مخلوقات، عنایت داشته باشد و توجه به یکی او را از توجه به دیگری باز ندارد. باید بتواند در یک آن از تمام کارهایی که روی زمین از بندگان سر می زند آگاه باشد؛ چنان که حضرت بقیه الله علیه السلام در آن توفیق شریف فرمودند:

«انا نحیط علما بأنبائکم و لا یعزب عنا شیء من اخبارکم».(۳)

ص: ۱۳۷

۱- مفاتیح الجنان: اعمال ماه رجب.

۲- مفاتیح الجنان: دعای جوشن کبیر

۳- کلمه الامام المهدی علیه السلام ص ۱۵۲.

«ما از تمام رویدادهایی که برایتان اتفاق می افتد آگاهیم و هیچ خبری از اخبار شما بر ما پوشیده نمی ماند».

حجت خدا باید بر همه جا حاضر و ناظر باشد همان گونه که در دعای ندبه او را «وجه الله» خوانده:

«أين وجه الله الذي إليه يتوجه الأولياء؛ كجاست وجه خدایی که اولیا به سوی او روی می آورند».(۱)

قرآن کریم می فرماید:

«وَفَأَيُّكُمْ تَوَلَّوْا فِتْمَ وَجْهَ اللَّهِ»(۲)

«پس به هر سو که رو کنید روی خدا آنجاست».

بنابراین خلیفه خدا در همه جا حاضر و ناظر است.

قرآن کریم می فرماید:

«وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ».(۳)

«و بگو عمل کنید؛ خداوند و رسول او و مؤمنان، اعمال شما را می بینند». آن مؤمنانی که می توانند از تمام اعمال پیدای و نهان ما با خبر باشند فقط دسته ای خاص هستند که توانایی آن را دارند که در یک لحظه به چندین مکان توجه داشته باشند و گرنه معلوم است که مؤمنان معمولی از کارهای مخفی دیگران خبری ندارند؛ پس منظور از ۵.

ص: ۱۳۸

۱- مفاتیح الجنان: دعای ندبه

۲- سوره بقره: آیه ۱۱۵.

۳- سوره توبه: آیه ۱۰۵.

مؤمنان در این آیه شریفه، همان ائمه هدی علیهما السلام هستند که خلفای راستین خداوند متعال می باشند. در روایات نیز آمده است که منظور از «مؤمنون» در این آیه، اهل بیت هستند. (۱)

امیر المؤمنین علیه السلام به حارث همدانی فرمود: «هر کس بمیرد (چه) مؤمن باشد یا منافق، من بر سر او حاضر می شوم». (۲)

در یک لحظه ممکن است در عالم، چندین هزار نفر بمیرند و وقتی آن حضرت می توانند بر سر همه حاضر شوند که قدرت جمع بین چند نشئه و عالم را داشته باشند. پس روشن شد که امیر المؤمنین علیه السلام در حال نماز وقتی به سائل کمک کردند، از توجه به خداوند متعال و استغراق در عبادت، فارغ نشدند بلکه در عین توجه به خداوند متعال و عبادت بدنی، بین این دو عبادت (نماز و زکات) جمع نمودند و اگر بگوییم امیر المؤمنین علیه السلام هنگام بخشش انگشتر، از توجه به خداوند غافل شده بودند، این کاری نیست که در تعریف و تمجید آن آیه ای نازل شود و قدرت ولایت کلیه الهیه به او اعطا شود. زیرا این کار از عهده هر کسی بر می آید پس هنر و شاه کار آن حضرت در این مورد، جمع بین دو عالم ملک و ملکوت و جمع بین توجه به خدا و بنده خداست و این همان مقام وساطت بین خالق و مخلوق است که قرآن فرموده:

«وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ». (۳)

ص: ۱۳۹

۱- تفسیر برهان: ج ۳، ص ۴۹۴.۴۸۸

۲- رسائل المرتضی: ج ۳، ص ۱۳۳ - بحار الانوار: ج ۳۹، ص ۲۴۱

۳- سوره مائده: آیه ۳۵.

«وسیله ای برای تقرب به سوی او (خداوند) بجوید». هم چنین کشیدن تیر از پای مبارک حضرت چون کاری غیر عبادی است توجه به آن ننموده و در آن حال، استغراق در عبادت داشتند و نخواستند به این امر، توجه شریف خود را معطوف دارند. لذا جمع بین این دو قضیه برای جانشین خدای عزوجل کاری آسان است، اگرچه از عهده احدی غیر از آن بزرگواران برنیاید که «لا یقاس بهم احد»^(۱).

به حکومت نرسیدن امام دلیل لغو بودن نصب امام نیست

پرسش یازدهم: شما می گوئید که وجود امام برای بشر ضروری و لازم است و خداوند متعال زمام داران معصومی را برای مردم تعیین کرده تا برنامه های دین را به اجرا گذارند و به وسیله قوانین الهی جوامع بشری را با بهترین وجه اداره کنند و در حفظ احکام و قوانین خدایی کوشش نمایند. از آنجا که خدا علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزندش را به عنوان زمام دار مسلمانان تعیین نموده، کار لغو و بی فایده ای انجام داده است. زیرا از این دوازده نفر جز علی بن ابی طالب علیه السلام کسی در مسند حکومت و زمام داری قرار نگرفت؛ علی علیه السلام بعد از پیغمبر تا مدت ها از خلافت محروم بود، بعد هم حکومتش چندان دوامی نداشت. آیا می توان گفت: خدا دوازده امام برای زمام داری تعیین کرده که یازده نفرشان اصلاً به حکومت نرسیدند، و تنها یک نفرشان در مدت.

ص: ۱۴۰

۱- هرگز کسی با آنان قیاس نمی شود.

محدودی در مسند خلافت نشست؟! آیا عقلا یک چنین عملی را می پسندند؟

پاسخ: اولاً: اگر قرار باشد اشکالاتی که ناشی از نبود تفکر و اطلاع نداشتن از امور اولیه دین است به محض خطور به ذهن، انسان بدون تأمل و به سرعت و جرأت آن را ابراز کند، دیگر سنگی روی سنگ باقی نمی ماند زیرا این گونه اشکالات سطحی فقط به امامت ائمه علیهم السلام منحصر نمی شود، بلکه دامنه آن اساس خلقت عالم، و بعثت پیامبران را نیز می گیرد. خداوند در قرآن هدف از خلقت جن و انس را عبادت برشمرده است (۱) و حال آنکه از بدو خلقت تا کنون بیش تر آنان از خط بندگی سر پیچیده و از این هدف منحرف شده اند پس آیا می توان گفت چون بیشتر جن و انس زیر بار بندگی نرفته اند اصل خلقت آنان لغو است؟

از سوی دیگر، هدف از بعثت تمام انبیا، این بوده که مردم با پیروی از دستورهای آنان به سعادت دو گیتی نائل شوند ولی در دوران تمام آنها، بیشتر مردم از اطاعت آنان سرباز زدند و آن بزرگواران را مقهور ظلم خویش قرار داده، بسیاری از آنان را کشتند. با این وصف، آیا بعثت انبیا هم لغو و بیهوده است؟

ثانیاً: خداوند حکیم برای ارشاد و تکمیل نوع انسان، نهایت لطف را به عمل آورد و زمام داران معصومی را برگزید و به آنان معرفی کرد تا برایشان عذری باقی نماند. (۲).

ص: ۱۴۱

۱- «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» سوره ذاریات: آیه ۵۶.

۲- «لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بِعِيدِ الرُّسُلِ» «تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند و بر همه اتمام حجت شود، سوره نساء: آیه ۱۶۵. «وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى» «اگر آنان را پیش از آن به عذابی هلاک می کردیم می گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم». سوره طه: آیه ۱۳۴.

از طرفی هم دنیا، محل امتحان و تکلیف بشر است، و قرار نیست کاری به اجبار صورت گیرد بلکه باید مردم آزاد باشند تا راه سعادت یا شقاوت را خودشان انتخاب کنند. قرآن می فرماید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱)

«ما راه را به انسان نشان دادیم، پس او یا شاکر است و یا ناسپاس».

بعد از پیغمبر مردم می توانستند از آن افراد برگزیده الهی استفاده کنند. برای تشکیل حکومت عدل، کوشش و فداکاری نمایند و زمینه را فراهم کنند تا آن افراد برگزیده را در رأس کار قرار دهند و در تأیید و تقویت حکومتشان کوشش نمایند، آن گاه از نتایج درخشان حکومت معصوم برخوردار گردند. اما اگر مردم در انجام دادن وظیفه کوتاهی کردند تقصیر از جانب خدا و رسول نیست. کارها باید طبق جریان عادی و از روی علل و اسباب، انجام بگیرد. خدا وظیفه ندارد که قانون کلی علل و اسباب را بر هم بزند و به طور غیر عادی، حکومت معصوم را بر مردم تحمیل کند.

به علاوه، همان گونه که در مباحث امامت مطرح می شود، امام دارای چندین مزیت و شأن است از جمله آنها:

۱. نمونه کامل انسانیت که همه شئون دین به کامل ترین شکل در.

ص: ۱۴۲

۱- سوره انسان: آیه ۳.

او تجلی نموده و واسطه فیوضات الهی است.

۲. حافظ احکام و قوانین دینی است که به وسیله پیغمبر ابلاغ شده و مبلغ و مروج احکام و دستورهای شریعت است.

۳. به خلافت پیغمبر و زمام داری مسلمانان از جانب خدا برگزیده شده است.

اگر چه مسلمانان به علت سستی و نداشتن استعداد و بعضی علل دیگر، موفق نشدند از فایده سوم کاملاً بهره مند گردند، از فایده اول و دوم بی تردید برخوردار شدند. زیرا فایده اول که یک امر تکوینی و واقعی است بر وجود امام مترتب می شود، چه در مسند حکومت بنشینند، چه از حق مشروعش محروم گردد.

در مورد فایده دوم نیز فواید بی شماری از ناحیه ائمه علیهم السلام به اسلام و مسلمین عاید شد؛ به واسطه راهنمایی های سودمند و فداکاری های آنان اصل دیانت باقی ماند و نقشه های سوء دشمنان نقش بر آب شد؛ هزاران حدیث درباره معارف اسلام و تفسیر قرآن در بین مسلمانان پخش شد؛ هزاران حدیث اخلاقی و سیر و سلوک روحانی در دسترس علاقه مندان قرار گرفت، هزاران حدیث در ابواب مختلف فقه در اختیار دانشمندان گذاشته شد.

اگر کتاب های احادیث اهل تسنن را با کتاب های حدیث پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام در مقابل هم قرار دهید و هر بابی از آنها را با هم مقایسه کنید می توانید به خدمات علمی و دینی اهل بیت علیهم السلام پی ببرید. همچنین برایتان روشن می شود که دانشمندان و فقهای اهل تسنن نیز بسیاری از مطالب علمی را از ائمه علیهم السلام ما گرفته و از گنجینه

جمع بین سیره امام مجتبی و روش سیدالشهدا علیه السلام

پرسش دوازدهم: می دانیم که ائمه و پیشوایان دین به ما دستور داده اند تا آنجا که قدرت داریم از حق خود دفاع کنیم و زیر بار ظلم نرویم و آزادانه به زندگی خود ادامه دهیم چنان که حضرت امام حسین علیه السلام در یکی از خطبه های خویش می فرماید: «ای مردم آگاه باشید! فرو مایه ای مرا میان جنگ (کشته شدن) و تن به ذلت دادن مخیر ساخته ولی ذلت از ساحت ما به دور است؛ ما هرگز تن به ذلت نمی دهیم!» روشن است که منظور آن حضرت از بکار بردن کلمه «ما» بیان راه و رسم تمام خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است، پس چگونه برادر بزرگوار او امام حسن مجتبی علیه السلام با وجود این که فرومایگی معاویه کمتر از یزید نبوده، در برابر اعمال او صبر کرد؟

پاسخ: از چگونگی پرسش، روشن است که فرمایش ها و عمل آن پیشوایان علیهم السلام مورد اعتماد و استناد شماسست و فقط احساس تضاد و تنافی ظاهری بین روش دو امام علیهم السلام برای شما سؤال برانگیز شده است.

ص: ۱۴۴

۱- بیان و اثبات این ادعا شرح و مجال بسیار می خواهد که در گنجایش این مختصر نیست ولی از باب نمونه «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید که از دانشمندان اهل تسنن است ج ۱، ص ۱۸ و کتاب «الامام الصادق و المذاهب الاربعه»: ج ۱، ص ۵۷-۵۵ مراجعه فرمایید تا ملاحظه کنید که چگونه تمام ائمه مذاهب اهل تسنن و علمای بزرگ آنان در علوم مختلف اسلامی - مستقیم یا غیر مستقیم - از اقیانوس بی کران علوم اهل بیت علیهم السلام مخصوصا حضرت امیرمؤمنان و حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام بهره برده اند.

در پاسخ می‌گوییم: وقتی به دلایل بسیار که نمونه آن را از عقل و قرآن و احادیث در پاسخ پرسش‌های پیش آوردیم، ثابت شد که این بزرگواران معصوم از خطا و همسنگ و قرین قرآن هستند، دیگر جای چون و چرا در کارهای آنان معنا ندارد زیرا می‌دانیم که معصوم کاری که خالی از حکمت و مصلحت باشد انجام نمی‌دهد اگر چه علت و دلیل آن کار برای ما روشن نباشد.

از طرف دیگر از کجا ثابت شده که همه جا و در همه مواقع تنها راه عزت، جنگ و کشته شدن است و صلح و سکوت ذلت؟ بلکه گاهی به عکس می‌شود. پس باید موقعیت را به دقت بررسی کرد و احاطه کامل و همه‌جانبه بر ظواهر امور و اسرار پشت پرده هر کار داشت تا بتوان درست تشخیص داد که این کار عزت است یا ذلت و معصوم علیه السلام از ظاهر و باطن امور اطلاع کامل دارد. حتی وجود مقدس امیر المؤمنین علیه السلام هم حدود ۲۵ سال از عمر شریف خود را در کناره‌گیری از جنگ و کشتار با مخالفان خویش به سر بردند که این به معنای سکوت آن حضرت در برابر ظلم نیست بلکه قولاً و عملاً از کجی‌ها و ناراستی‌ها نالیدند و فریاد زدند و حتی در این راه همسر مظلومه و فرزندشان را از دست دادند ولی در عین حال دست به جنگ نزدند. زمانی هم رسید که دست به قبضه ذوالفقار بردند و با مسلمان‌نماهای بدتر از کفار وارد جنگ شدند، ولی این بدان معنا نیست که آن حضرت در طول آن ۲۵ سال، تن به ذلت دادند و در مدت نزدیک به ۵ سال، علم عزت را بلند کردند.

در مورد قیام امام حسین علیه السلام و صلح برادر بزرگوارش امام

ص: ۱۴۵

حسن علیه السلام باید تمام جهات تاریخی و اوضاع و احوال زمان آن دو بزرگوار را در نظر بگیریم تا اسرار آن «صلح» و «جنگ» روشن شود. درست است که معاویه از نظر خباثت، پستی و جنایتکاری چندان تفاوتی با فرزندش یزید نداشت، به گواهی همه کتاب های تاریخی مردی محافظه کار و مرموز بود و سعی می کرد تا اعمال ناروای خود را در قالب های فریبنده و عوام پسند بریزد. داستان بر نیزه کردن قرآنها در جنگ صفین و با این حيله جلو شکست قطعی خود را گرفتن نمونه ای از کارهای اوست؛ ولی جانشین ناپخته او - یزید - نه تنها به اصول اسلام عقیده ای نداشت بلکه از اصول کشورداری و سیاست به کلی بی بهره بود، لذا آن مختصر محافظه کاری را هم که معاویه داشت، رعایت نمی کرد. آشکارا قوانین اسلام را زیر پا گذاشته، بی پروا با مقدسات اسلام مخالفت می کرد و پرده دری و وقاحت را به نهایت خود رسانیده بود.

در چنین اوضاعی، افکار عمومی مسلمان ها آماده شورش بر ضد دستگاه بنی امیه و بر چیدن این بساط ننگین بود. در اینجا قیام امام حسین علیه السلام ماهیت این خاندان را که بر اثر اعمال بی رویه یزید تا اندازه ای روشن شده بود، کاملاً بر ملا نمود و نتیجه آن، پیروزی اسلام و شکست واقعی بنی امیه و طرد آنها از صفحه عمومی افکار مسلمان ها بود؛ ولی اوضاع زمان معاویه این چنین نبود. به قول یکی از دانشمندان، اگر امام حسن علیه السلام در زمان یزید بود قیام می کرد چنان که از وجود رسول خدا صلی علیه و آله نقل شده که فرمودند:

«الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا؛ حسن و

حسین علیهم السلام هر دو امامند؛ چه بنشینند و چه قیام کنند» (۱).

گواه روشن مطلب این است که خود امام حسین علیه السلام سال بعد از برادر بزرگوارش حدود ده سال در برابر معاویه صبر کرد، ولی به محض اینکه معاویه از دنیا رفت و فرزند وی یزید به جای او نشست، یزید حضرت را بین دو راهی کشته شدن و یا پذیرش سلطنت ننگین خود قرار داد و از آن جا که در صلح نامه، حضرت مجتبی علیه السلام با معاویه شرط فرموده بودند که کسی را به جای خود نشانند و این خلاف مفاد صلح نامه بود، حضرت سید الشهداء علیه السلام از آغاز با رد بیعت یزید، مبارزه خویش را شروع کرد و هرگز از پای نشست تا در صحنه جانبازی کربلا- آخرین قطرات خون خود و اهل بیت و اصحاب با وفایش را در راه سربلندی و عظمت اسلام و کوتاه کردن دست های آلوده و جنایت کار بنی امیه، نثار کرد.

هم چنین از بیانات یاد شده، روشن می شود که خاموش نشستن در برابر دستگاه معاویه که ظواهر را تا حدودی رعایت می کرد - آن هم برای حفظ خون مسلمانان بی گناه - برای آن دو بزرگوار ذلتی نبود. علاوه بر آن که اگر مواد این صلح نامه را مطالعه بفرمایید، ملاحظه می کنید که حضرتش از همه طرف دست معاویه را بستند و هیچ شرطی که مخالف عزت باشد از او نپذیرفتند؛ چنان که در آن عهد نامه از او خواستند که جانشینی برای خود معرفی نکند و به شیعیان

ص: ۱۴۷

۱- مجمع البیان: ج ۲، ص ۴۰۳ - کشف الغمه: ج ۲، ص ۱۵۹ - بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۲.

آزار نرساند و از دشنام دادن و لعن امیر المؤمنین علیه السلام بر فراز منبرها دست بکشد و دیگران را نیز از این کار باز دارد و....

موضوع مهم دیگری که باید بر آنچه گفته شد افزود، این است که طبق گواهی تاریخ، وضع سیاست خارجی مسلمانان در زمان معاویه ایجاب چنان صلحی را می نمود؛ زیرا امپراتور روم شرقی که جنگ های داخلی مسلمانان را به دقت تعقیب می کرد، خود را آماده ساخته بود که اگر جنگ دیگری در گیرد، بر مرزهای کشورهای اسلامی حمله کند و شکست های گذشته خود را جبران سازد و چنین وضعیتی ایجاب می کرد که امام مجتبی علیه السلام صلح کند و دشمن را عملاً سر جای خود بنشانند.

فلسفه غیبت امام عصر علیه السلام

پرسش سیزدهم: می دانیم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سال ۲۶۰ هجری از نظرها پنهان شده است و اکنون بیش از هزار سال از آن ماجرا می گذرد. می خواهیم بدانیم فلسفه این غیبت طولانی چیست؟

پاسخ: نخست باید توجه داشت که غیبت امام علیه السلام از دیدگاه ما به این معنی نیست که ایشان در جهانی دیگر به سر می برند، بلکه معنای غیبت آن است که حضرت در میان مردم رفت و آمد می کنند و آنان یا حضرت را نمی بینند - چنان که خداوند درباره پیامبرش می فرماید:

«جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا

«میان تو و آنهایی که به آخرت ایمان نمی آورند حجاب ناپیدایی قرار دادیم».

یا می بینند و نمی شناسند چنان که حضرت یوسف علیه السلام را برادرانش می دیدند و نمی شناختند. اما سر این غیبت چیست؟ باید اعتراف کنیم عقل کوتاه ما از دست یابی به آن ناتوان است مگر اینکه از بیانات کسانی که مخزن سر الهی اند استفاده کنیم.

غواص دریاهاى احادیث ائمه اطهار علیهم السلام و صاحب کتاب مستطاب بحار الأنوار علامه مجلسی در یک گلچین زیبا، علت ها و حکمت هایی که در روایات اهل بیت علیهم السلام درباره غیبت حضرت مهدی علیه السلام آمده جمع آوری کرده که در این جا به ترجمه و توضیح بعضی از آنها اکتفا می کنیم:

۱. شایستگی نداشتن مردم برای حضور امام علیه السلام

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده که فرمودند: «به درستی که خداوند وقتی همسایگی قومی را برای ما نپسندد، ما را از میان آنها بیرون می برد»^(۲).

از این حدیث چنین بر می آید که گاهی ظلم و طغیان مردم به جایی می رسد که دیگر لایق بعضی از نعمت های الهی نیستند. نعمت وجود امام معصوم علیه السلام در میان مردم، بزرگترین نعمت الهی و رحمت خداوندی است که در اثر بی لیاقتی مردم، خداوند، آن نعمت عظیم^۰.

ص: ۱۴۹

۱- سوره اسراء: آیه ۴۵.

۲- شیخ صدوق، عل الشرایع: ج ۱، ص ۲۴۴ - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۹۰.

را از آنان سلب می کند.

۲. جریان سنت انبیا علیهم السلام

جاری شدن سنت ها و روش های انبیا علیهم السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام، حکمتی دیگر برای غیبت حضرتش محسوب می شود. یعنی چنان که هر کدام از انبیا علیهم السلام مدتی از عمر خویش را در غیبت به سر می برده اند، این سنت درباره آن حضرت هم اجرا شده است. چنان که از کاشف اسرار حقایق، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیده که: «برای قائم ما غیبتی است که به طول می انجامد».

راوی گوید: «گفتم: برای چه ای پسر رسول خدا؟» امام فرمودند: «خداوند عزوجل نمی خواهد مگر این که در باره او سنت های انبیا را در غیبتشان جاری کند و حتما باید ای سدیر! مدت غیبت آنها به طور کامل انجام شود خداوند عزوجل می فرماید:

«لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» (۱).

«سنتها درباره شما بر طبق سنتهای پیشینیان جاری می شود» (۲).

۳. سری که نباید پرده از آن برداشته شود

در بعضی از روایات چنین آمده که علت غیبت، سری است که پرده برداشتن از آن جایز نیست مگر بعد از ظهور آن حضرت. از عبد الله بن فضیل نقل است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که صاحب این امر (امامت) را غیبتی است حتمی، که اهل

ص: ۱۵۰

۱- سوره انشقاق: آیه ۱۹.

۲- علل الشرایع: ج ۱، ص ۲۴۵ - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۹۰.

باطل در آن به تردید می افتند.» عرض کردم: «فدایتان شوم برای چه؟» فرمود: «علت آن امری است که ما اذن نداریم که برای شما روشن نماییم.» عرض کردم: «پس حکمت غیبت آن حضرت چیست؟» فرمودند: «وجه حکمت در غیبت حضرت مهدی علیه السلام، همان وجه حکمت در غیبت های الهی قبل از آن حضرت است. به درستی که، وجه حکمت در غیبت ایشان کشف نمی شد مگر بعد از ظهورشان؛ چنان که حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام (سوراخ کردن کشتی و کشتن آن فرزند و برپا کردن دیوار) برای موسی علیه السلام کشف نشد مگر در وقتی که خواستند از هم جدا شوند. ای پسر فضیل! این امری از امور خدا و سری است از اسرار حضرت حق و غیبی از غیب پروردگار، و وقتی ما می دانیم که خداوند عزوجل، حکیم است، تصدیق می کنیم که تمام کارهای او حکمت است اگر چه وجه و علت آن برای ما روشن نباشد.» (۱)

۴. حضرت مهدی علیه السلام تحت بیعت هیچ کس نیست

حضرت ولی عصر علیه السلام در توفیق شریف در پاسخ اسحاق بن یعقوب که از علت غیبت پرسیده بود، فرمودند: «اما علت غیبت! خداوند عزوجل می فرماید: "از چیزهایی سؤال نکنید که چون برایتان روشن شود از آن خوش نداشته باشید.» (۲)» به درستی که هیچ کدام از پدران من نبودند مگر اینکه در گردنشان بیعتی از طاغیان زمانشان بود

ص: ۱۵۱

۱- همان.

۲- سوره مائده: آیه ۱۰۱.

ولی من هنگامی که خروج می کنم بیعت احدی از طاغوت ها در گردن من نیست» (۱).

چنان که در این روایت نیز می نگرید حضرت اشاره فرموده اند که کشف حقیقت غیبت به صلاح شما نیست ولی در عین حال گوشه ای از آن را بیان کرده اند.

هنگامی که مردم، حضرت سید الشهداء علیه السلام را تنها گذاشتند و طاغیان را بر خویش، حاکم و مسلط ساختند و از اوج عزت به پرتگاه ذلت افتاده، دست پاک معصوم علیه السلام را کنار زدند و دست آلوده غیر معصوم را به بیعت فشردند، درخت کفر و نفاق بالا گرفت و یکی از میوه های شوم و ننگین آن، خانه نشین شدن ائمه هدی علیهم السلام گردید و آن بزرگواران مجبور شدند برای حفظ دین و حراست و نگه داری خون خود و شیعیان شان به شکل تقیه تحت فرمان حکومت جائران زندگی نمایند. ولی چون قلم تقدیر پروردگار چنین نگاشته بود که آخرین حجت الهی، دست انتقام حق تعالی باشد و حکم خداوندی را بر تمام گیتی سیطره دهد و نه تنها تحت فرمان هیچ دولتی نباشد بلکه همه را تحت فرمان کشد، از این جهت ولادت و دوران زندگی آن حضرت از منظر چشم مردمان مخفی شد تا بیعت هیچ پادشاه و حکومتی را در گردن نداشته باشد و چون قیام نماید، حکم احدی بر او روا نباشد بلکه در آن روز حکم و ملک تنها از آن خداوند قادر قهار خواهد بود:

ص: ۱۵۲

۱- الاحتجاج: ج ۲، ص ۲۸۴ - بحارالانوار: ج ۵۲، ص ۹۲.

{لمن الملك اليوم لله الواحد القهار}. (۱)

«حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهار است».

۵. جدا شدن کافران از مؤمنان

راوی گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «چه شد که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام همان اول کار با مخالفان (خلفا) به جنگ برخاست؟» حضرت فرمود: «به سبب آیه ای که در کتاب خداوند عزوجل است:

{لو تزیلوا لعذبتنا الذین کفروا منهم عذابا ألیما}. (۲)

«اگر مؤمنان و کافران از هم جدا می شدند کافران را عذاب دردناکی می کردیم»

عرض کردم: «معنای جدا شدن آنها چیست؟»

فرمودند: «مؤمنانی که در صلب کفار به امانت گذاشته شده اند و هم چنین است [حضرت] قائم علیه السلام، هرگز ظهور نمی کند تا امانت های الهی خارج شوند و پس وقتی خارج شدند دشمنان خدا معلوم می شوند پس آنان را می کشد». (۳)

از این روایت بر می آید یکی از علت های نجنگیدن حضرت امیر علیه السلام با خلفا و مخالفان خود بعد از پیامبر صلی علیه و آله این بود که در نسل بعضی از آنها مؤمنان و شیعیان پاکی بودند که باید اینها به دنیا بیایند، مثل اینکه از صلب دون صفتی مانند ابوبکر، راد مردی بزرگ

ص: ۱۵۳

۱- سوره غافر: آیه ۱۶.

۲- سوره فتح: آیه ۲۵.

۳- کمال الدین و تمام النعمه: ص ۶۴۱ - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۹۷.

و مؤمنی مخلص و پاک چون «محمد» به دنیا آمد و از حواریون و خاصان درگاه آن حضرت گردید.

امام صادق علیه السلام در ادامه می فرمایند: «نسبت به حضرت ولی عصر علیه السلام نیز چنین است که در نسل بسیاری از کفار، مؤمنانی هستند؛ ظهور حضرت به تأخیر می افتد تا این امانت های الهی از درون این ناپاکان خارج شوند و ایمان و کفر از هم جدا شود، آن گاه امام بپاخیزد و علم جنگ با دشمنان خدا را برافرازد».

۶. خوف و هراس

یکی از حکمت های غیبت، آن است که مردم سرکش و ستم گر به شدت درصدد ریختن خون حضرت مهدی علیه السلام هستند. از این جهت حضرت خائف و مترقب، در نهان به سر می برند؛ چنان که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: «برای این فرزند (حضرت ولی عصر علیه السلام) غیبتی خواهد بود.» راوی گوید: «عرض کردم: برای چه؟» فرمود: «می هراسد که او را سر ببرند»^(۱).

و در روایت دیگر فرمود: «هنگامی که حضرت قائم علیه السلام بپاخیزد این آیه را تلاوت می کند:»^(۲)

«فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^(۳).

«پس هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم و پروردگارم به من حکمت و دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار

ص: ۱۵۴

۱- کمال الدین و تمام النعمه: ص ۴۸۱ - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۹۷.

۲- همان: ص ۲۸۱.

۳- سوره شعرا: آیه ۲۱.

۷. اعمال ناپسند ما

از گفتار پیشوایان معصوم علیه السلام چنین بر می آید که یکی از علل غیبت اعمالی است که از ما سر می زند که امام علیه السلام را خوش نمی آید و آن اعمال، حجاب بین ما و آن نور الهی می شود. وجود مقدس حضرتش در توقیع شریف به این مهم، چنین اشاره فرموده اند:

«اگر شیعیان ما - که خداوند آنها را به طاعت خود موفقشان دارد - یک دل و همراه می شدند، یمن لقای ما از آنها به تأخیر نمی افتاد و به زودی سعادت مشاهده ما را می یافتند... چیزی ما را از آنان محبوس نکرده مگر؛ خبرهایی که از آنها به ما می رسد که ما خوش نداریم و نمی پسندیم که از آنها چنین سر بزند».^(۱)

فواید و برکات امام غایب علیه السلام

پرسش چهاردهم: برای وجود امام دوازدهم که از اول غایب بوده است، چه فوایدی را می توان ذکر کرد؟ او چه مشکلی را حل می کند؟ چه حلال و حرامی را بیان می نماید؟ اگر پیشواست باید در میان مردم باشد و آنها را راهنمایی کند؛ امام ناپیدا چه معنایی می تواند داشته باشد؟

پاسخ: از پیامبر اکرم صلی علیه و آله و حضرت امام صادق علیه السلام و از خود وجود مقدس امام عصر علیه السلام همین سؤال شده و هر سه بزرگوار یک

ص: ۱۵۵

۱- شیخ طبرسی، الاحتجاج: ج ۲، ص ۳۲۵ - بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۱۷۷.

جواب داده اند که مضمون آن این است که بهره مند شدن مردم از امام غایب علیه السلام مانند انتفاع از خورشید پشت ابر است. اگر به این تشبیه بلیغ و رسا دقت شود دیگر هیچ نقطه ابهامی باقی نمی ماند، زیرا بر هیچ کس پوشیده نیست که وجود خورشید برای جان داران و گیاهان و بلکه برای تمام زمین، جنبه حیاتی دارد، یعنی اگر خورشید نباشد دیگر هیچ گیاهی سبز نمی شود و هیچ موجودی زنده نمی ماند و سرمای شدید همه جا را از هم فرو می پاشد اما با پشت ابر رفتن خورشید برای ساعت ها یا چندین روز، فواید و اثرهای آن از بین نمی رود بلکه تمام برکات آن، زمینیان را در بر می گیرد. ائمه هدی علیهم السلام هم علت غایی و هدف خلقتند و به واسطه آنان نور وجود و هدایت و علم به خلق می رسد و به برکت آنها بلاها و آفات از خلق دفع می شود که اگر آنان نبودند مردم به واسطه کارهای ناپسند و قصور و تقصیر شان، سزاوار عذاب می شدند. خداوند متعال می فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (۱)

«تا تو در میان آنانی، خداوند آنها را عذاب نمی کند»

همچنین در روایات بسیار وارد شده که:

«اگر حجت خدا نباشد زمین اهلش را در خود فرو می برد» (۲)

چه بسیار دردها که با توسل به آن امام غایب، دوا می شود و چه گرفتاران که به واسطه او از دام بلا نجات می یابند. البته نفع امام مانند

ص: ۱۵۶

۱- سوره انفال: آیه ۳۳.

۲- اصول کافی: ج ۱، ص ۲۳۲.

خورشید، برای همه کس و همه چیز است مگر اینکه کسی کور باشد و نور خورشید او را سودی نبخشد. همان گونه که از طرف خورشید مانعی نیست و نورش همه جا پرتو افکن است و هر خانه ای به اندازه پنجره ها و روزنه هایی که دارد از نور آن بهره می برد، مردم نیز به انوار هدایت امام بهره مند می شوند اما هر کسی به قدر روزنه ای که از دل خود به سوی امام گشوده از نور معارف و علوم او استفاده می کند و به اندازه ای که پرده های شهوت و علائق جسمانی را کنار زده از معارف ایشان بهره می گیرد تا به جایی برسد که مانند انسانی باشد که زیر آفتاب ایستاده و نور، از همه سو، او را احاطه کرده و بین او و آفتاب حجابی نیست، پس اگر مردم از وجود امام به طور کامل بهره مند نمی شوند مانع از طرف خودشان است و الا آفتاب را تقصیری نیست.

اگر چه عامه مردم در زمان غیبت از فواید کامل امام علیه السلام محرومند، از جانب خدا و وجود امام منع فیضی نیست؛ خدا کارش را انجام داده و زمام دار معصوم را به مردم معرفی نموده است. امام زمان هم برای هر گونه فداکاری و اصلاحات عمومی آماده است لیکن کوتاهی از ناحیه انسان هاست؛ اگر موانع ظهور را بر طرف و مقدمات حکومت قوانین الهی را فراهم نموده، افکار جهانیان را برای پذیرفتن قوانین آسمانی آماده می کردند، ارزش و مزایای برنامه های خدایی را برای بشریت اثبات می کردند، امام زمان علیه السلام ظاهر می شد و انسانها را از فواید بی شمار، بهره مند می نمود و نتایج درخشان حکومت معصوم را به آنان نشان می داد.

پرسش پانزدهم: چگونه مصائب و حوادثی که بر پیامبر خدا و ائمه اطهار علیهم السلام اتفاق می افتاد با علم غیب ایشان سازگار است. مثلاً سپاه اسلام در جنگ احد با شکست مواجه شد، و یا حضرت علی علیه السلام در مسجد کوفه به دست ابن ملجم ضربت خورد و اگر آنها غیب می دانستند و از عواقب امور اطلاع داشتند نباید خودشان را در معرض هلاکت قرار می دادند؟

پاسخ: اولاً: وقتی در بحث عصمت پیغمبر و امام ثابت کردیم که از معصوم حتی کار بیهوده و لغو هم سر نمی زند دیگر چون و چرا در کارهای او معنا ندارد.

ثانیاً: پیامبران و ائمه هدی علیهم السلام به حسب مقامات بلند و اطلاعی که بر غیب و شهود دارند دایره تکلیف آنان با افراد عادی در این جهات فرق دارد و نباید آنان را با افراد عادی سنجید و مقایسه کرد.

ثالثاً: درست است که امام علیه السلام از وقوع قتل خویش در فلان زمان به دست فلانی خبر دارد، وقتی به تمام حکمت ها و مصالح امور آگاه است و در عبودیت و بندگی به جایی رسیده که جز مشیت و خواسته الهی، خواسته دیگری ندارد و معنای «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^(۱) در باره او کاملاً محقق گردیده، دیگر تسلیم محض خواسته پروردگار شده و در این مورد اراده ای مخالف خواسته حضرت حق از خود نشان نمی دهد زیرا می داند که در این زمان.

ص: ۱۵۸

مخصوص و مکان معلوم، شهادت او طبق حکمت و مصلحت دین و شریعت است مانند کسانی که می دانند در میدان جهاد کشته می شوند ولی در عین حال چون مصلحت شریعت و دین در این کار است با اختیار و شوق، به کام مرگ می روند و هیچکس هم این کار را بیهوده نمی داند پس آیا درست است که ما برای امام معصوم علیه السلام به اندازه یک جهادگر در میدان جنگ ارزش قایل نشویم و درباره کار او چون و چرا و اعتراض نماییم؟

ص: ۱۵۹

فصل چهارم: عدل

اشاره

ص: ۱۶۱

اختلاف در آفرینش مخلوقات و عدل پروردگار

پرسش اول: اختلافاتی که در آفرینش مخلوقات و به ویژه انسانها وجود دارد چگونه با عدل و حکمت الهی سازگار است؟ و چرا خدای حکیم و عادل، همه مخلوقات را یکسان نیافریده است؟

پاسخ: اختلاف آفریدگان در بهره های وجودی، لازمه نظام آفرینش و تابع قوانین علت و معلول حاکم بر آن است و فرض یکسان بودن همه آنها پندار خامی است. اگر اندکی دقت کنیم خواهیم دانست که چنین فرضی مساوی با ترک آفرینش است؛ زیرا اگر مثلاً همه انسان ها مرد یا زن بودند تولید مثل و تکثیر انسان انجام نمی گرفت و نسل انسان منقرض می شد و اگر همه مخلوقات، انسان بودند چیزی برای خوردن و تأمین سایر نیازمندی ها نمی یافتند و نیز اگر همه حیوانات و نباتات یک نوع و یک رنگ و دارای خواص یکسان بودند، این همه فواید بی شمار و زیبایی های خیره کننده پدید نمی آمد. آفرینش پدیده ها، با شکل ها و ویژگی های مختلف، تابع اسباب و شرایطی است که در جریان حرکت و تحول ماده، فراهم می شود و هیچ کس را قبل از آفرینش، حقی بر خدا نیست که او را چنین یا چنان بیافریند و یا در مکان خاص و یا زمان معینی قرار دهد تا جایی برای عدل و ظلم داشته باشد.

تفاوت استعداد افراد، همگام با مسأله عدل

پرسش دوم: چرا خداوند انسان ها را با استعدادهای متفاوت می آفریند؛ یکی با استعداد و هوش بالا که به پست های مهم می رسد و

ص: ۱۶۳

دیگری کم استعداد که هر چقدر تلاش کند به جایی نمی رسد؟

پاسخ: اختلاف در ذوق، هوش و درک ما سبب بقای زندگی اجتماعی انسان است و اگر همه افراد از نظر ذوق و استعداد یک نواخت باشند، رشته زندگی اجتماعی از هم جدا می شود. به عقیده روان شناسان آنچه مهم است، این است که هر فرد ذوق خود را دریابد و بداند که استعداد خود را باید به چه سمتی متوجه سازد. در هر جامعه ای وجود استعداد مختلف لازم و ضروری است و برای گردش چرخ های اجتماع، لازم است افراد استعدادها و ذوق های گوناگون داشته باشند و همانند اعضای یک پیکر، هر یک وظیفه ای را انجام دهند و حتی کوچکترین عضو اهمیت بالایی دارد و نیازی را بر طرف می کند. البته نمی توان انتظار داشت که همه افراد، دکتر و مهندس و مدیر عامل شوند و اساساً چنین انتظاری به صلاح جامعه نیست؛ امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می فرمایند:

«لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا فاذا استووا هلكوا»

«تا زمانی که مردم با هم متفاوتند، در خیر و رفاه هستند، ولی هنگامی که بخواهند از هر نظر یکسان باشند، نظام زندگی آنها از هم می پاشد.» (۱)

پایان پذیر بودن زندگی دنیا و عدالت الهی

پرسش سوم: اگر حکمت الهی اقتضای حیات انسان را در این

ص: ۱۶۴

۱- شیخ صدوق، امالی: مجلس ۶۸، ص ۵۳۱، حدیث ۷۱۸.

جهان داشته باشد پس چرا او را می میراند و به حیات او خاتمه می دهد؟

پاسخ: این نکته نباید فراموش شود که آمدن انسان به این دنیا به منظور ماندن همیشگی در آن نیست، بلکه دنیا گذرگاهی است که انسان از آن عبور می کند تا به زندگی جاودان آخرت برسد و در واقع زندگی دنیا در مقابل حیات آخرت اصلاً چیزی به حساب نمی آید؛ لذا قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»

«زندگی این دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و سرای آخرت حیات و زندگی [واقعی] است، اگر

بدانند».(۱)

در واقع انسان با مرگ خود از پللی می گذرد و به جهانی برتر، بالاتر و گسترده تر می رسد، پس مرگ، پایان حیات نیست بلکه شروع حیات واقعی است و این دنیا مزرعه ای است که انسان به عنوان برزگر در آن بذر عمل می باشد تا نتیجه آن، ذخیره زندگی جاودان آخرت وی باشد؛ پس خوشا به حال کسی که بذر حسنات می افشاند و نهال بندگی می نشاند تا در آخر کار، میوه های سعادت بچیند و بدا به حال کسی که بذر شقاوت و معصیت می کارد تا در آنجا دانه های حسرت و ندامت را به دامان ببیند!

ص: ۱۶۵

دنیا گذرگاهی است برای عبور نه قرارگاه دل بستگی و غرور.

پس ای رفیق دل بر این کاروانسرا مبند

که خانه ساختن آیین کاروانی نیست

عذاب جاوید کافران و عدالت پروردگار

پرسش چهارم: آیا عذاب جاویدان برای عده ای که در مدت محدودی در دنیا کفر ورزیده اند، خلاف عدالت الهی نیست؟

پاسخ: بهترین پاسخی که در این باره می توان داد، کلام شریف حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که فرمودند: «اهل جهنم در آتش جاویدان هستند فقط به دلیل اینکه نیت آنها این بود که اگر همیشه در دنیا بمانند از فرمان خداوند سرپیچی کنند؛ و اهل بهشت فقط برای این در آن جا جاودان هستند که نیتشان این بود که اگر در دنیا جاودان باشند همیشه فرمان بردار خداوند باشند؛ پس هر دو دسته به سبب نیت خود جاودانند». سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾. (۱)

«بگو: هر کس طبق روش [و خلق و خوی] خود عمل کند».

بعد فرمودند: «علی نیت؛ کارهایی که از هر کس سر می زند برخاسته از نیت اوست». (۲)

به قول شاعر:

ص: ۱۶۶

۱- سوره اسراء: آیه ۸۴.

۲- وسائل الشیعه: ج ۱، ابواب مقدمه العبادات، باب ۶، ص ۵۴، ح ۴.

« از کوزه همان برون تراود که در اوست».

کسی که تمام زمینه های بندگی را در وجود خود از بین برده و سرزمین وجودش را به شوره زاری مبدل ساخته که جز خار و خس گناه در آن نمی روید اگر میلیونها سال هم در دنیا بماند کارش جز سرکشی و نافرمانی خداوند متعال نیست؛ پس جزای او این است که همیشه در عذاب باشد؛ بنابراین عذاب خداوند جز نتیجه عمل برخاسته از نیت خود ما نیست.

رویداد حوادث تلخ، حکمت و عدالت خداوندی

پرسش پنجم: رخ دادن حوادث و بلاها که جز زیان هیچ فایده و اثری ندارد، و از جمله تنگ دستی عده ای و در رفاه و آسایش بودن دیگران چگونه با حکمت و عدل خداوند سازگار است؟

پاسخ: قضاوت درباره بلاها و مصیبت ها و اینکه این نوع پدیده ها جز زیان و تباهی سود دیگری ندارند، بستگی به این دارد که وضع عمومی جهان با تمام ابعاد آن برای ما روشن باشد، سپس داوری کنیم که آیا این پدیده ها جز زیان نتیجه دیگری دارد یا نه؟! و روشن است که چنین احاطه ای بر جهان برای ما ممکن نیست. در حالی که داوری صحیح در این موارد، علاوه بر احاطه و نظر وسیع، به آگاهی از علل و انگیزه ها و هم چنین نتایج و مقدمات آن پدیده از ازل تا ابد نیاز دارد. چه بسا ممکن است که یک پدیده و رویداد از یک بعد کوچک، بی فایده و زیان بار جلوه کند، ولی با در نظر گرفتن ابعاد دیگر، در گذشته و آینده مفید و سودمند باشد.

ص: ۱۶۷

بشر در ارزیابی پدیده های آفرینش دچار یک نوع خود بینی خاص است و به همه چیز و به هر پدیده از عینک سودجویانه خویش می نگرد. هر گاه حادثه ای به سود او و بستگان باشد، بی درنگ به وجد و شادی بر می خیزد؛ اگر مؤمن باشد به شکرانه آن، پیشانی بر خاک می ساید و گرنه آن را بلا، آفت، بدبختی و تیره روزی تلقی می کند از باب مثال باران برای سفال گری که سفال های زیاد ساخته و آفتاب می طلبد، زیان بار است و در همان حال برای کشاورزی که مزارعش تشنه است، رحمت. پس حوادث روزگار را نمی شود از دید شخصی یا گروهی و یا از جهت زمان و مکان خاصی تحلیل و بررسی کرد.

مسأله دیگر هماهنگی دنیا و آخرت است. دیدن یک طرف سکه و نادیده گرفتن طرف دیگر آن، درست نیست؛ پس اگر کسی در این دنیا متحمل مشقت ها و ضررهایی شد در آخرت جبران آن ها می شود؛ چنان که از امام سجاد علیه السلام روایت شده:

«الدنيا والآخرة ككفتي ميزان، أيهما رجحت نقصت الآخرة»

«دنیا و آخرت مانند دو کفه ترازو هستند، هر کدام که سنگین شد دیگری را از بین می برد». (۱)

از طرف دیگر بلاها و مصیبت ها نتیجه اعمال زشت خود ماست. چنان که این حقیقت از بسیاری از آیات و روایات استفاده می شود. (۲) ..

ص: ۱۶۸

۱- عوالی الثانی: ج ۴، ص ۱۱۵.

۲- ر.ک. سوره نساء: آیه ۷۹ - اعراف: آیه ۹۶ - عنکبوت: آیه ۳۰ - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۸ و....

به علاوه آثار و فوایدی هم دارند که در این جا به بیان برخی از آنها می پردازیم:

سختی ها و محرومیت ها موجب می شوند بشر از نردبان علم و آگاهی بالا رود و استعدادهای نهفته خود را شکوفا سازد. اگر زندگی دور از مصایب و مشکلات بود، هرگز انسان به پیشرفت ها و راحتی های موجود دست پیدا نمی کرد.

از دیگر آثار تربیتی مصایب این است که در انسان روح مقاومت و پایداری را تقویت کرده، او را در برابر حوادث بردبار و صبور بار می آورد و توفان حوادث نمی تواند درخت وجود او را از جای بکند.

از دیگر فواید ارزنده آن، بیداری و توجه انسان غفلت زده در دنیا، به وارستگی از دنیا و لذایذ آن است. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

« من عرف الدنيا لم تحزن ما اصابه »

«هر کس دنیا را بشناسد، از آنچه به او می رسد محزون نمی شود». (۱)

در آیات متعدد قرآن مجید به دلیل و حکمت بالاها اشاره شده است، مثلا در جایی می فرماید:

«هیچ پیامبری را در هیچ دهکده و شهری نفرستادیم مگر آن که مردم آن جا را به شدت و سختی دچار

ص: ۱۶۹

نمودیم تا شاید [متنبه شده و] به ما متوجه شوند». (۱)

«قوم فرعون را به خشکسالی و کمی میوه دچار نمودیم تا شاید متذکر گردند». (۲)

فقر نیز از جمله همین موارد است که مشمول پاسخ های قبل می شود. علاوه بر آن باید گفت: خداوند متعال در قرآن فلسفه این گونه بلاها را، امتحان بندگان و محک صبر و بردباری مردمان می شمارد. البته کسانی که بر این سختی ها صبر و استقامت کنند و سخن و کاری بر خلاف رضای پروردگار از آنان سر نزنند خداوند درود و رحمت بی پایان خویش را نثار آنان می کند و بشارت اجرایی حساب به آنها می دهد.

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ...» (۳) «قطعا همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مالها و جانها و میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان!».

موهبت عصمت، عین عدل الهی

پرسش ششم: اعطای عصمت به افراد معدودی از انسانها و محروم بودن سایرین از چنین موهبتی، چگونه با عدل الهی سازگار است؟

ص: ۱۷۰

۱- سوره اعراف: آیه ۹۴.

۲- همان: آیه ۱۳۰.

۳- سوره بقره: آیات ۱۵۵ - ۱۵۷.

پاسخ: انسان هر چه دارد از آن خداست و هر چه انجام دهد به وسیله نعمت های اوست. بنابراین؛ اولاً: خداوند عزوجل هر چه را به هر کس عنایت فرموده از باب لطف و مرحمت است.

ثانیاً: پروردگار متعال، حکیم است و هر آنچه انجام دهد، طبق حکمت و مصلحت است نه بی حساب و بیهوده؛ او می تواند به حساب مصلحت و حکمت بالغه خویش، به کسی نعمتی دهد یا از کسی منع نماید چرا که:

«لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» (۱)

«از آنچه انجام دهد سؤال نمی شود و دیگران از کرده هایشان مورد سؤال واقع می شوند».

از این جمله است نعمت بزرگی عصمت کبری که خداوندگار آن را به عده ای از بندگان صالح و نیکو سرشت خویش ارزانی داشته است.

ثالثاً: لیاقت و آمادگی آنان و فراهم نمودن زمینه برای پذیرش این نعمت، سبب دیگری است که وجود آنان را جایگاه قرار این نعمت عظمی نموده؛ ولی ممکن است بر اثر نبود شایستگی و به دلیل مصلحت، عده دیگری را مشمول این لطف و مرحمت خاص نبیند.

البته شایان یادآوری است که عدل آن نیست که به همگان به طور مساوی نعمت بخشند؛ بلکه عدالت آن است که هر چیز را در جای خویش قرار دهند.

ص: ۱۷۱

فصل پنجم: معاد

اشاره

ص: ۱۷۳

پرسش اول: چرا باید زندگی انسان در انتها به مرگ و نیستی منتهی شود؟ چرا خداوند انسان را خلق و بعد او را فنا می کند؟

پاسخ: اگر حقیقت زندگی انسان در همین زندگی عادی چند روزه خلاصه می شد و از چارچوب طبیعت بیرون نمی رفت و چراغ هستی او با مرگ وی برای همیشه خاموش می شد، جا داشت که این سوال مطرح شود که خدای متعال چرا انسان را می آفریند و سپس چراغ پر فروغ زندگی او را خاموش می کند. اما بر اساس حکمت الهی، مرگ پایان زندگی نیست، بلکه دروازه ابدیت و پیوستگی است. انسان با مرگ از منزلی به منزل کامل تر کوچ می کند، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«برای نابودی خلق نشده اید، بلکه شما را برای جاودانگی آفریده اند و همانا با مرگ از خانه ای به خانه دیگر منتقل می شوید».(۱)

هدف از زندگی چند روزه جز این نیست که انسان، خود را برای یک زندگی کامل تر آماده سازد. آن چه در این جهان کاشته ایم در سرای دیگر در و خواهیم کرد. در روایات آمده است: «الدنیا مزرعه الآخره» «دنیا مزرعه آخرت است».(۲)

کیفیت محصول در سرای جاودان، مربوط به زحمت و تلاشی است که در این جهان انجام می دهیم. آری! اگر سرای آخرت و دنیای

ص: ۱۷۵

۱- شیخ صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه: ص ۲۵ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۹

۲- المحججه البیضاء: ج ۷، ص ۲۵۰

پس از مرگ وجود نداشت، آفرینش بیهوده بود اما هرگز چنین نیست. قرآن کریم در این باره می فرماید:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (۱) « آیا تصور می کنید که شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما باز نخواهید گشت».

لقای پروردگار

پرسش دوم: ملاقات با خداوند و لقای پروردگار چه مفهومی دارد؟

پاسخ: تعبیر «لقاء الله» در قرآن مجید بسیار آمده و بدیهی است منظور از «لقاء» و «ملاقات خداوند»، رویارویی با او و ملاقات حسی، مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست؛ چون خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم ظاهر دیده شود، (۲) سوره اعراف آیه ۱۴۳ (۳) بلکه منظور مشاهده آثار قدرت او در صحنه ی قیامت و پاداش ها و کیفرها و نعمت ها و عذاب های اوست و چون در آن جا هر اراده و اختیاری بدون اراده و اختیار او سرکوب و خاموش است، ظهور و بروز ملک و قدرت خداوند برای بندگان روشن تر و واضح تر است و چون آثار قدرت و ملک، همه مستقیماً به او بر می گردد و نشانه او برای همه.

ص: ۱۷۶

۱- سوره مؤمنون: آیه ۱۱۵

۲- «قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي»، «عرض کرد: پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را بینم! گفت: هرگز مرا نخواهی دید»،

۳- «لَمَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»، «چشم ها او را نمی بیند ولی او همه چشم ها را می بیند و او بخشنده و آگاه است» سوره انعام، آیه ۱۰۳.

روشن است، مانند آن است که خود او را می بینند. بدین جهت «لقا» به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است؛ زیرا انسان گاه به جایی می رسد که گویی خداوند را با چشم در برابر خود مشاهده می کند، به

طوری که هیچ گونه تردیدی برای او باقی نمی ماند. گرچه بعضی از دانشمندان نمایان خرافی از این گونه آیات چنین استفاده کرده اند که او را در جهان دیگر می توان دید، و ملاقات را به معنی ملاقات حسی تفسیر نموده اند، بدیهی است که ملاقات حسی لازمه اش جسمیت، و جسمیت لازمه اش محدودیت، نیازمندی و فناپذیری است، و هر عاقلی می داند ذات مقدس خداوند از این اوصاف، پاک و منزّه است. بنابراین انسان در قیامت چون آثار خداوند را بیشتر و بهتر از هر زمان مشاهده می کند، او را با چشم دل آشکار می بیند و ایمانش یک ایمان شهودی می شود، به همین دلیل طبق آیات قرآن، حتی لجوجترین منکران خداوند در قیامت زبان به اعتراف می گشایند چرا که راهی برای انکار نمی بینند: «قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ» (۱) می گویند: «پروردگارا! شقاوتمان بر ما چیره شد و ما قوم گمراهی بودیم».

ص: ۱۷۷

پرسش سوم: منظور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از این که فرمودند: «خدایی را که نمی بینم نمی پرستم»، چیست؟

پاسخ: عبادت نیاز عبد است به درگاه معبود: لذت مناجات فقیر است با غنی، طلب رحمت و مغفرت ذلیل است از قوی، و خضوع و خشوع و تضرع عبد فانی است به درگاه مولای باقی؛ و همه این امور حضور معبود و ادراک و دیدارش را می طلبد. بدین جهت وقتی آن شخص می پرسد: «آیا پروردگارت را دیده ای یا امیر المؤمنین؟» و از پاسخ آن حضرت که فرمودند: «چیزی را که نمی بینم نمی پرستم» بدگمان و متعجب شد و گمان کرد مراد آن حضرت از دیدن، دیدار با چشم است. آمیخته با توییح سؤال خود را تکرار کرد: «چگونه او را می بینی؟»

حضرت در جواب، منظور خویش را از دیدن چنین بیان فرمودند: «دیده ها هرگز او را آشکارا نمی بینند». یعنی دیدن او به چشم و به مشاهده ی قوه بینایی جسمانی نیست؛ زیرا بدیهی است که لازمه دیدار حسی، جسمیت، و جسمیت توأم با محدودیت، نیاز و فناپذیر بودن است و خداوند متعال از صفات جسم منزله و پاک است.

در ادامه چگونگی دیدار را توضیح دادند: «اما دلها با حقیقت ایمان، او را در می یابند». یعنی به واسطه عقاید راستین که از عقول پاک و استوار سرچشمه گرفته و پایه گذاری شده و هیچ سستی و خللی در او راه ندارد، به عظمت و معرفت او پی برده می شود، و تصدیق وجود بی بدیل و سایر صفات و اسمای حسنا ی او می گردد.

این شهود باطنی و ادراک قلبی بالاترین مرتبه انکشاف و ظهور است که با دیدار حسی قابل قیاس نیست. (۱)

جاودانگی انسان

پرسش چهارم: چرا انسان موجودی جاودانه و فناپذیر است؟

پاسخ: اصولاً انسان از فنا متنفر است، و طرف دار جاودانگی است. دوست دارد بعد از مردن نام و یادش ماندگار باشد و همین علاقه درونی و فطری به ما در مباحث معاد کمک می کند که بدانیم انسان برای جاودانگی آفریده شده است، والا غریزه عشق به جاودانگی در او نبود، همان طور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

«برای فنا خلق نشده اید، بلکه شما را برای جاودانگی

آفریده اند». (۲) روی همین اساس یکی از آرزوهای انسان میل به جاودانگی است که در ضمیر تمام انسان ها وجود دارد و فطرت انسانی متناسب و سازگار با هدف آفرینش، سرشته شده. لذا از این حالت فطری در می یابیم که آفرینش انسان برای فنا نیست. در انسان علاوه بر گریز از خطر و حفظ حیات که در تمامی جانداران وجود دارد آرزوی ابدیت نیز هست و از آنجا که در نظام طبیعت هیچ میلی گزاف و بیهوده نیست، می توان آن را گواهی بر بقای انسان پس از مرگ دانست. یعنی هر میل و احساسی که در انسان به صورت اصیل خودنمایی کند،

ص: ۱۷۹

۱- اصول کافی، کتاب توحید: ج ۱، ص ۹۵

۲- الاعتقادات فی الدین الامامیه: ص ۲۵ - بحار الانوار: ج ۶، ص ۲۴۹

خود گواه بر وجود کمال بالا-تری است که این حس آن را تعقیب می کند؛ مثلا- حس کنجکاوی که پدید آورنده علوم و صنایع است، خود گواه بر وجود علومی است که به آن حس، علیت تحریک می بخشد، حس زیباخواهی و زیبادوستی دلیل بر وجود زیبایی هاست، همان طور که حس تشنگی گواه بر وجود آب است. اگر آب نبود تشنگی وجود نداشت و همین طور اگر جاودانگی برای انسان نبود، میل به آن در نهاد او قرار داده نمی شد.

قبر چیست؟

پرسش پنجم: اینکه گفته می شود انسان پس از مرگ، یا معذب است یا متنعّم؛ چرا هنگامی که بدن مادی را در قبر می گذاریم و روی آن را می پوشانیم، پس از مدتی قبر را می شکافیم، هیچ خبری نمی یابیم؟ نه از سوختن بدن خبری است و نه از مصفا گشتن آن! آنچه می بینیم، تنها همان بدن خاکی است که در قبر با سکون کامل افتاده؛ هیچ اثری از آثار وحشت یا نعمت در آن نیست. برخی نیز درون قبر دورین کار می گذارند و مسایل آن را از هنگام دفن تا مدتی بعد دنبال می کنند؛ ولی هیچ اثر و تغییر و تحولی که دلالت بر رنج و شادی داشته باشد، نمی یابند. آیا این امور دلالت می کند بر این که هیچ فرجامی - چه خوب و چه بد - در کار نیست، و فشار قبر، سؤال منکر و نکیر، عذابها و نعمت ها پوچ است و غیر واقعی؟

پاسخ: سخن در این است که مراد از قبر چیست؟ با دقت در آیاتی که برای حیات برزخی به آن تمسک می شود و روایاتی که

درباره برزخ سخن می گوید، به خوبی روشن می شود که مراد از قبر آن گودال کوچکی نیست که انسان را در آن مدفون می کنند، بلکه مقصود، همان جهانی است که انسان پس از مرگ و پیش از بر پا شدن قیامت، در آن زندگی می کند، و چون قرار گرفتن در قبر ملازم و یا سرآغازی برای ورود به آن جهان می باشد، واژه قبر در مورد آن به کار رفته است. از روایات استفاده می شود که در برزخ، روح به بدنهایی شبیه به بدن های دنیوی تعلق می گیرد؛ بدنهایی لطیف و مناسب با آن جهان، که آن روح و بدن مورد ثواب و عقاب می باشد. (۱)

فشار قبر

پرسش ششم: سؤال شب اول قبر و فشار قبر با همین بدن دنیایی است یا خیر؟

پاسخ: آنچه از روایات استفاده می شود این است که، سؤال ملکین از میت در قبر با همین «بدن دنیوی» است نه بدن دیگر (قالب مثالی) (۲) زیرا در روایات متعدد، تصریح شده که «روح» موقتا به بدن بر می گردد - البته نه به طور کامل - بلکه در حدی که قادر به پاسخ سؤال باشد. به عنوان نمونه از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

«فإذا أدخل حفرة ردت الروح في جسده و جاءه ملكا القبر فامتحناه...»ست

ص: ۱۸۱

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۷۱.

۲- گرچه بعضی گفته اند همه آنچه که در عالم برزخ واقع می شود از سؤال و عذاب و فشار قبر با قالب مثالی است

«هنگامی که مرده داخل قبرش شد، روح به بدنش بر می گردد، آنگاه دو فرشته قبر می آیند و از او پرسش

می نمایند».(۱) و یا در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«... فاذا ادخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقيا عنه اكفانه ثم يقولان له: من ربك و ما دينك...»

«وقتی که مرده را وارد قبر کردند، دو ملک قبر می آیند و کفن از روی او بر می دارند و سپس از خدا و دینش

سؤال می کنند».(۲) معلوم است که جدا کردن کفن از بدن و سپس پرسش کردن، با بدن دنیوی و جسد مادی سازگاری دارد نه با جسد مثالی. و در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«فيقعدانه و يلقيان فيه الروح الی حقويه فيقولان له: من ربك»

«هنگامی که دو ملک وارد قبر شدند، ابتدا میت را می نشانند و روح را در او می دمند تا نشیمنگاه او و

سپس از او سؤال می کنند».(۳) هم چنین از احادیث متعدد استفاده می شود که «روح» به بدن مادی عنصری بر می گردد و سؤال از همین بدن است نه از جسد

مثالی.(۴)

ص: ۱۸۲

۱- فروع کافی ج ۳، ص ۲۳۴

۲- همان: حدیث ۱، ص ۲۳۴

۳- همان، ج ۳ ص ۲۳۹.

۴- برای مطالعه بیشتر ر. ک. بحار الانوار: ج ۵۸، ص ۴۹، ۵۰

پرسش هفتم: منازل و مراحل برزخی را به ترتیب توضیح دهید؟

پاسخ: روایت شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در هر شب، هنگامی که مردم به خوابگاه خود می رفتند صدای نازنینش بلند می شد به حدی که تمام اهل مسجد و کسانی که همسایه مسجد بودند می شنیدند که ایشان می فرمودند: «آماده شوید و اسباب سفر خود را مهیا کنید؛ خدا شما را رحمت کند! همانا منادی مرگ ندای «الرحیل» - کوچ - در میان شما داده است... به درستی که در جلو شما گردنه های بسیار دشوار و منزل های هولناک است که باید از آنها عبور کنید و چاره ای از آن نیست». (۱)

مرگ، اول منزل سفر

مرگ مرحله ای است بسیار دشوار که سختی ها از هر طرف به شخص در حال مرگ هجوم می آورند، از طرفی وداع با آنچه داشته از اهل و عیال، دوستان و مال و اندوخته هایی که بسا به ظلم و غصب مالک شده و حقوق متعلق به آن را نپرداخته، و از طرف دیگر هول ورود به عالمی که غیر از این عالم است و چشمش چیزهایی را می بیند که پیش از این نمی دید.

{فكشفتنا عنك غطاءك فبصرک الیوم حدید}. (۲) «و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت تیز بین است».

ص: ۱۸۳

۱- منازل الآخرة: ص ۱۲

۲- سوره ق: آیه ۲۲

از طرف دیگر شیطان و یارانش برای اینکه او را به شک بیندازند جمع شده اند و می خواهند کاری کنند که ایمان او را بگیرند تا بی ایمان از دنیا برود.^(۱)

از سوی دیگر هراس از آمدن ملک الموت که آیا به چه شکل و قیافه ای خواهد بود و چگونه جان او را خواهد ستاند.

قبر، مرحله دوم برزخ

ملک الموت روح را از بدن می گیرد و به محضر ربوبی می برد و سپس به قبر باز می گرداند^(۲) که در اصطلاح عرف به «شب اول قبر» معروف است؛ از نظر روایات قطعی است که «قبر» یا باغی از باغستان های بهشت و یا گودالی از گودال های آتش؛

«القبر اما حفرة من حفر النيران او روضه من ریاض

الجنة».^(۳)

سؤال های نکیر و منکر، سومین مرحله برزخی

وقتی انسان از محضر ربوبی بازگشت، دو ملک به نام «نکیر» و «منکر» می آیند و از توحید، نبوت، معاد، امامت و عدل می پرسند. چهره ی این دو، برای کفار بسیار وحشتناک است؛ دورنمایی که روایات از آنها ترسیم کرده اند، این گونه است:

«صدای ایشان همچون رعد آسمانها، کوبنده و چشمانشان همانند برق، خیره کننده است».^(۴) در بعضی از روایات نیز آمده است

ص: ۱۸۴

۱- مفاتیح الجنان: دعای عدیله.

۲- کلین، فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۴.

۳- فیض کاشانی، علم الیقین ج ۲، ص ۸۶۶ علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۶، ص ۲۱۸

۴- الکافی، ج ۳، ص ۲۳۲ - بحار الانوار: ج ۶، ص ۲۶۱

که همراه این دو ملک، حضرت رسول و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام هم تشریف می آورند. (۱)

فشار قبر، چهارمین مرحله

در روایات آمده است که انسان های سخن چین و کسانی که در امر طهارت و بول، بی مبالاتی می کنند و بد خلق ها و پر حرف ها به این عذاب دچار می شوند؛ (۲) بنابراین چون بیشتر ما به بعضی از این اعمال ناپسند گرفتاریم، از فشار در امان نیستیم و به مناسبت شدت و ضعف گناهانمان، فشار قبر نیز شدت و ضعف می یابد.

داستان معاذ و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره او گواه این سخن است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «آن قدر ملایکه برای تشییع جنازه معاذ آمدند که زمین مملو از فرشتگان شد» اما وقتی او را در قبر گذاشتند فرمودند: «قبر چنان فشاری به او داد که استخوان هایش در هم شکست!» رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این باره فرمودند: «او در خانه نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود». (۳)

به طور کلی در روایات می خوانیم که قبر چنان فشاری به انسان می دهد که بدنش له و دماغش خرد می شود تا حدی که روغن از بدنش می چکد. (۴) فشار قبر مردم سخن چین (آنان که برای مردم توطئه سازی می کنند) از همه دشوارتر است. امام صادق علیه السلام.

ص: ۱۸۵

۱- تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ص ۲۱۳ - بحارالانوار: ج ۶، ص ۱۷۵

۲- علل الشرایع: ج ۱، ص ۳۰۹ - بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۲۲ .

۳- علامه مجلسی، حق الیقین: ص ۴۲۰.

۴- برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به تفسیر قمی: ج ۱، ص ۳۶۹ - بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۲۶.

می فرمایند: «هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای او فشار قبر است»^(۱) در روایت دیگری می فرمایند: «فشار قبر مؤمن کفاره نعمتی است که تزییع کرده»^(۲).

با این بیان معلوم شد که اگر انسان بتواند سؤالات «نکیر» و «منکر» را پاسخ گوید، «بهشت برزخی» برایش تحقق می پذیرد و در این بهشت تا قیامت به سر خواهد برد، اما گناه کاران زبانشان بند می آید و اعمال و رفتارشان موجب می شود که کلمه «لا اله الا الله» را از یاد ببرند. بنابر این تازیانه ای به آنان می زنند که قبرشان مملو از آتش می شود و گودالی از گودال های دوزخ در برابر آنان دهان باز می کند و تا قیامت در این «عذاب برزخی» خواهند بود.

زمان در عالم برزخ

پرسش هشتم: آیا در عالم برزخ نیز زمان مطرح است؟ این زمان چگونه است، مثلاً کسی که هزاران سال پیش از دنیا رفته چه تفاوتی با فرد تازه گذشته دارند؟

پاسخ: گویا سؤال کننده احتمال داده کسی که هزاران سال پیش از دنیا رفته از حیث میزان آسایش و راحتی یا از جهت عذاب و شدت گرفتاری با کسی که نزدیک به قیامت چشم از جهان بسته تفاوت دارد، و حال آنکه بر پایی قیامت، تمام شدن نعمت یا پایان عذاب برزخ نیست که گمان شود کسی کمتر یا بیش تر متنعم بوده یا عذاب کشیده،

ص: ۱۸۶

۱- کافی: ج ۳، ص ۱۳۰ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۹۷.

۲- ثواب الاعمال: ص ۱۹۷ - بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۲۱ □

بلکه قیامت ادامه ی همان حالت برزخی است به صورت دیگر. با توجه به اینکه چون حالات برزخیان متفاوت است، گاهی شدت گرفتاری های مراحل برزخی موجب آمرزش و تخفیف عذاب قیامت می گردد.

اگر شخصی پاک و مؤمن باشد، پس از مرگ در نعمت های خداوندی غوطه ور است و در کمال آسایش و رفاه زندگی می کند، و گرنه، در عذاب الهی گرفتار و معذب است و روزگار سختی را می گذارند. اگر هم از افراد مستضعف فکری باشد، یعنی قدرت بر تشخیص حق از باطل نداشته و یا حجت بر او تمام نشده و هم چنین کودکان و دیوانگان، تا قیامت و بر پا شدن محکمه عدل الهی، بدون سؤال و عذاب و نعمتی در عالم برزخ خواهند ماند.

پس، ماندن و درنگ در قبر برای مؤمنان و صالحان آزار دهنده نیست؛ اما برای غیر ایشان بسیار رنج آور و با عذاب همراه می باشد. تفاوت افراد از نظر عمل خیر و شر به شدت و ضعف عذاب یا نعمت، بستگی دارد و از آن جا که خداوند متعال حکیم است و عادل، طوری با آنان عمل می کند که سر سوزنی به کسی ظلم و جور نشود {إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ}. (۱)

در تاریخ چنین آمده: روزی حضرت عیسی علیه السلام از کنار قبر جوان تازه گذشته ای که هنوز آب قبرش خشک نشده بود عبور می کردند، به اذن خداوند متعال، جوان را زنده کردند. وقتی جوان زنده شد،

ص: ۱۸۷

چهره ای بسیار پیر و شکسته و حالتی رنجور و خسته داشت؛ گویی مدت طولانی از این جهان رفته است! حضرت عیسی علیه السلام از او پرسیدند: «چه مدت است که جان سپرده ای؟» جوان گفت: «چندین هزار سال!» سپس پرسیدند: «پس از مرگ بر تو چه گذشت؟» جوان گفت: «وقتی مرا به خاک سپردند، «نکیر» و «منکر» آمدند و سؤالاتی کردند، چون نتوانستم جواب دهم، مرا تازیانه ای زدند که قبرم از آتش پر شد و تا همین الان می سوختم!»

حضرت از آن جا گذشت و دگر بار پیرمردی را که سالیان دراز از مرگش می گذشت و نشانی از قبرش به جای نمانده بود به اذن خدا زنده کرد. پیرمرد وقتی زنده شد، با نشاط و با جمال، جلوه می کرد. حضرت از او پرسیدند: چند وقت است که چهره در نقاب خاک کشیده ای؟» پیر مرد گفت: هم اکنون، تا از دنیا رفتم مرا به خاک سپردند؛ «نکیر» و «منکر» آمدند و از من سؤالاتی کردند؛ چون جواب دادم، باغی از باغ های بهشت بر من نمایان شد... در همان جا بودم که مرا احضار فرمودید». (۱)

بیکر انسانی در عالم برزخ

پرسش نهم: بدن برزخی چگونه است و از چه چیزی ساخته می شود؟ آیا مادی است یا غیر مادی و یا مابین این دو؟

پاسخ: بسیاری از حقایق هستی و خصوصاً حقایقی که در ماورای

ص: ۱۸۸

جهان طبیعت وجود دارد، برای ما مجهول است. البته این ندانستن، بیش تر در کم و کیف و چگونگی آن حقایق است؛ ولی اصل آن حقایق را عقل و وحی در جای خود اثبات کرده اند و ما نسبت به آن آگاهی داریم. البته علم ما به کنه و ماهیت آن حقایق بسیار محدود است؛ مگر برای عده کمی که با سلوک عملی در همین دنیا به آن عوالم راه یافته باشند و علم اجمالی آنها به علم تفصیلی تبدیل شده باشد. از این رو، سنخیت و چگونگی بدنهای برزخی برای ما به صورت کامل و دقیق روشن نیست؛ ولی در عین حال از مجموعه آیات و روایات می توان دورنمایی از کم و کیف بدن برزخی را تصور کرد. که از مجموعه ی آنها چنین فهمیده می شود که روح پس از خارج شدن از بدن، به اجساد مثالی لطیفی شبیه اجسام جن و ملائکه تعلق پیدا می کند که مانند صورت بدن اصلی انسان می باشد. (۱)

عذاب بر روح است یا بر بدن

پرسش دهم: فشار قبر و عذاب های عالم برزخ بر بدن انسان انجام می شود یا بر روح؟

پاسخ: در ضمن سؤالاتی که از شیخ مفید رحمه الله علیه پرسیده شده این بود: «نظر شما راجع به عذاب و چگونگی آن چیست؟ و آیا هنگام عذاب، روح به جسد باز خواهد گشت یا نه؟ و آیا عذاب در قبر واقع می شود یا هنگام نفخه ی صور؟»

ص: ۱۸۹

مرحوم شیخ پاسخ فرموده بودند: «کلام در عذاب قبر و راه رسیدن به اسرار و رموز آن همان است که از طریق حضرات معصومین علیهم السلام بیان شده و الا عقل را در این وادی پای در گل است»^(۱).

آنچه از آیات و روایات و ادله معاد به دست می آید، این است که «روح» بعد از مرگ باقی است. و ارواح به سه دسته تقسیم می شوند: یا معذبند؛ اگر از کفار محض باشند، و یا در ناز و نعمتند؛ اگر از مؤمنان خالص باشند، و یا چون خفتگانند و نظری به آنها نیست؛ اگر در عقیده از مستضعفان باشند. پس از مرگ حیات به قبر باز می گردد؛ حال به تمامی بدن یا به بعضی از اعضا، پاره ای از روایات از سر تا سینه بیان کرده اند؛ پس از آن سؤالاتی از میت در مورد عقاید و بعضی اعمال او می شود که تعیین کننده متنعم بودن یا معذب بودن شخص می باشد و در صورتی که نتواند از عهده سؤالات بر آید، فشار و عذاب قبر بر او وارد می شود و چنان که در بعضی روایات تصریح شده، سؤال و فشار قبر بر همین بدنهای اصلی واقع می شود. البته فشار قبر از بعضی مؤمنان برداشته شده مانند کسی که هنگام دفن یا بعد از آن تلقین عقاید بر او شود، یا شب جمعه یا روز جمعه یا با خصوصیتی که در بعضی روایات ذکر شده از دنیا برود.

پس از بیان فشار قبر نوبت می رسد به عذاب برزخی، در این زمینه آنچه از بعضی روایات فهمیده می شود، این است که روح به

ص: ۱۹۰

اجساد مثالیه لطیفی شبیه به اجساد جن و ملایکه در شکل بدن های اصلی تعلق پیدا می کند، و اگر از نیکان باشد، مورد ثواب و نعمت و اگر از گناه کاران باشد، مورد عذاب و عقاب واقع می شود. از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «کسی که از دنیا می رود روحش در کجا خواهد بود؟» فرمود: «مومن محض یا کافر محض که از دنیا می رود روح از بدنش منتقل می شود به هیکلی که مثل بدن اوست و با اعمال خود تا روز قیامت مجازات می شود و چون خداوند مردگان را زنده کند، بدن او را به وجود می آورد و روحش را به بدنش برمی گرداند».(۱)

ماهیت روح و مسأله تناسخ در اسلام

پرسش یازدهم: دیدگاه اسلام درباره ماهیت روح و امکان تناسخ آن چیست و آیا این پدیده را قبول دارد یا خیر؟

پاسخ: گفت و گو درباره «حقیقت روح» قدم نهادن در راهی است بی انتها؛ به طوری که در قرآن و روایات در زمینه «ماهیت روح» سربسته سخن گفته شده است. به عنوان نمونه وقتی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله «حقیقت روح» را خواستند، حضرت بیان فرمودند؛ خطاب رسید:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي».(۲)

«از تو درباره حقیقت روح سؤال می کنند، بگو که روح از امور پروردگار و از عالم امر است».

ص: ۱۹۱

۱- شیخ مفید، تصحیح الاعتقادات الامامیه: ص ۸۹ - بحارالانوار: ج ۶، ص ۲۵۳.

۲- سوره اسراء: آیه ۸۵.

که بیش از این رخصت نیافتند، بیان کنند. (۱)

از ابی بصیر چنین روایت شده: «از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمودم روح چیست؟» فرمود: «روح چیزی است که در تمام حیوانات و انسان وجود دارد». مجدداً عرض کردم: «آن چه چیزی است که در تمام خلایق موجود است؟» فرمود: «روح از عالم ملکوت و از قدرت خداوند، خلق و ایجاد شده است». (۲)

در ادامه آیه کریمه، علت این اجمال و سر بسته جواب دادن را نیز بیان می فرماید:

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا». (۳)

«و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!».

توهم نشود که ابهام در حقیقت روح - چنان که از این آیه کریمه استفاده می شود - با مضمون اخباری که بیان می کنند مراد از روح در آیه چیست، منافات دارد؛ زیرا این اخبار به گونه ای راهنمایی می کنند که روح، از غیر آن شناخته شود، نه آنکه بیان حقیقت نماید. (۴)

بنابراین گفت و گو در مورد مطلبی که احاطه کامل نسبت به ماهیت آن نیست، ممکن است همراه با نظر هایی باشد که خلاف اصول و قواعد دینی و موجب گرفتاری اخروی است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ساکت شوید از آنچه خداوند از آن ساکت شده است!» (۵).

ص: ۱۹۲

۱- معراج السعاده: فصل سوم، ص ۳۷.

۲- تفسیر جامع: ج ۴، ص ۱۶۰.

۳- سوره اسراء: آیه ۸۵.

۴- تفسیر شریف لا هیجی: ج ۲، ص ۸۴۶.

۵- حق الیقین: فصل دوم: ص ۳۹۳.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «صحبت از دانستن چیزی نکنید که دانستن آن را از شما نخواستند؛ چه بسا که بر خلاف حق نظر دهید و نزد خداوند معذور نباشید».^(۱)

در حقیقت روح انسان، آنچه بیش تر محققان قایل شده اند آن است که انسان مرکب از روح و بدن است. و این دو جوهر، دو حقیقتند که میان ایشان با تمام آشنایی، نهایت بیگانگی است زیرا خلقت یکی از طینت ملایکه و عالم علوی است، و دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است. هر یک دارای اثر و عملی است که در دیگری نیست آثار و افعال بدن دیدن، شنیدن، پوشیدن، گفتن، خوابیدن، لمس کردن و مانند اینها است. نمی توان صفاتی چون: شجاع، جواد، عالم و مؤمن را در بدن به کار برد. حتی افعال جزئی حسی که از بدن و اعضای او صادر می شود مثل دیدن و شنیدن، همه کار روح است و بدن و اعضا برای آنها ابزار و وسیله هستند، چنان که می گوئید: من دیدم به چشم و شنیدم به گوش و گفتم به زبان.

پس «من» عبارت از «روح» است که همان «ذات» فرد است، و این افعال، کارهای اوست، و اعضا و قوای در بدن، همگی آلات و وسایل اویند، مانند نوشتن که قلم می نویسد و در واقع نویسنده دیگری است.

پس، از گفت و گو راجع به ماهیت روح بر اساس قرآن کریم و

ص: ۱۹۳

روایات، انواع تناسخ را بیان و نظر اسلام را در مورد هر یک ذکر می کنیم:

تناسخ دو نوع است:

اول: تناسخ ملکی: به این معنا که نفس آدمی، با رها کردن بدن مادی خود، به بدن مادی دیگر وارد می شود.

دوم: تناسخ ملکوتی: به این معنا که نفس با عقاید، اندیشه ها، نیت ها، گفتارها و کردارهای خود، در بدنی مثالی مجسم می شود و پس از رهایی از بدن مادی، با آن بدن همراه می شود.

بنابر مبانی اسلامی «تناسخ ملکوتی» امری صحیح ولی «تناسخ ملکی» باطل است. (۱) تناسخ ملکی به معنای اصطلاحی، عبارت است از اینکه روح پس از مرگ به بدن انسان و یا موجودی دیگر در همین دنیا منتقل می شود. حال جدایی روح از بدن اول و اتحاد آن با دوم، از دو حال خارج نیست:

۱. همه کمالات خود را - که در بدن اول به دست آورده - از دست بدهد و سپس به بدن جدید منتقل شود.

۲. با همه کمالات خود، به بدن جدید منتقل شود.

حالت اول با دو مشکل مواجه است:

الف) این خلاف مقتضای حرکت است. حرکت همواره از قوه و استعداد، به سوی فعلیت و شدن است. محال است که وقتی موجودی، از حالت قوه به فعلیت رسیده دوباره به حالت قوه باز..

ص: ۱۹۴

۱- سوره های سجده: آیات ۹-۱۱. حجر: آیه ۲۹ - مؤمنون: آیه ۱۴ - زمر: آیه ۴۲ و

گردد. مثلاً یک دانه گندم، وقتی در وضعیت مناسب قرار گیرد، قابلیت های او به فعلیت می رسد. آرام شکافته می شود و می روید، رشد می کند، سنبل می دهد و دانه های جدیدی ایجاد می کند. اما هرگز ممکن نیست این فعلیت های به دست آمده را از دست بدهد و دوباره به همان دانه اول تبدیل شود. بدین شکل روح انسان نیز محال است که فعلیت های خود را از دست بدهد.

ب) قایلان به تناسخ، آن را راهی برای ادامه تکامل ارواح متوسط می دانند. به فرض که حالت اول محال نباشد، با دو مشکل مواجه است:

۱. از دست دادن کمالات گذشته خلاف تکامل است؛

۲. کمالات به دست آمده در بدن جدید، ادامه کمالات گذشته محسوب نمی شود و باز تکامل صدق نمی کند.

حالت دوم نیز محال است؛ زیرا وقتی روح در بدن اول خود، از دوران جنینی قرار می گیرد، هم گام با رشد مادی بدن، مراحل کمال خود را طی می کند. برای اینکه روح بتواند به مراتب کمال خود دست یابد، بدن مادی او نیز باید مراحل کمال را طی کند. روح نمی تواند بدون کمال بدن، همه کمالات خود را به دست آورد؛ مثلاً روح یک نوزاد، نمی تواند بدون رشد سلول های مغزی، علوم و تفکر را به دست آورد. بدن مادی یک نوزاد، به طور طبیعی، این نوع از کمال روح را تحمل ندارد. حال روحی که قبلاً در یک بدن مادی، مراحلی از این کمالات را طی کرده، در یک بدن جنینی دیگر - آن گونه که قایلان به تناسخ می گویند - قرار گیرد و با آن متحد شود، بدن

ص: ۱۹۵

جدید تحمل کمالات او را نخواهد داشت و نمی تواند با آن متحد شود. از مجموع بطلان این دو حالت، نتیجه می گیریم که وقتی روح از بدن مادی خود جدا شد، نمی تواند بار دیگر در یک بدن جنینی دیگر قرار گیرد و با آن متحد شود. آری! روح، پس از جدایی از بدن مادی، حیات خود را با «بدن برزخی» در عالم برزخ ادامه می دهد. بدن برزخی، بدنی است که متناسب با حیات عالم برزخ و متناسب با کمالات و فعالیت هایی است که روح در دوران حیات دنیوی خود، با اعتقادات، نیات، گفتار و رفتار اختیاری خود کسب کرده است. انتقال روح از بدن دنیایی به بدن مثالی برزخی را تناسخ ملکوتی می گویند و از دیدگاه اسلام پذیرفته شده است.

مخالفت اسلام با تناسخ ملکی در آیات قرآن کاملا روشن است و تصریح می کند که انسان پس از مرگ، دیگر به این دنیا باز نمی گردد:

«حَتَّىٰ إِذَا حَيَاءُ أَحْيَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰)» (۱)

«زمانی که مرگ هر یک فرارسد در آن حال آگاه و نادم شده گوید: "بارالها! مرا به دنیا بازگردان تا شاید به تدارک گذشته، عمل صالح به جای آورم. به او گفته می شود که هرگز نخواهد شد و این کلمه ای است که او از روی حسرت می گوید و از عقب آنها عالم برزخی».

ص: ۱۹۶

است تا روزی که برانگیخته شوند».

در پایان به طوری که علامه مجلسی رحمه الله علیه فرموده اند، چنین نتیجه می گیریم که تناسخیه به این اعتبار کافرند که حشر و ثواب و عقاب را انکار می کنند و می گویند که روح در این اجساد عنصریه می گردد و از بدن زید به بدن عمرو منتقل می شود یا به بدن حیوانی منتقل می گردد و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم می دانند و به خالق عالم قایل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط می دانند و به سبب این عقاید باطله کافرند نه به سبب تناسخ محض. (۱)

دیدار از مردگان

پرسش دوازدهم: چرا بر سر مزار اهل قبور حاضر می شویم و برای آنها فاتحه می خوانیم و آنان را چنان مورد خطاب قرار می دهیم که گویی آنها ما را می بینند و صدای ما را می شنوند؟

پاسخ: امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند:

«هر کس که توانایی زیارت قبور ما را ندارد پس نیکان از دوستان ما را زیارت نماید که خداوند تعالی ثواب زیارت ما را به او عطا می فرماید» (۲).

داوود رقی می گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا زیارت قبر پدر یا مادر و سایر بستگان و اهل قبور برای آنها نفعی دارد؟»

ص: ۱۹۷

۱- حق الیقین: ص ۳۷۹.

۲- ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ص ۵۲۸، باب ۱۰۵ - بحارالانوار: ج ۹۹، ص ۲۹۵.

«البته که سودمند است؛ همانا آنها از زیارت شما خوشحال می شوند، چنان که شما از هدیه گرفتن خوشحال می شوید».^(۱)

بی شک، روح، به قبر و مدفن جسم او که آخرین مرحله از حیات دنیوی و نخستین مرحله از سفر اخروی اوست، توجه ویژه ای دارد، مانند کسی که در محلی به دنیا آمده و در محل دیگری زندگی می کند، هر قدر هم در آسایش باشد، نسبت به زادگاه و وطن اصلی خود علاقه مند بوده، آرزو دارد که وطن خود را هر چند برای ساعتی ببیند. روح گرچه از بدن جدا شده، محل قبر مورد عنایت ویژه صاحب قبر است، به خصوص اگر از اولیای الهی باشد.

هر چند انجام دادن خیرات و مبرات و دادن صدقات و نذورات از راه دور هم روح از دست رفته را خوشحال و شادمان می سازد، گردهم آمدن خویشان به یاد متوفا و فرستادن خیرات و حسنات برای او، در کنار قبر او اثر شدیدی دارد، و آنان از این حضور آگاه و خوشحال می شوند.

نمونه ای از آگاهی اهل قبور:

بعد از جنگ بدر اجساد کافران را داخل چاه ریخته بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطاب به آنها فرمود: «آیا وعده الهی را حق یافتید؟» یکی از حاضران پرسید: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله؟ آیا آنها صدای شما را

ص: ۱۹۸

میشوند؟» حضرت پاسخ دادند: «شما شنواتر از آنان نیستید؟» (۱).

حضور در کنار قبور کفار:

حضور در کنار قبر از مسلمات دین اسلام است و خداوند در قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله را از حضور در کنار قبر منافقان و کافران برحذر داشته است. (۲)

زیارت قبور مؤمنان:

در مقابل نسبت به زیارت قبور مؤمنان تأکید بسیار شده که زیارت آنها باعث آمرزش گناهان پنجاه ساله می گردد. (۳) علاوه بر آن زیارت های متعددی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در کتاب های ادعیه نقل شده است. (۴) توجه به قبور مؤمنان به ویژه ائمه اطهار علیهم السلام نوعی توجه و رابطه دو طرفه معنوی بین صاحب قبر و زیارت کننده است و حضور در این مکان ها، آثار و برکات فراوان معنوی به همراه دارد که در جای خود قابل طرح و گفت و گو است. مانند سؤالی که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام راجع به کثرت زیارت ایشان از اهل قبور شد. حضرت جواب دادند: «چنین یافتیم که آنان دوستانی راست گویند؛ از گناه دست باز داشته اند و یاد آور آخرت هستند». (۵)

ص: ۱۹۹

۱- صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۳۸، کتاب الجنائز - بحار الانوار: ج ۶، ص ۲۵۴.

۲- سوره توبه: آیه ۸۴.

۳- بحار الانوار: ج ۹۹، ص ۳۰۰.

۴- همان: ص ۲۹۶.

۵- همان.

پرسش سیزدهم: اینکه گفته می شود اموات در مواقعی مانند جمعه آزاد هستند، آیا صحت دارد؟ و برای چه افرادی می باشد و کیفیت آن چگونه است؟

پاسخ: آنچه از روایات به دست می آید این است که ارواح انسانی در برزخ، بر اساس منزلت و فضیلتی که در دنیا داشته اند، امور دنیوی را درک کرده، حتی به خانواده خود سر می زنند و آن ها را زیارت می کنند. این امر می تواند در هر زمانی و برای هر فردی باشد؛ ولی روز جمعه کمترین و مشخص ترین زمانی است که در روایات وجود دارد. در این باب، تنها به ذکر دو روایت بسنده می کنیم.

اسحاق بن عمار از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: «آیا مؤمن خانواده خویش را زیارت می کند؟» فرمود: «آری». عرض کرد: «چه قدر؟» فرمود: «برحسب فضایلشان؛ پاره ای از آنان هر روز و پاره ای هر سه روز، خانواده خود را زیارت می کنند».

اسحاق بن عمار می گوید، در اثنای کلام حضرت، دریافتم که فرمودند: «کمترین آنان هر جمعه خانواده خود را زیارت می کنند». پس گفتم: «در چه ساعتی؟» فرمودند: «هنگام زوال خورشید، یا مثل آن، پس خداوند فرشته ای با او روانه می کند تا چیزهایی را به او نشان دهد، که شاد شود و چیزهایی که او را غمگین سازد، از وی بپوشاند».^(۱)

ص: ۲۰۰

امام صادق علی فرمودند: «به درستی که مؤمن خانواده خویش را زیارت می کند؛ پس آنچه را دوست دارد، می بیند و آنچه را ناخوش دارد از او پوشیده می شود؛ و به درستی که کافر خانواده خویش را زیارت می کند؛ پس می بیند آنچه ناخوشایند اوست و از او پوشیده می شود آنچه را دوست دارد». امام علی فرمودند: «پاره ای از ایشان هر جمعه زیارت می کنند و پاره ای بر حسب عمل خود زیارت می کنند».^(۱)

ترازوی قیامت

پرسش چهاردهم: منظور از «میزان» و ماهیت آن در قیامت چیست؟

پاسخ: در قیامت گواهی وجود دارند که در مقام داوری و اتمام حجت کافی هستند، از قبیل: زمان، مکان، انبیا، ائمه اطهار، تاپ و اعضای بدن؛ اما خدای متعال بدانها اکتفا نکرد، همان گونه که به نامه های اعمال که کوچک و بزرگ کارهای انسان در آن ثبت شده، بسنده نکرد، و علاوه بر همه این ها با سنجش اعمال آدمی به وسیله میزانی که روز قیامت قرار می دهد، وضع او را مشخص می سازد.

از موضوعاتی که مورد سؤال قرار می گیرد، «میزان در قیامت» است. «میزان» یکی از مسلمات عقاید ماست و در آیات زیادی از آن نام برده شده که برای نمونه تعدادی از آنها را نقل می کنیم:

ص: ۲۰۱

۱- همان: ص ۲۳۰، حدیث ۱.

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» (۱).

«و ما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد، و ستمی بر کسی نخواهد شد، اگر عملی باندازه خردلی باشد، در حساب خواهیم آورد و تنها علم ما از همه حسابگران کفایت خواهد نمود.»

ترازوی اعمال برخی سنگین و برخی دیگر سبک میباشد:

«فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسِهِمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ (۹)» (۲).

«آنان که ترازویشان سنگین گشته است رستگارانند، و آنان که ترازوی اعمالشان سبک گشته، کسانی هستند که به آیات ما ایمان نیاورده بودند و از این رو به خود زیان رسانیده اند»

اما سخن در بیان حقیقت میزانی است که اعمال را با آن می سنجد. آیا مانند ترازوهای حسی است که در دکان های بقالی و عطاری قرار دارد، و یا آن که چیز دیگری است؟ در پاسخ می گوییم: بی شک عالم آخرت، کامل تر از این جهان است و تنها راه فهماندن حقایق آن عالم و اسرار پوشیده آن به انسان، استفاده از کلماتی است ۹.

ص: ۲۰۲

۱- سوره انبیاء: آیه ۴۷

۲- سوره اعراف: آیات ۸ و ۹.

که انسان در امور محسوس آن‌ها را به کار می‌برد؛ بنابراین، وجهی ندارد که مراد از «میزان» را همین ترازوهای معمولی بدانیم، خصوصاً با توجه به آن که قرآن واژه «میزان» را در غیر ترازوی حسی به کار برده است.

«میزان» در لغت نام ابزاری است که به وسیله آن یک شیء سنجیده می‌شود، خداوند در آیه:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» (۱).

«و آسمان را رفیع گردانید و میزان را در عالم قرار داد». از برافراشتن آسمان خبر می‌دهد و می‌گوید که برای هر چیزی «میزانی» قرار دادیم که با آن سنجیده شود - خواه آن شیء جسم باشد و خواه سخن یا عمل و یا عقیده - برای هر چیزی «میزانی» است که به وسیله آن، حق از باطل، راست از دروغ، عدل از ظلم و فضیلت از رذیلت جدا می‌گردد. هر کدام با طرز خاصی سنجیده می‌شوند و ما هیچ گاه نمی‌توانیم یکی از این مصادیق را در غیر موردش استفاده کنیم.

هشام می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم معنای:

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» (۲).

«و ما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد، و ستمی بر کسی نخواهد شد».

ص: ۲۰۳

۱- سوره رحمان: آیه ۷.

۲- سوره انبیاء: آیه ۴۷.

چیست؟ فرمود: «انبا و اوصیا، میزان هستند»^(۱).

و در زیارت امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «السلام علی میزان الأعمال»،^(۲) و دیگر روایات و احادیثی که به این مضمون آمده، انسان های کامل را میزان سنجش معرفی کرده است.

با توجه به مطالبی که ذکر شد و توسعه ای که در معنای «میزان» هست، دانسته می شود که تفسیر کردن «میزان» به عدل، یا پیامبر و ائمه اطهار علیه السلام، یا قرآن، همه تفسیر به مصداق است. «میزان» یک معنا بیشتر ندارد، و آن، «وسیله سنجش» است، و کیفیت آن وابسته به نوع چیزی است که سنجیده می شود.^(۳)

اگر چه «میزان» حق است، چنان که از آیات نیز استفاده می شود، با این وصف برای بعضی از انسانها میزانی وجود ندارد، چنان که می فرماید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳) *الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴) *أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا (۱۰۵)». ^(۴)

«بگو آیا خبر دهیم به شما که زیانکاران کیانند؟ آنها که سعی و تلاششان در دنیا ضایع و نابود شد، با این حال.

ص: ۲۰۴

۱- معانی الاخبار: ص ۳۲- بحارالانوار: ج ۷، ص ۲۴۹.

۲- مفاتیح الجنان: ص ۲۴۶، زیارات مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام، زیارت چهارم

۳- جعفر سبحانی، معادشناسی: ص ۱۱۲

۴- سوره کهف، آیه ۱۰۳ تا ۱۰۵.

گمان می کنند که کار نیک انجام می دهند و آن ها کسانی هستند که به آیات پروردگار و لقای او کافر شدند، به همین جهت اعمالشان نابود گشت، و لذا در روز قیامت میزانی برایشان بر پا نخواهیم کرد».

چون روایات در باب «میزان» متعارض است، باید به اصل آن، اعتقاد داشت و معنی آن را به علم حاملان حقیقی قرآن یعنی کسانی که قرآن در خانه آن ها نازل شده است (اهل بیت علیه السلام) وا گذاشت؛ که مبدا گفتار بدون علم باشد. (۱)

یک روز هزار سال

پرسش پانزدهم: چگونه ممکن است یک روز در قیامت پنجاه هزار سال طول بکشد؟

پاسخ: باید توجه داشت که روز و سال و اساسا زمان در این دنیا قرار دادی است، یعنی به گردش زمین دور خورشید، سال گفته و از چرخش وضعی زمین، شبانه روز حاصل می گردد و از تقسیم شبانه روز، ساعت و ... به وجود می آید. (۲)

اندازه شب و روز، در قطب شمال و جنوب با مناطق دیگر متفاوت است؛ همین اندازه ها در کرات دیگر، تفاوت چشم گیری پیداات.

ص: ۲۰۵

-
- ۱- قرآن کریم می فرماید: ﴿وَلَا تَقِفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ الشَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا﴾، «از آنچه به آن علم و آگاهی نداری پیروی مکن چرا که گوش و چشم و دل همه مسئولند!» سوره اسراء: آیه ۳۶.
 - ۲- البته امروزه اندازه گیری ها و تعاریف دقیق تری از زمان هم ایجاد شده است.

می کند، مثلاً در «عطارد» که نزدیکترین سیاره به خورشید است، یک سال به اندازه هشتاد و هشت شبانه روز ماست، یعنی در این مدت یک مرتبه دور خورشید می گردد؛ یک سال «نپتون» که هشتمین سیاره منظومه شمسی است، یک سال «پلوتون» که از دورترین سیارات منظومه شمسی است، دویست و چهل و نه برابر سال زمین است، و حتی در کره ماه، شب و روز هر کدام تقریباً پانزده روز است.

در این صورت هیچ دور از ذهن و تعجب اور نیست که در روز قیامت شرایط طوری گردد که یک روز به اندازه پنجاه هزار سال فعلی ما باشد؛ چنان که در قران مجید به ان اشاره شده است (۱) یا در حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: «در قیامت پنجاه توقف گاه برای حساب رسی وجود دارد که هر توقف گاه هزار سال طول می کشد». و سپس این ایه را تلاوت فرمودند: «سپس در روزی که مقدار ان هزار سال از سال هایی است که شما می شمیرید به سوی او بالا می رود». (۲) و (۳)

بنابراین با توجه به آیات و روایات، در روز قیامت قطعاً اوضاع فعلی کرات به هم خواهد خورد و به دنبال در هم پیچیدن این جهان، طرح جدیدی در کیفیت زمان ریخته خواهد شد:

{یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات} (۴).

ص: ۲۰۶

۱- سوره سجده: ایه ۵.

۲- سوره معارج: ایه ۴.

۳- کلینی، الکافی: ج ۸ ص ۱۴۳.

۴- سوره ابراهیم: ایه ۴۸.

«در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها (به آسمان دیگر) مبدل می‌شود».

چنان‌که نمونه‌ای از تغییر ساعت و زمان و کاهش حرکت افلاک در همین دنیا در دوران ظهور پر نور حضرت ولی عصر علیه السلام اتفاق خواهد افتاد و روایات، آن را نمونه‌ای از طولانی بودن روز قیامت شمرده است.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «حضرت ولی عصر علیه السلام [هفت سال سلطنت می‌کنند که مقدار هر سالی ده سال از این سالهای شماسست...]؛ راوی گفت: «فدایت شوم! چگونه آن سال‌ها طول می‌کشد؟» حضرت فرمودند: «خداوند فلک را به درنگ و آهسته حرکت کردن، امر می‌فرماید. برای همین، روزها و سال‌ها طول می‌کشند». راوی عرض کرد: «ایشان می‌گویند اگر فلک تغییر کند عالم از بین می‌رود». آن جناب فرمود: «این سخن افراد بی‌دین است اما مسلمانان چاره‌ای جز پذیرش این سخن (کاهش سرعت فلک) ندارند، زیرا خداوند ماه را برای پیغمبر خود صل‌الله‌علیه‌و‌آل‌وسلم‌به‌دو‌نیم‌نمود و آفتاب را برای یوشع بن نون برگرداند و خبر داد به طولانی شدن روز قیامت و این که آن روز مثل هزار سال است از آنچه شما می‌شمردید». (۱)

خدا بی‌نیاز است، عذاب چرا؟ پرسش شانزدهم: با اینکه خداوند از همه چیز بی‌نیاز است و

ص: ۲۰۷

۱- منتهی الامال: ج ۲، ص ۷۶۵.

مقهور قدرتی نیست، چرا گناهکاران را در دوزخ می سوزاند و هدف از این کار - آن هم در سرای دیگر - چیست؟

پاسخ: به گواهی بسیاری از آیات و روایات، پاداش ها و کیفرهای روز رستاخیز نتیجه اعمال و کردارهای دنیوی است که دامن گیر ما می گردد.

همان طور که اعمال بشر در این جهان یک سلسله نتیجه هایی به همراه خود دارد مثلاً فرد معتاد باید یک عمر با رنج و درد و بیماری دست به گریبان باشد و یک فرد می گسار باید باقی مانده عمر را با بدن رنجور و کبد و قلب بیمار به سر برد، هم چنین کارهای نیک و بد ما دارای آثار و نتایجی هستند که در روز واپسین آشکار می گردند و خود را نشان می دهند؛ بنابراین قسمت مهمی از پاداش ها و کیفرها زاینده اعمال و اثر مستقیم کردارهای ماست و هیچ نوع حق گله و اعتراض نداریم. اگر ما زندگی خود را با برنامه صحیح و عالی تنظیم می نمودیم، هرگز دچار این عواقب بد و ناگوار نمی شدیم، و همان طور که نتایج اعمال ما در این جهان با بی نیازی و رحمت خدا منافاتی ندارد، نتایج اعمال ما در رستاخیز نیز چنین است.

هم چنین پاداش و کیفرهای روز واپسین، ضامن اجرای دستورهای آسمانی است و صد در صد جنبه تربیتی دارند. خداوند با وعده های قطعی و تخلف ناپذیر خود، بندگانش را به کارهای نیک دعوت نموده و از اعمال زشت باز می دارد. این وعده در صورتی می تواند نقش تشویقی و تهدیدی را ایفا کند که صد در صد قطعی و تخلف ناپذیر باشد و اگر در آن احتمال تخلف باشد، اثر تربیتی خود را

ص: ۲۰۸

به کلی از دست خواهد داد و دیگر دلیل ندارد که یک نفر زیر بار سنگین وظایف و واجبات و اعمال نیک برود و یا از بسیاری هوس های سرکش چشم بپوشد. پاداش ها و کیفرهای الهی در صورتی می توانند ضامن اجرای احکام و دستورهای آسمانی گردند که به صورت یک وعده قطعی و تخلف ناپذیر در آیند و هیچ نوع احتمال تخلف به آن راه نیابد و خداوند منزله است از آن که به وعده خود عمل ننماید.

خداوند رحمان است، غضب و دوزخ چرا؟

پرسش هفدهم: چگونه می توان فیاضیت و رحمانیت خداوند متعال را با خلقت جهنم و اسمای غضب و انتقام تصور و توجیه کرد؟

پاسخ: اگر معنای «فیاضیت و رحمانیت» به خوبی روشن گردد، معلوم می شود که منافاتی بین این هدف و «آفرینش جهنم، اسمای غضب و انتقام» نیست.

مجموع آفرینش، هدف دار است و انسان که جزئی از آن است، نیز بی هدف آفریده نشده است. هدایت و آموزش های نظری، برانگیختن پیامبران، و فرستادن کتاب های آسمانی، همه و همه برای آن است که بشر به این هدف نایل گردد.

از طرف دیگر، گناهان و شکستن سدهای الهی، مایه دوری از هدف آفرینش است. انسانی که زندگی او را دروغ، تزویر، تعدی، ستم و دیگر گناهان و تخلفات شکل می دهد، هرگز به هدف آفرینش نمی رسد و در حد یک حیوان باقی می ماند.

قرآن کریم می فرماید:

{إِلا من رحم ربك و لذلك خلقهم} (۱) «مگر کسی را که پروردگارت رحم کند، و برای همین

(پذیرش رحمت) آنها را آفرید». در این آیه کریمه «رحمت» را «هدف» از آفرینش قرار داده است. امام اینک منظر از این رحمت چیست؟ در این باره از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدند، آن کاشف اسرار حقایق فرمود:

«آنان را آفرید تا کارهایی انجام دهند که شایسته و مستوجب رحمت او گردند، پس ایشان را مورد رحمت

خویش قرار دهد». (۲) همان طور که در ابتدای پاسخ ذکر شد، برانگیختن پیامبران، آموزشی است برای شناخت شایسته از ناشایست، چنان که در بحث نبوت این مطلب به طور مفصل بیان شده است.

بنابراین اگر فردی همچون اسب طغیان در میدان سرکشی تاخت، سر از بندگی برتافت و فرا روی خویش تلی از خیانت و جنایت ساخت و از مرزهای رحمت و مغفرت بیرون رفت، خود زمینه شمول این رحمت واسعه را در خویش از بین برده است.

«وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ». (۳) «هنگامی که ما رحمتی از سوی خود به انسان بچشانیم.

ص: ۲۱۰

۱- سوره هود: آیه ۱۱۹.

۲- تفسیر برهان: ج ۶، ص ۱۵۶.

۳- سوره شوری: آیه ۴۸.

به آن دلخوش می شود و اگر بلایی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد (به کفران می پردازند، چرا که) انسان بسیار کفران کننده است».

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (۱).

«هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید و بسیاری را نیز عفو می کنیم».

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْت يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (۲).

«این به علت چیزی است که دست های شما از پیش فرستاده [و نتیجه کار شماست] و خداوند، به بندگان

[خود] ستم نمی کند». این آیات شاهد گویای حقیقتی انکارناپذیر است که آنچه از دانه های محرومیت و گرفتاری در دامن خویش می بینند، حاصل بذر طغیان است که در سرزمین وجود خود پاشیده اند. کسی که با دست خود، اقدام به بستن راه چشمه فیض الهی می کند چگونه می تواند در زلال رحمت مصفا شود؟

آنان که یدالله را به بند کشیدند چگونه چشم به عطای او دارند؟ دوزخیانی که سینه معرفت را دریدند، کی می توانند امید به بهشت را در سینه بپرورانند.

او عظیم تر از آن است که بگوییم جهنم را برای چه کسانی خلقان

ص: ۲۱۱

۱- سوره شوری: آیه ۳۰.

۲- سوره حج آیه ۱۰

و یا مورد غضب و سخطش کیانند، ولکن سرور کائنات، راه نورد قاب قوسین، خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله به به طرز لطیف و زیبا کسانی را که مورد غضب الهی واقع و داخل دوزخ می شوند را بیان می فرماید:

«لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابیطالب لما خلق الله عزوجل النار؛ اگر تمام مردم بر محبت علی بن ابیطالب علیهما السلام گرد می آمدند، هر آینه خداوند عزوجل جهنم را نمی آفرید» (۱).

پاداش نیکان

پرسش هیجدهم: آیا خدمات دانشمندان و مخترعان در جهان آخرت پاداش دارد؟

پاسخ: شاید منظور سؤال کننده محترم دانشمندان و مخترعان بی دین و یا غیر مسلمان باشد که آیا به عنوان مثال مخترع چاپ و با مخترع برق و یا کاشف دارویی نجات بخش و از این قبیل دانشمندان که مسلمان نبودند و آخرین شریعت آسمانی را نپذیرفتند، نزد خداوند سزاوار پاداش هستند یا خیر؟

البته مشخص است افرادی که قبل از اسلام می زیسته و به آیین الهی زمان خویش پایبند بوده اند، اهل نجات و اجر هستند؛ اما در مورد بقیه، پاسخ این است که هر عمل درست و نیک دو جنبه فردی و اجتماعی دارد و به نیت افراد در انجام دادن آن کار بر می گردد.

ص: ۲۱۲

۱- مناقب خوارزمی: ص ۶۷ بحارالانوار: ج ۳۹، ص ۲۴۸.

از لحاظ فردی، اگر نیت شخص کسب شهرت و مقام و مال دنیوی باشد - چه موحد و چه غیر موحد - دیگر جایی برای آخرت نمی ماند؛ چرا که هدف وی به همین دنیا خلاصه شده است و کارش برای خداوند و مطلوب او نبوده تا اجری از او طلب کار باشد. اما اگر منظور از این اختراع و یا هر عمل پسندیده، خدمت و رفع مشکلات

جامعه باشد، به طور مسلم خداوند عادل و حکیم او را بی بهره نخواهد گذاشت؛ یا در دنیا پاداش او را می دهد (طول عمر، ثروت، مقام و امثال اینها) و یا در آخرت. هر چند شرط ورود به بهشت را که ایمان است ندارد - مشمول عنایت الهی می شود؛ مثلا تخفیف در عذاب او داده می شود یا در جایگاهی قرار می گیرد که عذابش مانند اهل دوزخ نباشد. همان طور که در احادیث اسلامی آمده، حاتم طایی که فردی مشرک بود، به علت سخاوت و خدماتی که به خلق خداوند کرد در آخرت جایگاه مناسبی دارد. (۱)

عبور از صراط

پرسش نوزدهم: چگونه انسان ها از «صراط» عبور می کنند؟

پاسخ: در روایات اسلامی، نحوه عبور مردم از «صراط» به صورت گوناگون نقل شده است. تعابیری از قبیل اینکه عده ای از مؤمنان به صورت برق و گروهی همچون باد و دسته ای همانند دویدن اسب از آن می گذرند، مراد از این مثال ها این است که هر که

ص: ۲۱۳

۱- شیخ عباس قمی، سفینه البحار: ج ۱، ص ۶۰۷.

درجه ایمانش بالاتر و اعتقادش محکم تر و عمل صالحش بیش تر و بهتر باشد، از پل صراط سریع تر عبور می کند و کسانی که از ایمان و عمل صالح بهره ای ندارند، پل برای آنها از مو باریک تر و از شمشیر تیز تر بوده، عبور از آن میسر نخواهد گردید و قهرا سقوط و ورود در جهنم، حتمی و قطعی خواهد بود. به عبارت دیگر هر کس، هر گونه که از پل های آزمایش الهی در این عالم گذشته و از امتحانات خداوند به هر کیفیتی بیرون آمده، به همان شکل از صراط آخرت که تجسم صراط های این عالم است، می گذرد.

در روایتی از امام صادق علیه السلام پس از وصف صراط به باریک تر از مو و تیز تر از شمشیر، فرمودند: «مردم چند دسته اند: بعضی از مردم مثل برق و برخی مثل تاختن اسب و بعضی با دست و زانو و برخی به صورت پیاده و عده ای هم آویزان به صراط که آتش جهنم بخشی از آنها را سوزانده، از پل صراط عبور می کنند»^(۱).

همان گونه که در این عالم، باید از جهنم سوزان شهوات گذشت تا به بهشت سعادت و کمال رسید، در احادیث وارد شده که خداوند، هیچ کسی را به بهشت نمی برد مگر آنکه او را به آتش جهنم آشنا و مشرف قرار دهد تا قدر نعمت ها و فضل خداوند را نسبت به خودش بداند و شادی او افزون گردد. هم چنین احدی را به دوزخ نمی برد مگر آنکه نعمت های بهشت را به او نشان می دهد تا بیش تر بسوزد و

حسرت بخورد.^(۲)۰

ص: ۲۱۴

۱- شیخ صدوق، امالی، ص ۲۴۲.

۲- تفسیر نورالثقلین: ج ۲، ص ۳۵۴ بحار الانوار: ج ۸، ص ۲۵۰.

پرسش بیستم: فلسفه شفاعت در اسلام چیست و آیا باعث تشویق به گناه نمی شود؟

پاسخ: شفاعت، یکی از اصول مسلم اسلام است که همه طایفه ها و فرقه های اسلامی به استناد آیات و روایات آن را پذیرفته اند.

امام حسین علیه السلام می فرمایند: {والزموا مودتنا اهل البيت: فانه من لقی الله و هو یحبنا دخل الجنة بشفاعتنا} «با دوستی خاندان همراه باشید زیرا هر که خدا را با دوستی ما دیدار کنند به شفاعت ما به بهشت می رود».^(۱)

شفاعت، یک مسأله مهم تربیتی است که از جهات گوناگون آثار مثبت و سازنده دارد. از جمله مهم ترین آثار آن می توان روحیه امیدواری و مبارزه با روح یأس و ناامیدی را نام برد. بسیار می شود که غلبه هوای نفس سبب ارتکاب گناهان مهمی می شود و به دنبال آن روح یأس بر کسانی که مرتکب آن معاصی شده اند، حاکم می شود و این یأس آنها را به آلودگی بیشتر و غوطه ور شدن در گناهان سوق می دهد؛ آنها گمان می کنند که آب از سرشان گذشته و دیگر امید به غفران و رحمت الهی ندارند، ولی امید به شفاعت اولیای معصومین علیهم السلام را به آنها نوید می دهد که اگر در هر مرحله ای متوقف شوند و خود را اصلاح و توبه واقعی کنند، ممکن است گذشته آنها با.

ص: ۲۱۵

۱- شیخ طوسی، الامالی: مجلس یازدهم، ص ۳۱۴ - بحار الانوار: ج ۲۷، ص ۱۷۰.

شفاعت نیکان و پاکان جبران گردد؛ بنابراین امید شفاعت به متوقف شدن گناه و بازگشت به سوی صلاح و تقوا کمک می کند.

از دیگر نتایج سازنده امیدواری به شفاعت، ایجاد رابطه معنوی با اولیای الهی می باشد. با توجه دقیق به مفهوم شفاعت، این نکته روشن می شود که این عمل منوط به وجود نوعی رابطه در میان «شفاعت کننده» و «شفاعت شونده» است؛ رابطه ای ایمانی که بر پایه انجام دادن واجبات و حسنات و ترک محرمات و نیز برخورداری از صفات فاضله، استوار شده است.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «لنا شفاعه و لاهل مودتنا شفاعه؛ شفاعت برای ماست و هر کسی که ما را دوست بدارد» (۱) و هم چنین می فرماید: «من یحبنا ینال شفاعتنا یوم القیامه؛ کسی که ما را دوست بدارد روز قیامت از شفاعت ما برخوردار می شود» (۲).

کسانی که امید به شفاعت دارند، همواره سعی می کنند که به گونه ای این رابطه را برقرار سازند و به نوعی در خود، زمینه شباهتی به شفیع، ایجاد کنند و کاری را که موجب خشنودی آن هاست انجام دهند. هر لحظه پیوند محبت خود را محکم تر کنند و کاری نکنند که این پیوند سست گردد. چون هر گونه ظلم موجب بر هم خوردن این پیوند شده، محرومیت از شفاعت را به دنبال خواهد داشت. امید واران شفاعت باید از هر گونه ظلم و ستم دوری بجویند. (۳).

ص: ۲۱۶

۱- الخصال: ص ۶۲۴ - بحارالانوار: ج ۸، ص ۳۴.

۲- مستدرک سفینه البحار: ج ۶، ص ۵.

۳- امام صادق علیه السلام می فرماید: «لاینال شفاعتنا من استخف بالصلاه؛ شفاعت ما در روز قیامت به کسی که نماز را سبک می شمارد نخواهد رسید». اصول کافی، ج ۳، ص ۲۷۰ بحارالانوار: ج ۷۹، ص ۲۳۶.

مجموعه این کارها، اثر مثبت و مهمی در تربیت آنان خواهد داشت و سبب می شود که خود را از آلودگی ها دور سازند و یا اگر در اثر وسوسه های شیطانی و جلوه نمایی های او دچار گناه شدند خود را از آن پاک سازند، و با انجام دادن اعمال نیک، از سقوط بیشتر در دره های گمراهی شیطان در امان مانند و طوری رفتار نمایند که تمام پل های پشت سر خود را تا به آخر خراب نسازند.

به طور خلاصه، با توجه به مطالب پیش، شفاعت نه تشویق به گناه است و نه چراغ سبز برای انجام دادن معاصی؛ نه عامل عقب افتادگی و نه نوعی پارتی بازی، بلکه مسأله مهم تربیتی که شخص در اثر امیدواری به آن از جسارت در انجام دادن گناه باز داشته می شود و به دور از ناامیدی، در اعمال گذشته خود تجدید نظر کرده، با عزم و اراده ای بالا برای رسیدن به شفاعت در آینده نیز خود را از هر خطایی حفظ خواهد کرد.

ص: ۲۱۷

۱. آموزش فلسفه : محمد تقی مصباح یزدی، انتشارات تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۲. احتجاج : شیخ طبرسی، منشورات دارالنعمان، بیروت، ۱۹۶۶م.
۳. اخلاق در قرآن : محمد تقی مصباح یزدی ، موسسه امام خمینی (ره)، قم، ۱۳۸۰.
۴. اربعین : امام خمینی ، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران، ۱۳۷۹.
۵. اصول کافی : کلینی رازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۹.
۶. اصول فلسفه و روش رئالیسم: علامه طباطبایی ، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۷۹.
۷. الارشاد: شیخ مفید، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۱۳ق.
۸. التوحید: شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۹ق.
۹. الخصال : شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۰ق.
۱۰. الغدير : علامه امینی، مرکز الغدير، قم، ۱۴۲۲ ق.
۱۱. الکامل فی التاریخ : ابن اثیر، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ ق □
۱۲. المسترشد: محمد بن جریر طبری، انتشارات سلمان فارسی، قم، ۱۳۷۰.
۱۳. المناقب : خوارزمی، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۱ق.
۱۴. امالی: شیخ صدوق، انتشارات موسسه بعثت، قم، ۱۴۱۷ ق.
۱۵. امالی : شیخ طوسی، انتشارات موسسه بعثت، قم، ۱۴۲۴ ق.
۱۶. بحارالانوار: علامه مجلسی رحمه الله، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۱۷. بحث مبسوطی در آموزش عقاید: غروی، غلامی، میرباقری، انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۸۱.
۱۸. تفسیر نمونه : آیت الله مکارم شیرازی، دارالکتب اسلامیه، تهران، ۱۳۸۱.
۱۹. تفسیر برهان: سید هاشم بحرانی، مؤسسه الأعلمی، بیروت، ۱۴۱۹ق.

٢٠. تفسير الميزان : علامه طباطبايى، مؤسسه الأعلمى، بيروت، ١٣٩٣ ق.

ص: ٢١٨

٢١. ثواب الاعمال : شيخ صدوق، منشورات الرضى، قم، ١٣٦٨.
٢٢. سفينه البحار: شيخ عباس قمى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٥٩ ق.
٢٣. شرح نهج البلاغه : ابن ابى الحديد، مؤسسه الأعلمى، بيروت، ١٤١٥ق.
٢٤. شواهد التنزيل: حاكم حسانى حنفى، احياء الثقافه الاسلاميه، ١٤٢٥ق.
٢٥. صحيح بخارى : محمد بن اسماعيل بخارى، دارالمعرفه، بيروت، ١٤٠٣ق.
٢٦. عده الداعى : ابن فهد حلى، مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم، ١٤٢٥ق.
٢٧. عقايد اسلامى : استاد جعفر سبحانى، بوستان كتاب قم، ١٣٧٩.
٢٨. علل الشرايع : شيخ صدوق، المكتبه الحيدريه، نجف، ١٣٨٦ ق.
٢٩. علم اليقين : فيض كاشانى، انتشارات بيدار، قم، ١٣٧٢.
٣٠. قطره اى از دريائى غدیر : مؤسسه جهانى سبطين عليهما السلام، قم، ١٣٨٢.
٣١. كشف الغمه : علامه اربلى، منشورات شريف رضى، قم، ١٤٢١ق.
٣٢. كمال الدين و تمام النعمه : شيخ صدوق، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٥٩ ق.
٣٣. كنز العمال : متقى هندی، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٩ق.
٣٤. مجمع البيان: شيخ طبرسى، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٩.
٣٥. معاد شناسى : استاد جعفر سبحانى، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، ١٣٧٥.
٣٦. معارف قرآن : محمد تقى مصباح يزدى، مؤسسه امام خمينى (ره)، ١٣٨٠.
٣٧. معانى الاخبار: شيخ صدوق، انتشارات اسلامى، قم، ١٤٠٨ق.
٣٨. مفاتيح الجنان : شيخ عباس قمى.
٣٩. منازل الآخره : شيخ عباس قمى، انتشارات علمى، قم، ١٣٦٥.
٤٠. منتهى الآمال : شيخ عباس قمى، انتشارات فراروى، قم، ١٣٨١.

٤١. نهايه الحكمه : علامه طباطبايي، انتشارات اسلامي، ١٤٢٠ق.

٤٢. نهج البلاغه : شيخ محمد عبده، مؤسسه الاعلمي، بيروت، ١٤٠٤ق.

ص: ٢١٩

٤٣. وسائل الشيعة: شيخ حر عاملي، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤١٦ق □

٤٤. ينابيع الموده: قندوزي حنفي، انتشارات اسوه، قم، ١٤٢٢ق.

ص: ٢٢٠

- فصل اول - توحید..... ۱۱
- عوامل بی توجهی به معرفت فطری..... ۱۳
- خدا خالق ندارد..... ۱۵
- ناشدنی ها و حیطه قدرت خداوند..... ۱۷
- قانون علیت، ویژه ممکنات..... ۲۱
- بالا تر از افق حس..... ۲۲
- تعدد خدا و فساد در آفرینش..... ۲۳
- آفریدگار بی نیاز..... ۲۷
- واجب الوجود، کمال مطلق است..... ۲۹
- حقیقتی انکارناپذیر..... ۳۰
- ادامه بقای هستی نیازمند خداست..... ۳۲
- تفکر در ذات خداوند ممنوع است..... ۳۴
- ابدی بودن واجب الوجود..... ۴۰
- اثبات صداقت خدا..... ۴۱
- برهان صدیقین..... ۴۳
- پیامبران نیز آفریده های خدایند..... ۴۵
- بدا چیست؟..... ۴۷
- رابطه قضا و قدر با اختیار انسان..... ۵۰
- ثابت بودن مقدار ماده و انرژی جهان..... ۵۴

علم خدا به آینده..... ۵۵

فلسفه بنای کعبه..... ۵۷

ص: ۲۲۱

- ۵۹.....محبت خداوند به بندگان نشانه نیاز نیست.....
- ۶۵.....فصل دوم - نبوت.....
- ۶۷.....عصمت انبیا و اختیار آنان.....
- ۶۸.....مکرهای شیطانی و عصمت انبیا.....
- ۷۰.....عصمت انبیا و برخی آیات قرآن.....
- ۷۱.....آیا در قرآن گناهی به پیامبر خداصلی الله علیه وآله نسبت داده شده؟.....
- ۷۴.....عصمت انبیا در افکار.....
- ۷۵.....وجود انبیا در همه مناطق.....
- ۷۷.....معجزه برای چه و چه هنگام؟.....
- ۷۹.....قرآن، معجزه جاودان.....
- ۸۴.....معجزه، دلیل صدق گفتار پیامبران علیهم السلام.....
- ۸۶.....قرآن، گنجینه علوم.....
- ۹۲.....بی اعتنایی انبیا به علوم جدید.....
- ۹۵.....کج روی بشر با وجود تلاش انبیا.....
- ۹۹.....فصل سوم - امامت.....
- ۱۰۱.....علت نیامدن نام ائمه علیهم السلام در قرآن.....
- ۱۰۷.....عصمت امام.....
- ۱۱۵.....عصمت امام پیش از تصدی امامت.....
- ۱۱۶.....چگونگی امکان عصمت در پیامبر و امام علیهم السلام.....
- ۱۱۸.....آیه تطهیر فقط بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد.....

- وجود امام در هر زمان.....۱۲۱
- چگونگی دریافت و درک حقایق در معصوم علیه السلام.....۱۲۳
- دلایل جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.....۱۲۵
- استدلال امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام به حدیث غدیر.....۱۲۹
- توجه امام در نماز به خالق و مخلوق.....۱۳۵
- به حکومت نرسیدن امام دلیل لغو بودن نصب امام نیست.....۱۴۰
- جمع بین سیره امام مجتبی و روش سید الشهداء علیهم السلام.....۱۴۴
- فلسفه غیبت امام عصر علیه السلام.....۱۴۸
- فواید و برکات امام غایب علیه السلام.....۱۵۵
- سازگاری علم غیب امام علیه السلام با وقوع حوادث.....۱۵۸
- فصل چهارم - عدل.....۱۶۱
- اختلاف در آفرینش مخلوقات و عدل پروردگار.....۱۶۳
- تفاوت استعداد افراد، همگام با مسأله عدل.....۱۶۳
- پایان پذیر بودن زندگی دنیا و عدالت الهی.....۱۶۴
- عذاب جاوید کافران و عدالت پروردگار.....۱۶۶
- رویداد حوادث تلخ، حکمت و عدالت خداوندی.....۱۶۷
- موهبت عصمت، عین عدل الهی.....۱۷۰
- فصل پنجم - معاد.....۱۷۳
- آیا مرگ پایان زندگی انسان است.....۱۷۵
- لقای پروردگار.....۱۷۶

- ۱۷۸.....«خدایی را که نمی بینم نمی پرستم».....
- ۱۷۹..... جاودانگی انسان
- ۱۸۰..... قبر چیست؟
- ۱۸۱..... فشار قبر.....
- ۱۸۳..... مراحل برزخی.....
- ۱۸۶..... زمان در عالم برزخ
- ۱۸۸..... پیکر انسانی در عالم برزخ.....
- ۱۸۹..... عذاب بر روح است یا بر بدن.....
- ۱۹۱..... ماهیت روح و مسأله تناسخ در اسلام.....
- ۱۹۷..... دیدار از مردگان
- ۲۰۰..... دیدار مردگان با خانواده.....
- ۲۰۱..... ترازوی قیامت.....
- ۲۰۵..... یک روز هزار سال.....
- ۲۰۷..... خدا بی نیاز است، عذاب چرا؟.....
- ۲۰۹..... خداوند رحمان است، غضب و دوزخ چرا؟.....
- ۲۱۲..... پاداش نیکان.....
- ۲۱۳..... عبور از صراط.....
- ۲۱۵..... شفاعت.....
- ۲۱۸..... فهرست منابع.....

- ۱- هدیه الزائرین و بهجه الناظرین: تألیف شیخ عباس قمی رحمه الله، تحقیق مؤسسه جهانی سبطین علیهما السلام.
- ۲- قطره ای از دریای غدیر: گروه پژوهش ها و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۳- مهربانترین نامه (شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه): تألیف سید علاء الدین موسوی اصفهانی
- ۴- پرسش ها و پاسخ های اعتقادی: گروه پژوهشها - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۵- روز شمار تاریخ اسلام: گروه پژوهش ها و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۶- غربت یاس: گروه پژوهش ها و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۷- حجاب، حریم پاکی ها: گروه پژوهش ها و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۸- سکینه (س)، پرده نشین قریش: تألیف سید الحلوه، بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۹- اطیب البیان فی تفسیر القرآن، (بیست و سه جلد): تألیف آیت الله سید عبدالحسین طیب، تحقیق و تصحیح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۰- شبهای پیشاور: تألیف سلطان الواعظین شیرازی، تحقیق مؤسسه جهانی

- ۱۱- اصالت مهدویت: گروه پژوهش ها و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۲- امیر یتیم نواز (ویژه کودکان و نوجوان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۳- بانوی بخشنده (ویژه کودکان و نوجوان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۴- بیعت غدیر (ویژه کودکان و نوجوان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۵- پیامبر رحمت (ویژه کودکان و نوجوان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۶- دردانه نبی (ویژه کودکان و نوجوان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۷- ریحانه نبی (ویژه کودکان و نوجوان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۸- گلستان حدیث (ویژه کودکان و نوجوان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۹- هدایت شدگان: تألیف مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام، سرگذشت تعدادی از گروندگان به تشیع

به زبان عربی

- ۲۰- فقه الإمام جعفر الصادق علیه السلام: تألیف علامه مغنیه رحمه الله، تحقیق مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

- ٢١- قصص القرآن الكريم دلاليه وجماليه: تأليف دكتور محمود البستاني ، چاپ دوم (٢ جلد).
- ٢٢- محاضرات الامام الخوئي قدس سره في المواريث: به قلم سيد محمد علي خراسان.
- ٢٣- المولى في الغدير: تأليف گروه پژوهش ها و مطالعات مؤسسه جهاني سبطين عليهم السلام.
- ٢٤- أدب الشريعة الاسلاميه : تأليف دكتور محمود البستاني.
- ٢٥- عقيله قريش آمنه بنت الحسين: تأليف سيد الحلو، چاپ دوم، تصحيح مؤسسه جهاني سبطين عليهم السلام.
- ٢٦- أنصار الحسين عليه السلام..الثوره والثوار: تأليف سيد الحلو، تصحيح مؤسسه جهاني سبطين عليهم السلام.
- ٢٧- التحريف والمحرфон: تأليف سيد محمد علي الحلو، تصحيح مؤسسه جهاني سبطين عليهم السلام.
- ٢٨- الحسن بن علي عليهما السلام (رجل الحرب والسلام): تأليف محمد علي الحلو، تصحيح مؤسسه سبطين عليهم السلام.
- ٢٩- بضعه المصطفى : تأليف سيد
- مرتضى الرضوى، تحقيق مؤسسه جهاني سبطين عليهم السلام.
- ٣٠- الحتميات من علائم الظهور: تأليف سيد فاروق موسى، تحقيق مؤسسه جهاني سبطين عليهم السلام.
- ٣١- معالم العقيدة الإسلاميه: گروه پژوهش ها و مطالعات مؤسسه جهاني سبطين عليهم السلام.
- ٣٢- هويه التشيع: مرحوم دكتور شيخ أحمد الوائلي، چاپ سوم، تحقيق مؤسسه جهاني سبطين عليهم السلام.
- ٣٣- نحن الشيعة الإماميه وهذه عقائدنا: تأليف محمد الرضى الرضوى، تصحيح مؤسسه سبطين عليهم السلام.

۳۴- لماذا اخترنا مذهب الشيعة الإمامية: تأليف محمد الرضى الرضوى،

تصحیح مؤسسه سبطین عالم. ۳۵ - المثل الأعلى: تأليف سيد محمد الرضى الرضوى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطین عليهم السلام.

۳۵- المثل الأعلى: تأليف سيد محمد الرضى الرضوى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطین عليهم السلام.

۳۶- الشيعة وفنون الاسلام: تأليف مرجع بزرگ سيد حسن صدر قدس سره، تصحيح مؤسسه سبطین عليهم السلام.

۳۷- بحوث عقائديه: گزیده ای از مباحث کلامی آیت الله العظمی خوئی قدس سره.

۳۸- عصر الغيبه، الوظائف والواجبات: تأليف شيخ على شطرى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطین عليهم السلام.

۳۹- العروه الوثقى والتعليقات عليها (گرد آوری و تدوین ۴۱ تعلیقه بر کتاب العروه الوثقى توسط مؤسسه جهانى سبطین عليهم السلام). جلد ۱ شامل کتاب تقلید و بخشی از کتاب طهارت. جلد ۲-۵ شامل کتاب طهارت.

جلد ۶-۸ شامل بخشی از کتاب الصلاه.

۴۰- تفسير القرآن للشريف المرتضى: گزیده آرای تفسیری سيد مرتضى

علم الهدى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطین عليهم السلام. (تا کنون دو جلد آن از زیر چاپ خارج شد).

۴۱- الإمام الجواد عليه السلام... الإمامه المبكره: تأليف سيد الحلو، تصحيح مؤسسه جهانى سبطین عليهم السلام.

۴۲- مع السنه، أصحاب المذاهب الأربعة: تأليف محمد الرضى الرضوى،

تصحیح مؤسسه سبطین عليهم السلام.

۴۳- فاطمه بنت أسد، حجر النبوه والإمامه: تأليف مؤسسه جهانى

سبطین عليهم السلام.

۴۴- لكل شيء علامه يعرف بها: تأليف محمد الرضى الرضوى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطین عليهم السلام.

٤٥-أفضل كل شيء وأحسنه: تأليف سيد محمد الرضى الرضوى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليهم السلام.

٤٦-البيان فى حوادث آخر الزمان، تأليف سيد محمد الرضى الرضوى، تحقيق مؤسسه سبطين عليهم السلام.

٤٧-التعازى: تأليف محمد بن على المعروف ب «ابن الشجرى». وتصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليهم السلام.

٤٨-الأمير الشفيق: تأليف بخش عربى كودك و نوجوان مؤسسه جهانى سبطين عليهم السلام.

٤٩-الإمام الحنون: تأليف بخش عربى كودك و نوجوان مؤسسه جهانى سبطين عليهم السلام.

٥٠-بيعه الغدير: تأليف بخش عربى كودك و نوجوان مؤسسه جهانى سبطين عليهم السلام.

٥١-السيدة الكريمة: تأليف بخش عربى كودك و نوجوان مؤسسه جهانى سبطين عليهم السلام.

٥٢-نبى الرحمه: تأليف بخش عربى كودك و نوجوان مؤسسه جهانى سبطين عليهم السلام.

٥٣-من أنا: تأليف بخش عربى كودك و نوجوان مؤسسه جهانى سبطين عليهم السلام.

٥٤-اتقوا الظلم: تأليف سيد محمد الرضى الرضوى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليهم السلام.

٥٥-فتح الباب للوقوف على علم عمر بن الخطاب تأليف سيد محمد الرضى الرضوى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليهم السلام.

به زبان انگلیسی

سکینه علیهاالسلام، پرده نشین قریش: بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

۵۷- شهادت حضرت فاطمه علیهاالسلام افسانه نیست: بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

۵۸- علوم قرآنی: گروه پژوهش ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

۵۹- مفاهیم قرآنی: گروه پژوهش ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

۶۰- مباحثی پیرامون امامت: گروه پژوهش ها و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

۶۱ - مباحثی پیرامون نبوت: گروه پژوهش ها و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

به زبان فرانسه

۶۲- مؤتمر علماء بغداد: تألیف مقاتل بن عطیه: بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

به زبان اردو

۶۳- شهادت حضرت فاطمه علیهاالسلام افسانه نیست: بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

۶۴- قطره ای از دریای غدیر: بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

۶۵- مهربانترین نامه (مشفقانه وصیت نامه): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

دستاورد های در دست اقدام مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام

- تفسیر القرآن الکریم للشریف المرتضی قدس سره / ج ۳ و ۴.
- العروه الوثقی والتعلیقات علیها / ج ۱۰ (کتاب الصوم والاعتکاف).
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن (تحقیق ، تعلیق و اضافه های مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام).
- منتخب التواریخ: تألیف ملا محمد هاشم خراسانی (به زبان فارسی)، تحقیق و اضافه های مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- فاطمه بنت آسد، دامان نبوت و امامت: تألیف مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام. (به زبان فارسی).
- الموسوعه الثقافه الاسلامیه: تألیف مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- عصر غیبت، رهیافتی به وظایف منتظران حضرت مهدی علیه السلام (به زبان فارسی).

مرکز نشر و پخش مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام

ایران - قم - خیابان انقلاب (چهارمردان) - کوی ۲۶ - پلاک ۴۷ و ۴۹

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۰۳۳۳۰

فاکس: ۰۲۵-۳۷۷۰۶۲۳۸

URL: www.sibtayn.com

E_mail: sibtayn@sibtayn.com

ص: ۲۳۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

